



فرقه

فرقه دموکرات آذربایجان

استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان / فرناند شاید راینه

کسروی و بحران آذربایجان / کاوه بیات

از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران / محمد حسین خسروپناه

نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان ترکیسم / محمد علی بهمنی قاجار

آذربایجان پا برجا / رضا آذری شهرضایی

روزنامه:

روسیه پوتین، مطالعات ایرانی، مرگ هراوند دینک، موسیقی فرقه ای



N. NAZEMAN



باب گفتگو ۳ سردبیر

• مقالات ویژه

استالین و تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان	۷	فرناند شاید راینه
کسروی و بحران آذربایجان	۵۱	کاوه بیات
از پیشه‌وری ما تا پیشه‌وری دیگران	۸۷	محمدحسین خسروپناه
نگرانی‌های ترکیه: آمد و نیامد پان‌ترکیسم	۱۰۹	محمدعلی بهمنی قاجار
آذربایجانِ پا بر جا	۱۲۳	رضا آذری شهرضایی

گفتگو ۴۸

فصلنامه فرهنگی و اجتماعی - شماره ۴۸
تاریخ انتشار - اردیبهشت ۸۶
صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۱۴۸۸ تهران
نشانی: تهران، اتوبان صدر، خیابان فتح (خروجی کاوه جنوبی)، کوچه کاوه شرقی، پلاک ۳، زنگ آخر
تلفن: ۲۲۶۱۸۴۰۶

بنیانگذار: رضا ثقفی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مراد ثقفی
زیر نظر هیئت تحریریه

GOFT.O.GU 48

“Dialogue”

On Culture and Society.

Founder: Reza Saghafi
Director: Morad Saghafi
P.O.Box: 13145-1488 Tehran – Iran

طراحی جلد و صفحات: نوشین ناظمیان
لیتوگرافی: نقش سبز تلفن: ۸۸۸۴۵۶۴۴
چاپ و صحافی: مازیار تلفن: ۸۸۸۴۸۰۲۰
نشانی: خیابان انقلاب، خیابان خاقانی، پلاک ۴۳
نظارت چاپ: کارما رسانه هنر ۸۸۷۵۸۰۲۰ و ۸۸۷۴۸۵۱۰

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

نقل مطالب با اجازه مجله آزاد است.
گفتگو از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است.
گفتگو در کوتاه کردن و ویراستاری مقالات آزاد است.

باب گفتگو

در فراز و نشیب‌های فراوانی که تاریخ معاصر ایران به خود دیده است، ماجرای ظهور و سقوط فرقهٔ دموکرات آذربایجان در فاصلهٔ تابستان ۱۳۲۴ تا پاییز ۱۳۲۵، در مجموع یک سال بیش به طول نیانجامید؛ ولی همین ماجرای کوتاه و خوشبختانه زودگذر با مخاطرهٔ عظیمی که برای ایران به همراه آورد آن را در ردیف دو واقعهٔ دیگری قرار می‌دهد که در قرن گذشته استقلال و تمامیت ارضی کشور را به نحوی اساسی در معرض خطر قرار دادند. یعنی بین بیش‌درآمدی بر همان حرکت که عبارت باشد از چیرگی و دست‌اندازی تدریجی روسیه تزاری بر بخش‌های شمالی ایران در سال‌های مقارن با جنگ اول جهانی در آغاز قرن و دیگری نیز در سطحی محدودتر به صورت توسعه‌طلبی و تجاوز نظامی عراق به ایران در پایان همان قرن.

اگر چه هر سهٔ این رخدادها ماهیتی بیرونی داشتند و همان‌گونه که در این شماره از فصلنامهٔ گفتگو در مباحث مربوط به سیاست‌های استالین در قبال یکی از این رخدادها، یعنی ماجرای فرقهٔ دموکرات نیز می‌خوانیم، علل پیشامدشان را باید در جارجوب تحولات جهانی و منطقه‌ای جستجو

کرد ولی به هر حال - ولو در مقیاسی محدود و حاشیه‌ای - رخدادهایی از این دست یک بستر داخلی نیز داشتند.

در اشاره به زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی مجموعه نارضایتی‌هایی که در اتمام بعد از فروپاشی شهریور ۱۳۲۰ ذهن پاره‌ای از نخبگان آذربایجان را به خود مشغول داشت به عواملی چند می‌توان اشاره کرد؛ از جمله تنزل اعتبار و موقعیت آذربایجان در مقام یکی از دروازه‌های مهم مرادوات و مناسبات تجاری ایران با جهان خارج در دوره رضا شاه و همچنین از دست رفتن اهمیت سیاسی آن به عنوان کرسی نیابت سلطنت در همان اتمام. از این دو عامل یکی جنبه‌ای اجتناب‌ناپذیر داشت و دیگری نیز امری کم و بیش خودخواسته بود.

برده آهنین حاصل از شکل‌گیری یک نظام کمونیستی در روسیه شوروی و در مقیاس محدودتر پیشامد انسدادی مشابه در گذر ترکیه از یک امپراتوری به یک جمهوری نسبتاً بسته، نه فقط آذربایجان که پاره‌ای از دیگر ایالات شمالی ایران را از یک مدار پر رونق تجاری خارج ساخت و برطرف ساختن عوارض حاصل از این دگرگونی کار سهل و آسانی نبود.

محدود و مشروط ساختن قدرت مطلقه پادشاهی یکی از خواسته‌های اصلی نهضت مشروطه بود؛ امری که در آذربایجان بیش از هر چیز خود را به صورت تمایلی در جهت برچیده شدن بساط ولایتعهدی در تبریز نشان داد. ولی این دستاورد در پی پیروزی نهضت مشروطه و تحقق پاره‌ای از خواسته‌های آن در ایجاد یک نظم جدید سیاسی، تبعاتی نیز به دنبال داشت. مختل شدن تداوم حضور یک عنصر نیرومند آذربایجانی در سطح نخبگان سیاسی مرکز که به صورت نزول اجلال دستگاه ولیعهد به جای پادشاه ماضی، صورتی خودکار و معمول یافته بود، یکی از این تبعات بود.

محلی‌گرایی، یعنی رقابت مرسوم میان تشکیلات اداری و مدیریت استان‌های مختلف برای تأمین هر چه بیشتر بودجه و امکانات دولتی را نیز که معمولاً با ارائه گفتارهایی مبنی بر عقب ماندن و یا عقب‌مانده نگهداشته شدن این ایالت در قیاس با آن ایالت و امثالهم توأم می‌شود را نیز می‌توان در زمره نارضایتی فوق‌الذکر ارزیابی کرد؛ یعنی گلایه‌ای بین بخش‌هایی از نخبگان سیاسی کشور. جوانبی چند از هر دوی این موارد یعنی نارضایتی حاصل از فرض یا واقعیت کاسته شدن جایگاه آذربایجانی‌ها در سطح نخبگان حاکم و یا عقب ماندن از چرخه توسعه و پیشرفت بنا به دلایلی چون تصور بی‌التفاتی مرکز از جمله نکاتی است که سید احمد کسروی نیز آنها را در نوشته‌های خود درباره مسائل مربوط به آذربایجان در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد بحث و ارزیابی قرار داده است.

در کنار این نوع نارضایتی‌ها که خصوصیتی کم و بیش «آذربایجانی» داشتند از یک رشته نارضایتی‌های عمومی حاد نیز در زمینه مسائل ارضی و مناسبات ارباب رعیتی، فقر و بیکاری در میان

کارگران و تهیدستان شهری و دیگر نمونه‌های مشابه نیز می‌توان یاد کرد که هر چند بخش مهمی از تلاش‌های فرقه دموکرات برای بسیج سیاسی بر اساس آنها استوار شد ولی این نارضایتی‌ها که در مقایسه با گلایه‌های پیش‌گفته بسیار جدی و اساسی نیز بودند هیچ کدام از یک ویژگی «آذربایجانی» برخوردار نبوده و دیگر نقاط کشور نیز به یکسان از آنها در رنج و سختی بودند.

نوشته‌های پیشه‌وری در سال‌های پیش از تشکیل فرقه دموکرات که یکی از مقالات این مجموعه به بررسی آنها اختصاص دارد خود مؤید این بحث می‌باشد. ویژگی اصلی این نوشته‌ها که همگی به رسیدگی به مسائل اجتماعی و اقتصادی ایران و ارائه سیاست‌هایی برای حل و فصل آنها اختصاص دارد، چارچوب ملی و کشوری آنهاست و اجتناب از طرح بحث هر گونه موضوع حاشیه‌ای و فرقه‌ای. مباحثی چون مسائل زبانی و قومی و «ستم ملی» که پیشه‌وری طرح آنها را بی‌جا می‌دانست، سید احمد کسروی در نگاهی تاریخی بر جنبه «وارداتی» آنها تأکید داشت و امروزه با گشایش آرشیوهای شوروی و تحقیقات جدیدی که بر اساس آنها منتشر شده است از جمله در مقاله «استالین و تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان»، از نحوه ورود و توزیع مجدد آن در آذربایجان این دوره اطلاعات دقیق و موثقی به دست می‌آید. این «متاع» همان‌گونه که کسروی نیز در بررسی‌های تاریخی خود توضیح داده است، در آغاز در حوزه‌ای دیگر - در ترکیه عثمانی - تولید شد و در اصل قرار بود به عنوان ابزاری در جهت توسعه‌طلبی عثمانی‌ها در جنگ اول جهانی به کار آید، ولی چنان که در ماجرای فرقه دموکرات ملاحظه شد، در جنگ دوم جهانی این روس‌ها بودند که آن را برای پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای خود به کار گرفتند و بدین ترتیب صاحب امتیاز اصلی آن، که خود نیز از جانبی دیگر تحت فشارهایی مشابه از سوی روسیه شوروی قرار گرفته بود، دچار نگرانی‌هایی اساسی گشت.

تجربه فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان نیز همانند بسیاری از دیگر مباحث تاریخ معاصر ایران هنوز به درستی مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است و به همین دلیل کماکان بار آن یا به عبارت دقیق‌تر بار انبوه شاخ و برگ‌های افسانه‌ای و دور از واقعی که آن را در خود گرفته، بر دوش حال و مآل ما سنگینی می‌کند. هدف از فراهم آوردن چنین مجموعه‌هایی نیز کنار زدن این حشو و زوائد است و تلاشی در جهت نزدیکتر شدن به تصویری واقعی از این مقوله.

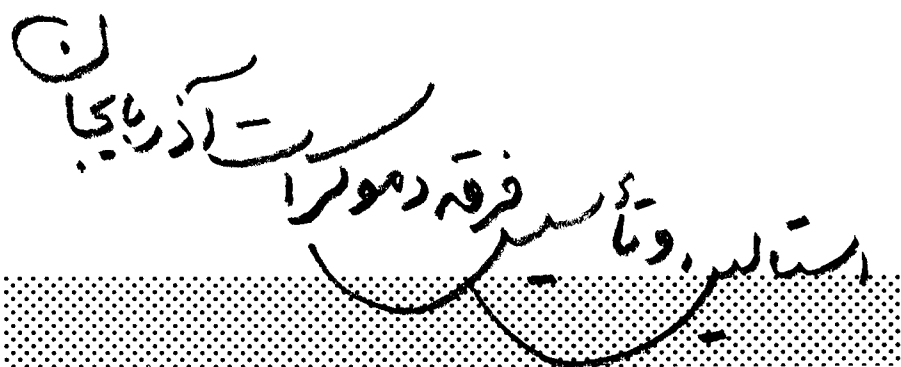
کاوه بیات



N. NAZEMAN

فرناند شاید راینه

مقالات ویژه



در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵ یک نسخه از نقشه‌ای که از شوروی بعد از جنگ برای مدارس تهیه شده بود به استالین ارائه شد. ژنرال یسم پیروزمند با نظر تأیید مرزهای شرقی را نظاره کرد؛ جایی که ساخالین، جزایر کوریل، پُرت‌آرتور و دارین کاملاً در ید اقتدار اتحاد شوروی قرار گرفته بود. آن گاه با غرور به مرزهای غربی نگریست: «اینک تمام بلاروس‌ها با هم، اوکراینی‌ها با هم، ملداوی‌ها با هم زندگی می‌کنند. خوب است...». ولی در پی مروری بر مرزهای قفقاز، به علامت نارضایی سری تکان داد. پپ خود را از دهان برداشت و با آن حدود جنوب را نشانه گرفت و با تأکید بر مرزهای ایران و شوروی زیر لب گفت: «ولی مرزهایمان را در اینجا دوست ندارم». ^۱ غرغر زیر لب استالین، تبعاتی به دنبال داشت. هنوز یک سال از این تاریخ نگذشته بود که بحران ایران به عرصه رویارویی و تقابل میان متفقین سابق تبدیل شد که بر سر کسب نفوذ در کشورهای خارج از حوزه اروپا پای به میدان رقابت نهاده بودند؛ رقابتی که تا فروپاشی نهایی شوروی در سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. این بحران را مجموعه‌ای از رخدادهای مهم شکل دادند که برآمدن یک حرکت ملت‌گرایانه در آذربایجان ایران در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵ سرآغاز آن بود و نقطه اوجش نیز امتناع اتحاد شوروی از فراخوانی نیروهایش از خاک ایران در اوایل سال ۱۹۴۶/زمستان ۱۳۲۴.

استالین با تحرکات ملت‌گرایانه که در سال‌های ۴۵-۱۹۴۴/۲۵-۱۳۲۴ در آذربایجان بر پا شد چه ارتباطی داشت و چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ تا جایی که به تحولات سال ۱۳۲۴/۱۹۴۵ مربوط می‌شود، اقدامات استالین در این حوزه از یک سابقه شش ساله برخوردار بود. پس از بهره‌برداری از ایران به عنوان یک مسیر تجارتي در خلال سال‌های همکاری آلمان و شوروی در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱/۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ با [پیش‌آمد حمله آلمان به اتحاد شوروی] نیروهای نظامی شوروی با استناد به [ماده ششم] قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی که اجازه دارند «هرگاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند... دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید...» همراه با قوای بریتانیا در اوت ۱۹۴۱/شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند. تا سه سال بعد از این واقعه، ایران در مسائل و مذاکرات متفقین نقش و اهمیت چندانی نداشت و همه اطمینان داشتند که نیروهای شوروی و بریتانیا در عرض شش ماه پس از خاتمه جنگ خاک ایران را ترک خواهند کرد. ولی برپایی یک حرکت جدایی‌خواهانه در شمال ایران در تابستان ۱۳۲۴/۱۹۴۵، کل این تصویر و تصور را دگرگون ساخت.

برای آنهایی که نسبت به آمال توسعه‌طلبانه شوروی ظنین بودند، بر آمدن یک حرکت جدایی‌طلبانه در آذربایجان به نشانه‌ای بدل شد در تأیید تمایل استالین به توسعه انقلاب جهانی و تحکیم قدرت شوروی از طریق چیرگی بر منافع نفتی ایران.^۲ اگر چه در مورد آنکه آیا استالین یک برنامه منسجم و سراسری را دنبال می‌کرد یا خیر، اختلاف نظرهایی وجود داشت ولی این نظریه که بحران ۴۶-۱۹۴۵ ایران یکی از چندین و چند نمونه سیاست‌های تجاوزکارانه شوروی بود که به نحوی موفقیت‌آمیز توسط ایالات متحده مهار شد، اتفاق نظری کلی وجود داشت.^۳ برای برخی از دیگر ناظران امر، بحران آذربایجان از نوعی بدگمانی جنون‌آسای آمریکا نسبت به شوروی حکایت داشت که اصولاً به بروز جنگ سرد منجر شد.^۴ با سقوط اتحاد شوروی و دسترسی به مجموعه‌ای از اسناد آرشیوی شوروی، تصویر به مراتب ظریفتری از کل ماجرا به دست آمد.^۵ ارزیابی مجدد نقش ایدئولوژی در این ماجرا بیش از آنکه مؤید وجود نوعی کمونیسم انقلابی برنامه‌دار [و هدفمند] باشد از کارکرد ایدئولوژی کمونیسم به عنوان یک «ابزار قدرت» حکایت داشت.^۶ علاوه بر این ویژگی‌های خاص که از ورای این بررسی‌های جدید در سیاست شوروی ملاحظه شده است، در کنار مردود داشتن دیدگاهی که به وجود یک «برنامه منسجم و سراسری» توسعه‌طلبانه اعتقاد داشت، بیشتر از استالینی حکایت دارد که در مقام یک فرصت‌طلب بدگمان و تشنه قدرت، بیش از هر چیز در جستجوی امنیت است.^۷ این اسناد جدید ضمن ارائه تصویری منسجم از ماهیت به ظاهر متضاد

سیاست‌های استالین در زمان جنگ، از نوعی سیاست دوگانه استالین تصویری به دست می‌دهد که در آن، رویارویی و همکاری دو روی یک سکه بودند.^۸ بر اساس یکی از تحلیل‌های ارزشمندی که اخیراً از پاره‌ای از اسناد تازه یاب در آرشیو وزارت خارجه شوروی ارائه شده است ملاحظه می‌شود که استالین در تلاش خود برای کسب امتیاز نفت شمال ایران بیشتر به تهدیدی واکنش نشان داد که تصور می‌کرد از جانب آمریکا و بریتانیا حوزه منافع او را در مخاطره افکنده است. در بررسی‌ای که از سوی ناتالیا یگورووا ارائه شده است همچنین ملاحظه می‌شود که این بیشتر ترکیبی از یک معامله بر سر آذربایجان و وعده اعطای امتیاز نفت [از سوی ایران] بود که شوروی را به فراخوانی نیروهایش از ایران متقاعد ساخت تا فشار ایالات متحده.^۹

البته هنوز در مورد خط مشی استالین در قبال ایران نکات مجهول و ناشناخته بسیار است و در نتیجه جوانبی از سیاست خارجی استالین، سیاست‌های ایران و مراحل نخست جنگ سرد هنوز در برده‌ای از ابهام قرار دارند. [تا پیش از انتشار اسناد جدید] نه در مورد منافع وی در ایران تصویر روشنی در دست بود و نه طرق و وسایلی که سعی داشت به واسطه آنها بر این منافع دست یابد. در مورد میزان ارتباط موجود میان مسکو و حزب چپ‌گرای توده نیز تصویر روشنی در دست نبود.^{۱۰} به همین ترتیب در باب انگیزه‌های نهفته در پس تحولاتی چون تأسیس یک حکومت خودمختار در آذربایجان نیز اختلاف نظرهایی وجود داشت؛ گروهی از یک سنت و پیشینه مخالفت آذربایجانی‌ها با گرایش‌ات تمرکزگرای تهران سخن می‌گفتند و گروهی نیز کل کار را ساخته و پرداخته مسکو تلقی می‌کردند.^{۱۱} با وجود چنین پرسش‌های فراوانی در مورد اهمیت عاملی چون عامل آذربایجان شوروی در شکل دادن به اهداف استالین در ایران و روش‌های دست‌یابی به این اهداف، و یا آنکه عملکرد استالین در ایران تا چه حد بیانگر دیدگاه کلی او نسبت به تحولات جهانی بود، به نظر روشنی نمی‌شد رسید.

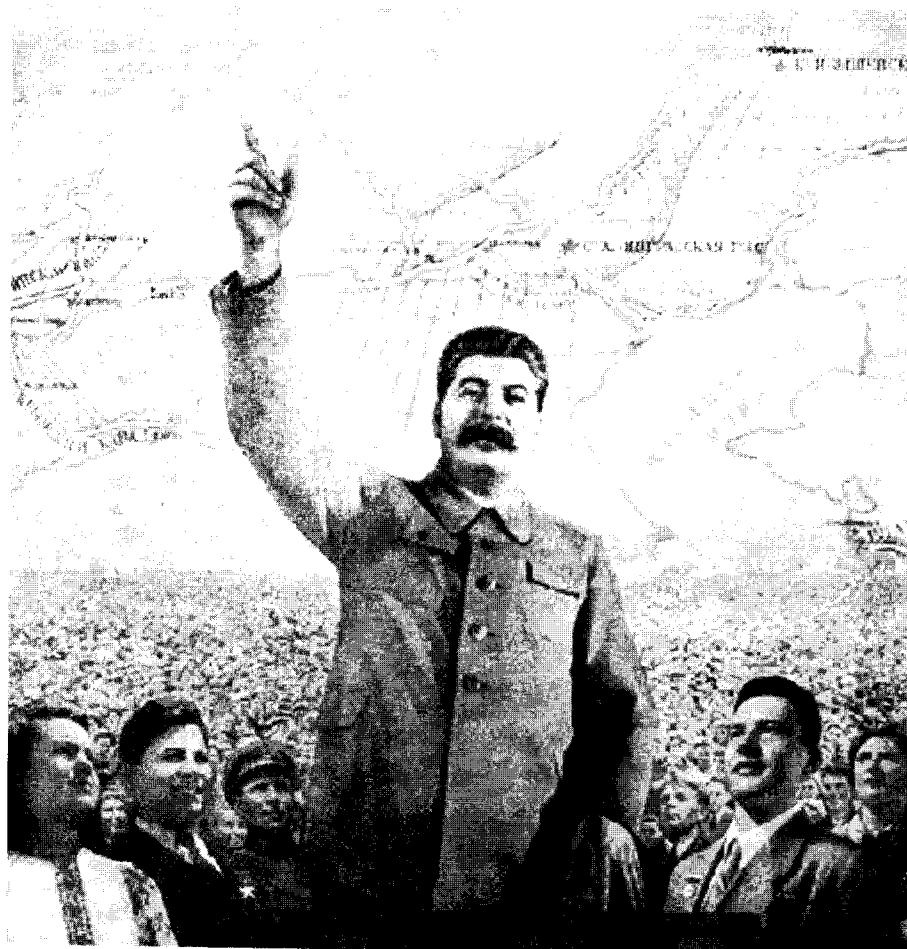
مجموعه‌ای از مکاتبات و گزارش‌های رد و بدل شده میان مسکو و میرجعفر باقروف صدر حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان، که اخیراً در دسترس قرار گرفته‌اند، پاره‌ای از این پرسش‌ها را روشن می‌کنند. در این مقاله در خلال ارائه تصویری از رخداد‌های آذربایجان در سال ۱۳۲۴-۲۵/۱۹۴۵ بر اساس مکاتبات و گزارش‌های مزبور، جوانبی از سیاست خارجی استالین نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. مکاتبات موجود میان مسکو و میرجعفر باقروف که از دوستان قدیمی لاورنتی بریا بود در درجه اول بیانگر نقش مهم مقامات باکو در شکل‌گیری خط‌مشی استالین در قبال ایران است.^{۱۲} نخست آنکه اگر چه در مورد نقش احتمالی باقروف در این تحولات شایعاتی رواج داشت ولی میزان و نحوه دخالت او در شکل دادن به اهداف استالین در این زمینه و فراهم آوردن

وسایل تحقق آنها، به هیچ وجه روشن نبود.^{۱۲} و نکته دوم آنکه این مکاتبات و گزارش‌ها از آن حکایت دارند که در مورد اهدافی که می‌بایست در ایران دنبال کرد، دیدگاه صریح و رویکرد راسخی وجود نداشت. حتی در میان گروه سه نفره استالین، بریا و باقروف که هر سه تجارب نبردی مشترک در خلال جنگ‌های داخلی را از سر گذرانده بودند، هیچ‌گاه در مورد اهداف نهایی که خط مشی آنها در قبال ایران می‌بایست دنبال کند، تصور روشنی وجود نداشت: با فراهم آمدن ابزار و وسایل موجود، اهداف نهایی نیز شکلی مناسب می‌یافتند. و سوم آنکه رخدادهای ۱۹۴۵ از آمادگی استالین برای استفاده از هر وسیله‌ای که پیش می‌آمد، حکایت دارند؛ یکی از این وسایل نیز وسیله میدان دادن به احساسات ملت گرایانه در میان آذربایجانی‌ها بود. وسیله‌ای که استالین در گذشته تمایلی به کاربرد آن نشان نداده بود ولی اینک به رکن اصلی برنامه‌اش برای چیرگی شوروی بر شمال ایران تبدیل شد. و بالاخره آنکه روایت حاصل از بررسی این مکاتبات و گزارش‌ها مؤید این پیش فرض است که استالین کاملاً به محدودیت‌هایش آگاه بود و سعی داشت با یک بازی قدیمی در عرصه سیاست‌های قدرت ضمن احتراز از به خطر انداختن مناسباتش با دیگر قدرت‌های متفق، تا جایی هم که می‌تواند، امتیازاتی را کسب کند.

به محض سرریز نیروهای ارتش سرخ به ایران در اوت ۱۹۴۱ / شهریور ۱۳۲۰ استالین باقروف را به مسکو احضار کرد و از او خواست که مسئولیت نظارت و اجرای سیاست شوروی را در ایران برعهده گیرد. باقروف نه تنها از صاحب منصبان خزبی کارکشته و شیفتگان روش سیاسی استالین، بلکه از جمله آذربایجانی‌هایی محسوب می‌شد که در طول دو دهه بعد از انقلاب ۱۹۱۷، در پیشبرد سیاست‌های استالین در جهت شکل دادن به فرهنگی که «در محتوا ملی و در صورت سوسیالیستی» بود نیز تلاش بسیار کرده بود. وی اینک در باکو از یک فرهنگ توسعه یافته ملی آذری می‌توانست سخن بگوید و یک صنعت توسعه یافته نفتی که وی می‌دانست شریان حیاتی ارتش سرخ را تشکیل می‌دهد و در آن سوی ارس، از دیدگاه باقروف آذربایجانی وجود داشت با صنایع توسعه نیافته و آذربایجانی‌هایی که به نظر او از حق توسعه هویت ملی خود بی‌بهره بودند. انضمام این آذری‌ها و منابع آنان در حوزه شوروی آرزوی باقروف بود و از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ / ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ بر این امید بود که استالین برای استفاده از وسیله ناسیونالیسم آذری برای توسعه نفوذ شوروی در ایران وارد کار شود. و بالاخره در تابستان و پاییز ۱۳۲۴/۱۹۴۵ زمینه‌های تحقق این امر فراهم آمد.

در حالی که جنگ جهانی دوم به مراحل پایانی خود نزدیک می‌شد، استالین هنوز از شکل و شمایل نهایی جهان بعد از جنگ تصویر روشنی در ذهن نداشت. استالین نه فقط خود در این زمینه

مفهوم نظری منسجمی در ذهن نداشت که در فهم و درک اعمال متفقین سابق خود نیز مانده بود.^{۱۴} از یک سو بریتانیا و ایالات متحده از طلوع عصر جدیدی از امنیت جمعی سخن می‌گفتند و شروع دوره‌ای که در آن اصول مندرج در منشور آتلانتیک صورت واقعی به خود گرفته و تمامی ملل از حق اظهارنظر در امور جهانی برخوردار می‌شدند. و از سوی دیگر چنین به نظر می‌آمد که متفقین - و به ویژه بریتانیا - بی‌میل نیستند که بدون مشارکت کشورهای مورد بحث برای تعیین یک رشته حوزه‌های نفوذ جدید برنامه‌هایی تدوین کنند و ایالات متحده نیز در ناشنیده گرفتن درخواست کمک پاره‌ای از این کشورها با دشواری چندانی روبرو نبود. برای مثال ایران که از اواخر جنگ به نحو فزاینده‌ای نسبت به تداوم حضور نیروهای شوروی در قلمرو کشور و مداخلات روس‌ها در امور داخلی‌اش نگران شده بود، بارها از ایالات متحده استمداد کرد ولی واشنگتن جز صدور گاه به گاه یادداشت‌های ملایمی به شوروی در اشاره به مفاد توافق‌های پیشین متفقین، در دفاع از ایران اقدام دیگری نکرده بود. در کنفرانس یالتا حتی دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده بر مشروعیت درخواست امتیاز نفت شوروی صحه گذاشته بودند.^{۱۵}



با این حال استالین نمی‌توانست مطمئن باشد که آیا این غمض عین و همراهی متفقین‌اش دوام خواهد یافت یا خیر. شاید که رویدادهای جاری در عرصه تحولات قدرت‌های بزرگ به شکل‌گیری نظام جدیدی منجر می‌شد که در آن اصولی چون پیروی از امنیت جمعی اهمیتی اساسی می‌یافت و کشورهایی چون ایران نیز واقعاً از حق ابراز نظر برخوردار می‌شدند و شاید تنها شانس استالین برای دستیابی به میزانی از امنیت مورد نظرش، در همین چند ماهی نهفته بود که تا شکل‌گیری و برآمدن چنان ترتیبی فرصت داشت. استالین می‌دانست که نیروهای شوروی باید در عرض شش ماه پس از پایان جنگ ایران را ترک گویند و اگر می‌خواست جای بای مستحکمی در شمال ایران باز کند مسکو می‌بایست سریعاً یا از طریق کسب یک امتیاز نفتی یا تأسیس یک حکومت دست‌نشانده در آذربایجان - یا هر دوی اینها - اقدام کند.

اخباری که در بهار ۱۳۲۴/۱۹۴۵ از تحولات ایران به استالین می‌رسید از آن حکایت داشت که دستیابی به این اهداف به هیچ وجه سهل و آسان نبود. علیرغم آنکه پیوندهای مسکو با حزب چپ‌گرای توده‌چندان استوار و تنگاتنگ نبود ولی این نیز آشکار بود که تظاهرات گسترده‌ای که بر ضد حزب توده جریان داشت و تهدیدهایی که متوجه اعضای برجسته آن بود، حضور نیروهای شوروی در ایران و نفوذ فزاینده شوروی را در کشور هدف قرار داشت. و از آن بدتر نیز این بود که پاره‌ای از این تحرکات که توسط نیروهای نظامی و انتظامی ایران سازماندهی می‌شد، در بخش‌هایی از کشور جریان داشت که هنوز تحت اشغال نیروهای ارتش سرخ بود. در اواخر آوریل / اوایل اردیبهشت ۱۳۲۴ باقروف ضمن مخابره گزارشی از وضعیت جاری در آذربایجان، هم از نگرانی خود سخن گفت و هم از فقدان ابزار لازم جهت اعمال کنترل بیشتر بر این وضع؛ به نوشته او «... اوضاع چنان بد شده است که عوامل ارتجاعی با حمایت واحدهای نظامی ایران، تظاهرات تحریک‌آمیزی را سازمان داده‌اند ... که با حرکت در خیابان‌های تبریز ... پرچم‌هایی را حمل می‌کردند که بر آنها نوشته شده بود 'مرگ بر حزب توده و هواداران آن'، 'زنده باد سید ضیاءالدین' ... یک چنین نمایش-های آشکاری حتی در روزهای پر تنش ۴۲-۱۹۴۱ نیز بروز پیدا نکرد...»^{۱۶} به نوشته باقروف مقامات حکومتی ایران با صدور فرامینی «... در جهت سرکوب فزاینده مردمان شوروی‌خواه و ممانعت از تحقق خواسته‌های نمایندگان شوروی...» باعث وخامت بیش از پیش وضع شده بودند.^{۱۷}

در این گونه گزارش‌ها انگلیسی‌ها مسئول بروز آشوب و اقدامات ارتجاعی‌ای قلمداد شدند [که به نظر آنها] در حال حاضر در ایران جریان داشت. در ماه ژوئن / خرداد - تیر کمیساریای امور خارجه شوروی گزارش مفصلی از اداره سیاسی ارتش سرخ دریافت کرد که در آن نسبت به فعالیت‌های انگلیسی‌ها در سراسر ایران هشدار داده بود. این گزارش‌ها هم از لحاظ محتوا و هم از

نظر شکل و صورت عیناً شبیه گزارش‌هایی بود که چندی قبل در هشدار نسبت به فعالیت عوامل آلمان صادر شده بود. در هر جایی نشانه‌هایی از اقدامات تحریک آمیز دیده می‌شد، و به ویژه در میان عشایر که [به تعبیر این گزارش‌ها] از سوی مقامات انگلیسی به انجام اقدامات تحریک آمیز و خشونت‌بار تحریک می‌شدند.^{۱۸}

نمی‌دانیم که آیا استالین این گزارش‌ها را باور می‌کرد یا خیر؟ ولی این را می‌دانیم این تعبیرات از آن حکایت داشت که حال و هوای حاکم بر رهبری شوروی دگرگون شده و اینک به جای آلمان، بریتانیا را تهدیدی بر منافع خود در خاورمیانه تلقی می‌کنند.

بیش از چهار سال بود که باقروف در جهت توسعه نفوذ شوروی در شمال ایران تلاش می‌کرد و در دوازده ماه اخیر نیز این رشته از فعالیت‌هایش به نحوی فزاینده بر مردمان آذربایجان متمرکز شده بود. ولی با این حال تا آن مرحله هنوز فعالیت‌هایش جز حساس کردن مقامات ایرانی نسبت به خطر گسترش نفوذ شوروی، ثمر دیگری به بار نداده بود.^{۱۹} در آوریل ۱۹۴۵/فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۴ باقروف برای فعالیت‌های آتی در ایران، پیش نویس طرحی را آماده کرد که در آن هدف کار، به صورتی نه چندان دقیق، وحدت «آذربایجان جنوبی با آذربایجان شوروی، یا تشکیل یک جمهوری مستقل خلق آذربایجان شوروی، یا تشکیل یک جمهوری مستقل خلق آذربایجان جنوبی، یا استقرار یک نظام بورژوا دموکراتیک مستقل، یا حداقل، خود مختاری فرهنگی در چارچوب دولت ایران» تعریف شده بود.^{۲۰} به کردها نیز می‌بایست برای دستیابی به خودمختاری کمک می‌شد.

باقروف برای دستیابی بدین اهداف اقدامات سه‌گانه ذیل را توصیه کرد:

۱. تشکیل یک گروه از کارگران مسئول در تبریز برای صورت دادن به تمام اقدامات ضروری در آذربایجان جنوبی.

۲. اداره رهبری گروه به صورت مستقیم از باکو. حفظ گروه تحت پوشش کارمندان نظامی.

۳. اتخاذ تمامی اقدامات لازم جهت تضمین انتخاب افراد شوروی‌خواه و مفید در انتخابات آتی مجلس. تأمین هزینه‌های مالی لازم برای این اقدامات.

اگر چه متن نهایی پیش‌نویس این نامه که به مسکو ارسال شد هنوز در آرشیوها یافت نشده ولی تحولات بعدی از آن حکایت دارند که برنامه‌ای که با پیشنهادات باقروف شباهت بسیار داشت به تأیید مقامات کرملین رسیده بود. شبکه پراکنده مقامات آذربایجان شوروی در تبریز تحت هیئت سه‌گانه ذیل انسجامی تشکیلاتی یافت: آنا کیشیاف معاون کمیساریای امنیت دولتی [جمهوری آذربایجان شوروی]، حسنوف دبیر سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست [آذربایجان شوروی] و میرزا ابراهیموف، شاعر و کمیسار ارشاد و آموزش [جمهوری آذربایجان شوروی]. هیئت ناظر بر این گروه

سه نفره که در باکو مستقر بود عبارت بودند از باقروف، یعقوبوف، کمیسر امنیت دولتی امیلیانوف، و برخی اوقات نیز ماسلنیکوف فرمانده ناحیه نظامی ماوراء قفقاز. در مورد تصمیمات مهم، نه گروه سه گانه مستقر در تبریز و نه گروه باقروف در باکو هیچ کدام بدون تأیید مسکو مجاز به اتخاذ تصمیم نبودند و در مسکو نیز استالین، بریا، مالنکوف و مولوتوف دائماً از جریان تحولات جاری در ایران مطلع می‌شدند. برنامه مورد نظر باقروف فوراً به مرحله اجرا گذاشته نشد. پیروزی در جنگ معضلات بازسازی یک جامعه جنگ‌زده را نیز در پیش روی داشت، آن هم جنگی که از لحاظ میزان تخریب در تاریخ بی‌سابقه بود. از این رو استالین در خلال ماه‌های مه و ژوئیه / اردیبهشت - خرداد اولویت‌های دیگری را در ذهن داشت، می‌بایست برای جذب مجدد سربازان در جامعه، متحول ساختن اقتصاد و اعاده اقتدار حزبی که در خلال جنگ و آزادی‌های نسبی حاصل از مقتضیات آن سستی گرفته بود، چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

در این میان در ایران نیز جامعه و دولت بر آن امید بودند بلکه بتوانند به سمت اعاده وضعیتی عادی قدم برداشته و با خروج نیروهای بیگانه، اقتصاد نابسامان کشور را از نو مرتب ساخته و به یک ثبات داخلی دست یابد. افزون بر تمامی این موارد ایران‌خواهان اعاده حاکمیت خود بر تمامی ایالات کشور و ایفای نقشی مستقل در سازمان ملل نوینان بود.

ده روز بعد از تسلیم بدون قید و شرط آلمان، مولوتوف یادداشت مؤدبانه‌ای از دولت ایران دریافت داشت که در آن ضمن درخواست خروج نیروهای شوروی از تمایل دولت مبنی بر اعاده وضعیت کشور به حالت عادی سخن رفته بود.^{۲۱} نسخه‌هایی از این درخواست برای بریتانیا و ایالات متحده نیز ارسال شد ولی هیچ یک از متفقین پاسخی ندادند. تهران در طول تابستان منتظر ماند بلکه در مورد آنکه آیا نیروهای مزبور حال اگر نگوئیم زودتر، لافل سر موقع [شش ماه بعد از خاتمه جنگ] ایران را ترک خواهند کرد یا خیر پاسخی دریافت کند، که نکرد.^{۲۲}

برخلاف انتظار تهران، در مقایسه با دیگر مسائلی که مناسبات متفقین را در اروپا تحت‌الشعاع قرار داده بود، مسئله ایران موضوعی ثانوی بیش نبود. با تحکیم بیش از پیش چیرگی روس‌ها بر اروپای شرقی از طریق یک رشته اقدامات یکجانبه که با هیچ یک از توافقات متفقین همخوانی نداشت، لندن و واشنگتن به تدریج به این پرسش رسیدند که لحن سازشکارانه آنها در کنفرانس یالتا تا چه حد عاقلانه بوده است. حتی لیتوینوف سفیر سابق شوروی در واشنگتن و معاون کمیساریای امور خارجه مسکو در گفت و گویی با یکی از مقامات آمریکایی در ژوئن / خرداد همان سال، اذعان داشت که غرب مدت‌ها پیش از این می‌بایست به فکر مهار توسعه‌طلبی شوروی می‌افتاد.^{۲۳} هنوز بین متفقین شکاف آشکاری پدیدار نشده بود ولی در حالی که هنوز ژاپن در جنگ بود، سر خوشی حاصل

از پیروزی مشترک بر آلمان به تدریج رنگ می‌باخت. با این حال با توجه به تمایل متفقین برای حفظ حتی‌الامکان همکاری جهت ایجاد یک نظم جدید در آلمان و اروپای بعد از جنگ، هیچ یک نمی‌خواستند درگیر مسائل ایران گردند.

برای کسانی که امیدوار بودند که آخرین نشست سران سه قدرت جهانی به تغییر سیاست شوروی منجر شده یا لاف‌های محدودیتی برای آن ایجاد کند، نتایج کنفرانس پُتسدام به هیچ وجه رضایتبخش نبود. بریتانیا و ایالات متحده اقدامات یکجانبه‌ای را که روس‌ها در این میان در اروپای شرقی اتخاذ کرده بودند به رسمیت شناختند و بر همین نهج، در قبال اقدامات مسکو در ایران نیز متفقین جز یک هشدار خاضعانه، واکنش دیگری بروز ندادند. آنتونی ایدن وزیر امور خارجه بریتانیا در آغاز موضوع خروج نیروهای متفقین را مطرح کرد ولی پس از یک بحث کوتاه و مختصر مقامات شوروی موفق شدند که از بازتاب این موضوع در بیانیه پایانی کنفرانس جلوگیری کنند. ایران تنها در یک پروتوکل محرمانه مورد اشاره قرار گرفت؛ آنکه نیروهای متفقین تهران را تخلیه خواهند کرد ولی بررسی مراحل بعدی [تخلیه] به کنفرانس آتی وزرای خارجه متفقین، که قرار بود در ماه سپتامبر / مهر ماه در لندن برگزار شود، موکول گردد.^{۲۴} قدرت‌های غربی حتی با این خواسته استالین موافقت کردند که مهلت شش ماهه متفقین برای فراخوانی نیروهایشان نه از تاریخ شکست آلمان که از پایان جنگ با ژاپن محاسبه شود. این نرمی و مماسات در قبال مسکو دوام چندانی نیافت. با تسلیم ژاپن در ۲ سپتامبر / ۱۱ شهریور کنگره ایالات متحده از واشنگتن خواست که در قبال شوروی خط مشی استوارتری اتخاذ کند.^{۲۵} ولی در این میان مسکو هنوز فرصت آن داشت که همانند آنچه در اروپای شرقی انجام داد، در ایران نیز برای ایجاد یک عمل انجام شده - *fait accompli* - مشابه اقدام کند.

دستیابی به یک امتیاز نفتی، یکی از اهداف مهم مسکو بود. بعد از تلاش ناموفق کافتارادزه فرستاده ویژه کمیساریای امور خارجه شوروی برای شروع مجدد مذاکرات نفت در بهار ۱۳۲۴/۱۹۴۵ چنین به نظر آمد که ایران در تصمیم خود مبنی بر امتناع از اعطای هر گونه امتیاز تا بعد از خروج تمامی قوای متفقین از ایران و انتخابات دوره جدید مجلس شورای ملی راسخ است.^{۲۶} از آنجایی که مسکو نه می‌خواست که صبر پیشه کند و نه خطر مخالفت احتمالی مجلس جدید را بپذیرد، تصمیم گرفت در این موقع که هنوز نیروهایش در ایران بودند، هر آنچه را که می‌تواند کسب کند. از همان بدو اشغال ایران توسط قوای شوروی، باقرووف گروه‌هایی از زمین‌شناسان را مأمور بررسی‌هایی کرده بود ولی در اواسط ماه ژوئن ۱۹۴۵/اواخر خرداد ۱۳۲۴ کمیته دفاع دولتی کابینه جنگی استالین برنامه‌ای جدید و سراسری برای شناسایی محرمانه منابع نفتی در شمال ایران و

همچنین حفاری و بهره‌برداری از منابع شناخته شده موجود، طرح کرد.^{۲۷} در مصوبه مفصل کمیته دولتی دفاع برای هر یک از نهادهای ذی‌ربط یک دستورالعمل دقیق منظور شده بود: از مؤسسه نفت آذربایجان - آذ نفط - خواسته شد که تشکیل مدیریت کل طرح، گردآوری هیئت‌های زمین‌شناسی و تدارک گروه‌های حفاری و بهره‌برداری را برعهده گیرد؛ کمیساریای دفاع می‌بایست پشتیبانی فنی و ترابری را عهده‌دار شود؛ تأمین مالی طرح (هشت میلیون روبل، معادل تقریبی ۱/۵ میلیون دلار) از سوی کمیساریای دارایی صورت می‌گرفت و بالاخره باقروف نیز نظارت بر این کار را عهده‌دار می‌شد. باقروف فوراً دست به کار شد و به صورتی مرتب، لاورنتی بریا - دوست، حامی و نیروی اصلی تمام امور مربوط به نفت - را در جریان پیشرفت کار قرار داد.^{۲۸} تا ماه سپتامبر / شهریور بیش از سیصد متخصص و دستیارانشان در شمال ایران به تدارک زمینه لازم جهت تلاش بعدی مسکو برای دستیابی به نفت ایران، مشغول بودند.^{۲۹}

در حالی که این اقدامات جریان داشت، مسکو دقت کرد که بحث نفت به هیچ وجه در مذاکرات جاری مطرح نشود. مقامات شوروی نه در مکاتبات مفصل خود با دولت ایران در باب زمان خروج نیروهای‌شان یا در موضوع تداوم آشوب در شمال ایران به علاقه تام خود در کسب یک امتیاز نفتی اشاره‌ای داشتند و نه در مذاکرات‌شان با دیگر متفقین زمان جنگ. مع‌هذا تردید نیست که علائق کرملین تنها بر اثر مرور زمان و کشف فزاینده ذخایر نفتی در ایالات شمالی ایران بالا گرفت. کافتارادزه که به رغم ناکامی‌های اخیر هنوز هم مسئولیت نفت را برعهده داشت حتی پیش از کنفرانس پتسدام از مولوتوف خواست که به ایالات متحده و بریتانیا یادآوری کند همان گونه که واشنگتن و لندن از مقاصد خود در جنوب دست برنداشته‌اند، اتحاد شوروی نیز کماکان بر علائق خود مبنی بر کسب امتیاز نفت شمال پا برجاست.

نارکومیندل [کمیساریای خلق برای امور خارجه] باید توضیح دهد که «ضرورت کسب امتیاز در شمال ایران حاصل توسعه اقتصاد ما و نیاز فزاینده به نفت می‌باشد».^{۳۰} مولوتوف این درخواست را نادیده گرفت. او نه در پتسدام، نه در لندن و نه در مسکو به این موضوع اشاره‌ای نکرد. در حالی که تحولات جاری در آذربایجان نگاه‌ها را از مسئله نفت، به خود معطوف داشته بود، زمین‌شناسان شوروی می‌توانستند فارغ از هر کنجکاوی و مزاحمتی به کار خود ادامه دهند.

در همان روزی که کافتارادزه طرح و بحث مجدد موضوع نفت را پیشنهاد کرد دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پیشنهادات باقروف را در مورد آذربایجان مورد توجه قرار داد. باقروف در طرح پیشنهادی‌اش خاطر نشان ساخت که فرصت را نباید از دست داد و چنین استدلال کرد که تنها شانس مسکو برای تضمین [ایجاد] یک همسایه دوست در آن است که تمامی امکانات خود را بر روی تنها ورق ارزشمندی که برایش باقی مانده متمرکز سازد: برگ ناسیونالیسم آذری. بدین

ترتیب این فکر پدیدار شد که با استفاده از اصطلاح مورد علاقه شوروی در آن ایام - «دموکرات» - برای بسیج و سازماندهی مردم آذربایجان یک حزب ملت‌گرا تأسیس شود. در ۶ ژوئیه ۱۹۴۵/۱۵ تیر ۱۳۲۴.

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی - احتمالاً بعد از مشورت با میرجعفر باقروف که در آن هنگام در مسکو بود یا در حضور وی، قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که در آن از باقروف خواسته شده بود «برای سازماندهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر استان‌های شمالی ایران» اقداماتی را به عمل آورد.^{۳۱} فراهم آوردن زمینه ایجاد یک «استان خودمختار ملی آذربایجانی در چارچوب دولت ایران» و شکل دادن به مجموعه‌ای از جنبش‌های جدایی‌خواه در ایالات ایرانی گیلان، مازندران، گرگان و خراسان وظیفه اصلی و اولیه باقروف بود. سپس می‌بایست با «تأسیس یک حزب دموکراتیک در آذربایجان جنوبی تحت عنوان 'فرقه دموکرات آذربایجان' که از طریق تجدید سازمان شعبه آذربایجانی حزب توده و جذب هوادارانی برای [این] جنبش جدایی‌طلبانه از تمام اقشار جامعه، پایه‌گذاری می‌شد»، این تحرکات جدایی‌طلبانه از رهبری لازم برخوردار شوند. مقرر شد که از طریق متقاعد ساختن کردها به برپایی یک حرکت خودمختاری‌طلب، در میان کردهای شمال ایران نیز اقدامات مشابهی صورت گیرد.^{۳۲}



بر اساس مصوبه دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، مسئولیت تشکیلاتی و سازماندهی این امر بر عهده باقروف گذاشته شد که فرمان یافت با کمک یعقوبف (کمیسر سابق جمهوری شوروی آذربایجان در امور داخلی که اینک در مقام مستشار کنسولگری شوروی در تبریز خدمت می‌کرد) گروهی را برای مدیریت و هماهنگی این حرکت جدایی‌طلبانه تشکیل داده و اطمینان حاصل کند که ارتباط نزدیک گروه مزبور با کنسولگری شوروی در محل برقرار بماند. به علاوه دفتر سیاسی حزب کمونیست از باقروف خواست که برای انتخابات آتی مجلس در آذربایجان تدارکاتی را آغاز کند و حتی فهرستی از شعارها و نکاتی را نیز که می‌توانست برای جلب آراء عمومی مورد استفاده قرار دهد برایش معین کردند؛ توزیع مجدد اراضی، پایان دادن به بیکاری، بهبود شبکه آبرسانی و خدمات بهداشتی، اختصاص عایدات مالیاتی به نیازهای محلی، برابری حقوقی برای اقلیت‌های ملی و توسعه روابط ایران و شوروی از جمله این موارد بودند.^{۳۳}

برای فراهم آوردن زمینه‌های قومی و ملی آذری‌گرا و شوروی‌دوستانه نیز دفتر سیاسی حزب کمونیست توصیه کرد که یک «انجمن پیوندهای فرهنگی میان جمهوری شوروی آذربایجان و ایران» و یک «انجمن دوستان آذربایجان جنوبی» تأسیس شده و مجموعه‌ای مشتمل بر یک مجله مصور و سه روزنامه نیز در آذربایجان منتشر شوند.

دفتر سیاسی حزب که به خوبی می‌دانست فقط با حرف و صحبت، کار توسعه نفوذ شوروی را پیش نخواهد برد از باقروف خواست که مجموعه‌ای از گروه‌های پارتیزانی مسلح را نیز در چارچوب یک حرکت جدایی‌خواهانه سازماندهی کند. برای سرپوش نهادن بر منشأ تسلیحاتی این گروه‌ها نیز خاطرنشان شد که از «تسلیحات ساخت خارج» استفاده شود. یک بودجه ویژه یک میلیون روبلی ارز قابل تبدیل (معادل تقریبی ۱۹۰,۰۰۰ دلار) نیز برای تأمین هزینه‌های این کار در اختیار کمیته اجرائیه - یعنی باقروف - قرار گرفت.

بر اساس این تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی بود که فرقه دموکرات آذربایجان تأسیس شد. آراء ابراز شده درباره جگونگی تأسیس فرقه دموکرات، تفاوت‌های بسیاری دارند. برخی آن را پدیده‌ای تلقی کردند که در فرهنگ آذری ریشه داشت، یعنی یک حرکت کاملاً خودجوش که بیانگر ناسیونالیسم آذربایجانی بود. بسیاری از صاحب‌نظران موضع میانه‌تری گرفته، در عین تأکید بر یک زمینه مردمی از نقش اتحاد شوروی در ایجاد آن نیز غافل نشدند.^{۳۴} اکثر این دیدگاه‌ها بر این فرض استوار بودند که فرقه دموکرات حاصل ترکیبی از سنن ملی و رادیکال آذربایجانی بود.^{۳۵} ولی اسناد تازه‌یاب نشان می‌دهند که کل این فرقه از سرآغاز تشکیل تا فروپاشی، ساخته و پرداخته گروهکی بود که در مسکو و باکو سیاست شوروی را در قبال ایران شکل می‌داد.

باقروف که اینک بر اساس این تصمیم دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در اوج اقتدار قرار گرفته بود، با تمام قوا در مقام اجرای دستورالعمل صادره برآمد. تنها یک هفته بعد او و سه

دستیار اصلی‌اش در تبریز - یعقوب، آتاکیشی اف و حسنوف - طرح دفتر سیاسی را به مجموعه‌ای از چند دستورالعمل مشخص برای «تحقق وظایف ویژه در آذربایجان جنوبی و ایالات شمالی ایران» تبدیل کردند.^{۳۶} در این دستورالعمل‌ها برای اموری چون عضوگیری، تأسیس سازمان‌های محلی، تأسیس فرقه بعد از تدارکات لازم برای خودجوش و انمود کردن آن و بالاخره خلاص شدن از شر تنها رقیب احتمالی این فرقه تازه‌با یعنی تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان دستورالعمل‌های دقیقی طرح شد. اگرچه باقروف جذب فعالین حزب توده را به این فرقه دست پرورده خویش مدّ نظر داشت ولی نمی‌خواست که فرقه دموکرات انگِ سرسپردگی حزب توده به شوروی را نیز ارث ببرد. او هشدار داد که باید «مانع از انتقال مکانیکی تشکیلات حزب توده به کمیته‌های فرقه دموکرات آذربایجان گردید.» در عوض کمیته‌های محلی می‌بایست نخست طی تصویب قطعنامه‌ای انحلال تشکیلات حزب توده را اعلان داشته سپس تصمیم‌اخذ [این تشکیلات] را مبنی بر الحاق به فرقه دموکرات اعلان کنند.^{۳۷}

تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان، از گام نخست، طابق النعل بالنعل مطابق دستورالعمل باقروف پیش رفت. همان‌گونه که کمیته سیاسی حزب کمونیست شوروی مقرر داشته بود باقروف و یعقوب در پی تعیین رهبرانی برای این فرقه برآمدند. نخستین و مهمترین تصمیم آنها در این زمینه، تعیین میرجعفر پیشه‌وری به عنوان رهبر این حزب جدید بود. پیشه‌وری انتخاب مناسبی بود، زیرا اگرچه وی از کمونیست‌های قدیمی بود ولی در آذربایجان بیشتر به عنوان یک روزنامه‌نگار آزادی‌خواه و مردمی شهرت داشت که به رغم دستیابی به یک پیروزی چشمگیر در انتخابات دوره چهاردهم مجلس از راه‌یابی او به مجلس جلوگیری شده بود.^{۳۸} او در عین حال که در صف مظلومین جناح چپ جای داشت و می‌توانست به یکی از قهرمانان جدید آن تبدیل شود، به اندازه کافی از حزب توده فاصله داشت که بتواند یک حزب جدید را بنیان گذارد.^{۳۹} کار تماس با افراد صاحب نفوذی که می‌توانستند در برپایی چنین حرکتی مؤثر واقع شوند برعهده پیشه‌وری گذاشته شد و او در عرض چند روز موفق شد تعدادی از چهره‌های سیاسی توده‌ای و غیر توده‌ای آذربایجان را به تأسیس یک حزب «واقعاً دموکراتیک» جدید که می‌بایست به منافع مردم خدمت کند، جلب کند.^{۴۰} طولی نکشید که برخی ظنین شدند که پیشه‌وری از مسکو دستور می‌گیرد. این مقوله حمایت شوروی که تمایلی به طرح و بحث آن نیز نبود، هم از معایبی برخوردار بود و هم مزایایی. از یک طرف شانس موفقیت پیشه‌وری را بیشتر می‌کرد و از طرف دیگر از مشارکت و همراهی کسانی که نمی‌خواستند در یک طرح شوروی مداخله مستقیم داشته باشند ممانعت به عمل می‌آورد.^{۴۱} پیشه‌وری هنگامی که لازم می‌دید استقلال خود را نمایش دهد از یعقوب می‌خواست با لحنی حاکی از سادگی و بی‌اطلاعی در مورد مسائل و برنامه‌های مربوط به آذربایجان با کاندیداها صحبت کند.^{۴۲}

در ۲۵ اوت / ۳ شهریور گروه سه نفره پیشه‌وری، پادگان و شبستری برای تدوین پیش‌نویس برنامه و نظامنامه این حزب جدید و نحوه اعلان آن با میرجعفر باقروف و دستیارانش آتاکشی‌اف و یعقوب ملاقات کردند؛ این نیز با طرح باقروف مطابقت کامل داشت.^{۴۳} نصب بیانیه‌ای به امضاء نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی در شهرهای مختلف آذربایجان در ۳ سپتامبر/ ۱۲ شهریور نقطه شروع کار را تشکیل داد.^{۴۴} دو روز بعد نیز نخستین شماره روزنامه *آذربایجان* ارگان فرقه دموکرات که انبوهی از بیانیه‌ها و تلگراف‌های «خودجوش» حمایت و تبریک را در خود داشت، منتشر گردید.^{۴۵} باقروف با غرور و سربلندی به استالین گزارش داد که «هر روز در تمامی محال و شهرهای بزرگ آذربایجان جنوبی چهره‌های سرشناس دموکرات از میان مردم، تلگراف‌ها و قطعنامه‌هایی را ارسال داشته، پیوستن خود را به بیانیه منتشره اعلان می‌کنند».^{۴۶} هنگامی که در ۱۰ سپتامبر/ ۱۹ شهریور حدود ۸۰۰ نفر در یکی از سالن‌های تبریز گرد آمدند تا به سخنان پیشه‌وری در مورد اهداف این حزب جدید گوش فرا دهند، بر پا کنندگان این ماجرا مطمئن شدند که فرقه مورد نظرشان آغاز نسبتاً خوبی داشته است.

باقروف و گروه دستیارانش از عهده موضوع حساس «ادغام» تشکیلات ایالتی حزب توده نیز برآمدند. تأسیس فرقه دموکرات برای بسیاری از اعضای حزب توده امر خوشایندی نبود زیرا بدین ترتیب از فضایی که احساس می‌کردند برای ایجاد آن کار کرده و دستاوردهای موفقیت‌آمیزی را نیز به دست آورده بودند، رانده می‌شدند.^{۴۷} در واکنش به این موضوع بود که قولی‌یف سرپرست کمیساریای امور خلق جمهوری آذربایجان که از همکاران باقروف بود برای فراهم ساختن «زمینه پیشبرد اقدامات مورد نظر در کنفرانسی که در پیش بود» رشته مذاکراتی طولانی را با سران تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان آغاز کرد.^{۴۸} این تلاش‌ها بی‌حاصل نبود؛ در ۷ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۱۴ شهریور ۱۳۲۴ کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان - برخلاف میل بسیاری از اعضایش - انحلال خود و الحاقش به فرقه دموکرات آذربایجان را اعلان داشت.^{۴۹} با این حال بسیاری از سران حزب توده کماکان با این عمل مخالف بوده و سعی کردند سد راه فعالیت‌های این حزب جدید شوند.^{۵۰} حتی پس از آنکه چهره‌های سرشناس تشکیلات ایالتی حزب توده به عضویت رهبری فرقه دموکرات منصوب شده و همه اعضای حزب نیز - (به استثنای کسانی که «خود را خراب کرده بودند») - در ردیف اعضای وابسته فرقه پذیرفته شدند نیز کمیته مرکزی حزب توده در تهران، کماکان کناره گرفت و حاضر نشد با این فرقه جدید همراهی نشان دهد.^{۵۱}

در خلال سه هفته بعد کمیته تشکیلاتی فرقه دموکرات درگیر تشکیل هسته‌های محلی حزبی و تدارک برگزاری انتخابات برای تشکیل یک کنگره مؤسس بود که قرار بود در ۲ اکتبر/ ۱۰ مهر ۱۳۲۴ افتتاح شود. در این بین حسنوف و ابراهیموف - همکاران باقروف در تبریز - به کمک پیشه‌وری، شبستری و پادگان - «گروه سه نفره بر پا کننده» فرقه دموکرات - شتافتند تا ضمن تدوین

برنامه و نظامنامه این حزب جدید اطمینان حاصل کنند که این امر « بر اساس مصوبه ۶ ژوئیه / ۱۵ تیر دفتر سیاسی [حزب کمونیست شوروی]» اجرا گردد.^{۵۲} تا ۲۵ سپتامبر / ۳ مهر برنامه مورد نظر تدوین و انتخابات نیز کامل شد و بدین ترتیب همه چیز برای تأسیس رسمی فرقه دموکرات مهیا شد.

سرعت رشد و توسعه این حرکت باعث نگرانی پاره‌ای از ناظران امر شد. هنوز یک ماه از تأسیس این تشکیلات جدید نگذشته بود که فرقه دموکرات از ۶۰۰۰ عضو ثبت شده خود خبر داد، آن هم بدون احتساب اعضای سابق حزب توده [که به فرقه پیوسته بودند].^{۵۳} جان ویلیام وال سرکنسول بریتانیا در تبریز یکی از این ناظران نگران بود و باقروف در گزارشی به استالین، با غرور تمام ارزیابی او را چنین نقل کرد: «این حزب از حزب توده خطرناکتر است. حزب توده برای همه ما به عنوان یک تشکیلات طرفدار شوروی شهرت داشت: شخصیت مقتدری در آن نبود و نمی‌توانست بر طبقه دارا یا روشنفکر تکیه کند. ولی در حزب جدید دموکرات چهره‌هایی متنفذ حضور دارند، برنامه‌اش با درایت تدوین شده و خواسته‌هایش به نحوی است که به سختی می‌توان با آنها مخالفت کرد. اگر این حزب شعارهایش را متحقق سازد، آنگاه کل جمعیت آذربایجان از آن حمایت خواهند کرد؛ اهداف گسترده‌ای دارد.»^{۵۴}



دقیقاً به خاطر همین اهداف گسترده بود که باقروف با مجموعه مقاومت‌هایی روبرو شد به مراتب نیرومندتر از آنکه انتظار داشت. دولت ایران و مخالفان خودمختاری آذربایجان در جامعه ایران به محض برطرف شدن شگفتی اولیه [حاصل از اعلان موجودیت این تشکیلات] در مقام مقابله با این حرکت جدایی‌خواهانه در آذربایجان برآمدند. [بر اساس گزارش باقروف] از آن جایی که دولت ایران به دلیل حضور نیروهای شوروی در آذربایجان از اختیارات درخور توجهی در این حوزه برخوردار نبود، نازاحتی خود را نخست بر سر تشکیلات سیاسی چپگرا در تهران خالی کرد. جراید طرفدار شوروی در پایتخت تعطیل شدند. تظاهرات ممنوع اعلان شد و با گماردن نگهبان‌هایی بر در باشگاه‌های حزب توده، این مؤسسات تعطیل شدند. روزنامه‌نگارهای سرشناس و فعالین اتحادیه‌های کارگری نیز زندانی شدند.^{۵۵} مقامات حکومتی طرفدار شوروی از حوزه‌های شمالی کشور احضار شده و کسانی جایگزین آنها شدند که برای تحت کنترل درآوردن فرقه دموکرات توانایی بیشتری داشتند.^{۵۶}

اندک زمانی بعد از تأسیس فرقه دموکرات، دولت تهران به تمام مقامات محلی ابلاغ کرد که در قبال فرقه نیز رویکردی مشابه با حزب توده اتخاذ کنند.^{۵۷} در حالی که فرقه دموکرات نیروی بیشتری می‌یافت نشریات راستگرا نیز با تأکید بر وجه خودمختاری‌طلبانه این تحولات، اعضای فرقه دموکرات را خائن دانستند. آنها در عین حال که بر سعی و تلاش خود برای خروج هر چه سریعتر قوای شوروی از ایران می‌افزودند، از تأکید بر مجازات سختی که افراد و گروه‌های هوادار شوروی را نیز پس از خروج حامیان‌شان، تهدید می‌کرد فروگذار نمی‌کردند.^{۵۸} مقامات ایرانی از نمایندگان خود [در آذربایجان] خواستند که در مقام مقابله با اقدامات این جنبش جدایی‌خواهانه برآیند و حتی گزارش‌هایی رسید مبنی بر اعلان جهاد علمای شیعه بر ضد این گروه.^{۵۹}

در تمامی این تحولات باقروف سعی داشت استالین را متقاعد کند که ریشه دشواری‌های پیش‌آمده بیشتر حاصل توطئه نیروهای مرتجع ایرانی بود تا نتیجه عملکرد فرقه دموکرات. به نظر باقروف آشکار بود که ایرانیان در وهله نخست سعی داشتند کنفرانس وزاری خارجه متفقین را در لندن وادار سازند که بحث خروج نیروهای شوروی را از ایران در دستور کار قرار دهد، سپس سعی کنند با تهدید کسانی که در حرکت خودمختاری آذربایجان مشارکت داشتند به عقوبتی سخت بعد از خروج نیروهای شوروی، مانع از پیشرفت کار شوند.^{۶۰} باقروف برای دامن زدن به نگرانی‌های استالین، از مداخله و تحریکات نگران‌کننده بریتانیا در مشکلات آذربایجان نیز سخن به میان آورد. وی مدعی بود که آشوب‌های آن ناحیه حاصل تحریکات «جاسوس انگلیس» سید ضیاء بود که سعی داشت موجبات استقرار بیشتر واحدهای نظامی ایران را در آذربایجان فراهم سازد.^{۶۱} در این میان در جنوب ایران نیز انگلیسی‌ها مشغول بسیج عشایر محلی بوده و آنها را به تجهیزات جدید مسلح می-

کردند. بنا به گفته باقروف هدف از این طرح برخوردار ساختن ارتش از یک رشته واحدهای رزمی دیگر بود که موجب تهدید دموکرات‌ها در شمال گردند.

باقروف یک واکنش قوی را توصیه کرد: «ما از شما [استالین] اجازه می‌خواهیم که یک اقدام فروپاشنده را در اتحادیه جدیدی که بریتانیا درعشایر جنوب پدید آورده آغاز کنیم. ما برقراری ارتباطات مخفی با خوانین مخالف را، هم از لحاظ استفاده از آنها جهت ایجاد یک شورش مسلحانه بر علیه دست نشانندگان بریتانیا در جنوب ایران و همچنین از نظر ایجاد یک حرکت گسترده تحت لوای استقلال عشایر جنوب از دولت مرکزی ایران یک امر کاملاً ضروری تلقی می‌کنیم.»^{۶۲}

از آنجایی که باقروف نتوانست موافقت استالین را برای این طرح جلب کند، اقدامات خود را در همان چارچوبی که دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی معین کرده بود ادامه داد و تلاش‌هایش را بر تحرکات جدایی‌خواهانه‌ای که در آذربایجان و کردستان آغاز کرده بود، متمرکز ساخت.

در اواخر سپتامبر / اوایل مهر رهبری فرقه دموکرات با توجه به تحولات اخیر در تهران نسبت به حزب توده، از امکان اقدامات سرکوبگرانه دولت نگران شد. پیشه‌وری و صادق پادگان که به این نتیجه رسیده بودند که زمان آن فرا رسیده است که تشکیلات جدید را از وسایل دفاعی برخوردار سازند از یکی از اعضای فرقه خواستند که برای درخواست اسلحه و مهمات گزارشی تهیه کند. این گزارش بعد از تأیید نهایی به باکو ارسال شد. خواسته‌های تسلیحاتی آنها در قیاس با حرکت فرقه و حوزه عملکرد آن، تقاضای چشمگیری بود: ۲۰,۰۰۰ قبضه تفنگ و دومیلیون فشنگ حداقل لازم جهت تسلیح «بخش قابل اطمینان مردم» تلقی شده بود؛ علاوه بر این ۵۰۰ قبضه اسلحه کمری نیز برای دفاع شخصی سران حزب تقاضا گردیده بود.^{۶۳} ولی پیش از هر چیز دیگر فرقه دموکرات برای آنکه بتواند بدون پیش‌آمد دشواری عمده‌ای اهداف استالین را برآورده سازد، می‌بایست نخست به یک حزب واقعی تبدیل شده و لااقل یک مشروعیت ظاهری را نیز به دست آورد.

کنگره مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان در فاصله ۲۵ تا ۳۰ سپتامبر / ۳ تا ۸ مهر در تبریز و مطابق انتظارات باقروف، به نحو احسن برگزار شد.^{۶۴} ۲۳۷ نماینده‌ای که در این کنگره حاضر شدند به اتفاق آراء برنامه حزب را تصویب و دقیقاً همان کسانی را به رهبری فرقه انتخاب کردند که قرار بود انتخاب کنند.^{۶۵} کنگره مزبور با تأسی از سرمشق آشنای سرپرستان [خارجی] این برنامه، یک «پلنوم» (یعنی «کمیته مرکزی») ۴۰ نفره را برگزیدند که این پلنوم نیز از میان اعضایش یک «برزیدوم» (یعنی «دفتر سیاسی») نه نفری را انتخاب کرد.^{۶۶} به رغم ماهیت دستوری انتخابات کنگره مزبور، جلسات آن با سرریز انواع شعارها و حرکات مختلف توأم شد؛ یکی از احیاء هویت آذربایجانی سخن می‌گفت و دیگری نیز گوشزد می‌شد. یکی از نمایندگان فریاد زد: «... من روح قهرمان‌های اهمیت تاریخی این نشست نیز گوشزد می‌شد. یکی از نمایندگان فریاد زد: «... من روح قهرمان‌های شجاعی را در شما می‌بینیم که برای آذربایجان به خاک افتاده‌اند و مطمئن هستیم که شما - فرزندان

این قهرمانان - آماده هستید که رسالت ملت ما را بر دوش گیرید. هر چقدر هم که ارتجاع تهران سرسختی نشان دهد، آتش قلب ما با فروغ بیشتری مشتعل خواهد شد، زیرا ما به زبان خلق خود سخن می‌گوییم.»^{۶۷}

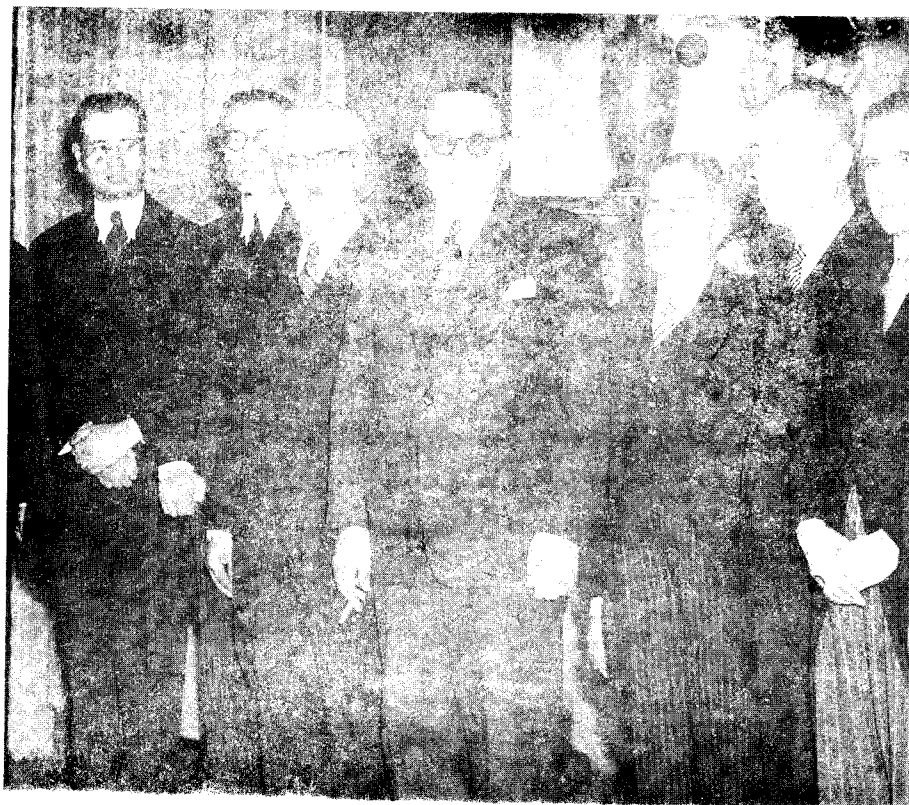
بیانیه کنگره بیش از آنکه یک برنامه مشخص باشد برای عمل، یک بیانیه ناسیونالیستی بود. جدای از اعلان عزم خود برای تحقق بخشیدن به یک رؤیای دیرینه، در مورد کم و کیف این رؤیا و شکلی که در صورت تحقق می‌توانست به خود گیرد و یا چگونگی تلاش‌های فرقه برای دستیابی به آن، اطلاعات درخور توجهی ارائه نشد. از آنجا که نخستین نمایش و حضور عمومی فرقه با تدارک و برنامه‌ریزی گسترده‌ای توأم شده بود، این گنگی و ابهام چندان هم بی‌حساب نبود؛ هدف جذب و جلب هر چه بیشتر افراد بود و آنگاه تعیین رشته هدف‌هایی مطابق با آمادگی مردم برای پیشبرد آنها.

در این میان مقامات شوروی نیز در مورد اهدافی که می‌بایست اتخاذ شود، دستورالعمل‌های مشخصی به باقروف دادند. او در اواخر سپتامبر / اوایل شهریور راهی مسکو شد تا ضمن ارائه گزارشی از دستاوردهای این حرکت تا آن مرحله، در مورد چگونگی ادامه کار نیز بحث کند. باقروف با دستورالعمل مشخصی مبنی بر تأسیس یک دولت خودمختار که قرار بود از طریق انتخابات تشکیل شود به آذربایجان بازگشت.^{۶۸} بر یک چنین اساسی بود که نمایندگان کمیته مرکزی فرقه در طول پاییز آن سال ضمن سرکشی به شهرهای مختلف آذربایجان، یک رشته کنفرانس‌های خبری بر پا داشته و بر انتخاب مجریان آنها نظارت کردند. همان‌طوری که انتظار می‌رفت در پاره‌ای از شهرها مالکان و تجاری که بنا به ملاحظات محلی به فرقه ملحق شده بودند، نسبت به احاله یک نقش محوری به اعضاء سابق حزب توده رضایت نداشته و مقاومت‌هایی جدی بروز دادند.^{۶۹} اگر چه در این گزارش آمده بود که در پاره‌ای از موارد نیز «اشخاص کاملاً نامطلوبی به رهبری فرقه انتخاب شدند» ولی در نتیجه‌گیری آن آمده بود که این مشکلات رفع شده است: «این ناهماهنگی‌ها فقط در آغاز مبارزات انتخاباتی پیش آمد و به موقع مقتضی رفع شدند. رهبری فرقه دموکرات آذربایجان برای حفاظت از ماهیت یکدست فرقه از هیچ اقدامی فروگذار نکرده و به هیچ اختلاف عقیده‌ای در مورد مسائل برنامه‌ای اجازه بروز نمی‌دهد.»^{۷۰}

کمیته مرکزی فرقه پس از یک چنین توضیحی در اعمال کنترل خود بر حوزه‌های محلی، برای واداشتن کنفرانس‌های منطقه‌ای به «پیشنهاد»، «بحث» و «تصمیم‌گیری» در مورد تأسیس یک کنگره ملی آذربایجان در تبریز - به گونه‌ای که مسکو فرمان داده بود - دشواری چندانی نداشت. مقامات فرقه از آنجایی که در طرح خواسته‌های خود سعی داشتند از چارچوب مفاد قانون اساسی ایران تجاوز نکنند، با استناد به یکی از مواد مهم ولی فراموش شده قانون اساسی که در آن از انجمن‌های ایالتی و ولایتی سخن به میان آمده بود، اعلان داشتند که هدف آنها از تأسیس یک کنگره محلی نیز

چیزی نبود جز احیاء این اصل فراموش شده قانون اساسی و کمک به روند انتخابات برای مجلس شورای ملی. در یک جلسه تدارکاتی که در ۹ نوامبر / ۱۱ آبان تشکیل شد فرقه دموکرات مصوبه‌ای را تصویب کرد که در آن آمده بود برای تحقق برنامه فرقه می‌بایست برای برگزاری فوری انتخابات مجلس شورای ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی اقدام شود ولی از آنجایی که انتخابات مزبور فقط از طریق «اراده کل خلق» میسر بود بیش از هر اقدام دیگر تشکیل کنگره ملی ضرورت داشت. البته استدلال واقعی سران فرقه درست برخلاف این امر بود. از آنجایی که می‌خواستند بدون متهم شدن به مداخلات غیر قانونی نتایج انتخابات مجلس شورای ملی و انجمن‌ها را در کنترل داشته باشند بر تأسیس کنگره مزبور تصمیم گرفتند؛ کنگره‌ای که می‌توانست برای مداخلات بعدی نمایی از یک مشروعیت را نیز فراهم کند.^{۷۱}

با توجه به برنامه‌ای که در پیش بود سران فرقه و سرپرست‌های آنان در باکو به هیچ وجه نمی‌خواستند که پیش آمده غیر مترقبه طرح آنان را مختل کند. آنها به اتفاق رهبری فرقه دموکرات، ماسلنیکوف فرمانده منطقه نظامی باکو و باقروف کار سازماندهی نیروهای نامنظم فدایی را که به قوای نظامی جنش جدایی طلب آذربایجان تبدیل شد، آغاز کردند.^{۷۲} تا اواخر نوامبر / اوایل آذر به تشکیل ۳۰ واحد نظامی موفق شدند که نیرویی مشتمل بر ۳۰۰۰ نفر را شامل شد که به ۱۱,۵۰۰ قبضه تفنگ، ۱۰۰۰ اسلحه کمری، ۴۰۰ مسلسل، ۲۰۰۰ نارنجک و بیش از دو میلیون فشنگ مسلح بودند.^{۷۳}



گروه‌های فدایی در ۱۶ نوامبر / ۲۵ آبان با کشتار «مرتجعین معروف» و «انتقام‌گیری» از ژاندارم‌های ایرانی به دلیل سال‌ها رفتار غیردموکراتیک، کار خود را آغاز کردند.^{۷۴} فرقه دموکرات برای جلوگیری از ارتباط مقامات محلی با تهران دستور داد که کلیه خطوط تلگراف و تلفن تهران - تبریز، و همچنین مواصلات بین پادگان‌های نظامی مستقر در آذربایجان را قطع کنند.^{۷۵} دولتشاهی استاندار آذربایجان و فرمانده پادگان تبریز توانستند به نوعی ارتباط تلگرافی را با مرکز برقرار ساخته از تحولات اخیر گزارشی ارسال دارند. دولت فرمان داد که به هر قیمت که شده واحدها را منحل کنند. همان روز دولتشاهی در مقر فرقه با پیشه‌وری ملاقات کرد و از او پرسید که آیا تشکیلات او با پدیدار شدن این گروه‌های پارتیزانی ارتباطی دارد یا خیر؟ پیشه‌وری پاسخ داد که فرقه دموکرات آذربایجان، با گروه‌های مزبور که به صورتی خودجوش در مقام اعتراض به رفتار ستمگرانه نیروهای ارتجاعی به پا خواسته‌اند، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد.^{۷۶}

پیشه‌وری به خوبی می‌دانست که باقروف به «خودجوشی» کوچکترین اعتقادی ندارد. با گسترش دامنه قتل و غارت و دزدی، باقروف، گروه سه‌گانه تبریز [آتاکیشی‌اف، حسنوف و یعقوب‌اف] را تحت فشار قرار داده و خاطر نشان کرد آنهایی را که از اجرای کامل فرامینش امتناع کنند، به هیچ وجه تحمل نخواهد کرد. او در پایان و در تأکیدی صریح‌تر خاطر نشان ساخت: «... آنها [دشمنان] می‌توانند در میان مالکین، تجار، در میان افسران ارتش، کارمندان دولت باشند و باید به نحوی بی‌رحمانه با آنها مبارزه شود، یعنی نابود شوند. حتی اگر کسی امروز آرام باشد ولی در گذشته جنایاتی را مرتکب شده باشد، می‌تواند آن جنایات را فردا نیز تکرار کند، پس باید که برکنار شود یعنی نابود شده و تسویه گردد. به علاوه این نیز باید تماماً به نام خلق صورت گیرد...» و در انتها پرسید: «خود را مفهوم ساخته‌ام؟»^{۷۷}

این که عوامل باقروف چگونه می‌بایست ضمن احتراز از پیشامد یک جنگ داخلی، دشمنان استقلال آذربایجان را ریشه کن کنند، موضوعی بود که وی روشن نکرد.^{۷۸} اطمینان باقروف به این که می‌تواند وضعیت آذربایجان را تحت کنترل نگهدارد تا حدودی به آگاهی از این امر برمی‌گشت که وی ارتش سرخ را در مقام پشتیبان دارد. آنتونوف رئیس ستاد کل ارتش سرخ به ماسلنیکوف فرمانده [منطقه نظامی ماوراء قفقاز] دستور اکید داد که «بدون اجازه صریح ستاد فرماندهی کل [ارتش سرخ] اجازه ورود واحدهای نظامی جدید ایران را صادر نکند» و هر گونه تحرک نظامیان ایرانی در حوزه تحت اشغال شوروی را فوراً گزارش کند.^{۷۹} باقروف ضمن مطمئن ساختن سران فرقه دموکرات به حمایت ارتش سرخ از آنها خواست که در مذاکره با مقامات ایرانی، رویه‌ای سرسختانه اتخاذ کنند.^{۸۰} در اول دسامبر / ۱۰ آذر باقروف دستور داد که «برای انهدام گروه‌های مرتجع از تمام وسایل استفاده شود و حتی در صورت لزوم برای تسویه آنها از واحدهای پارتیزان محلی بهره‌برداری

شود.»^{۸۱}

در یک چنین فضای پر تنش بود که در فاصله ۱۲ تا ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ تا ۲۸ آبان ۱۳۲۴ انتخابات کنگره ملی آذربایجان نیز برگزار شد. البته اصطلاح «انتخابات» اصطلاح مناسبی نبود زیرا عنوان «نه چندان رسمی» حداقل اصطلاحی است که در توصیف این فرایند می‌توان مطرح کرد. فرقه دموکرات تظاهرات گسترده‌ای را در اکثر نقاط آذربایجان بر پا داشت که خواستار انتخابات فوری برای مجلس و انجمن‌ها بودند. در مراحل پایانی هر یک از این تظاهرات نیز کاندیدهایی پا پیش گذاشته و به عنوان نمایندگان مجلس ملی مورد تشویق حاضران قرار می‌گرفتند. در ۲۰ نوامبر / ۲۹ آبان کنگره مزبور با حضور ۵۴۶ نماینده در [ساختمان شیر و خورشید سرخ] تبریز تشکیل شد.^{۸۲} دیوارها از تصاویر شهدای راه آذربایجان پوشانده شده بود که می‌بایست بیانگر سنت، ستم و عزم باشد.^{۸۳} پیشه‌وری در سخنانی که ایراد کرد توانایی خود را در مقام رهبری که می‌توانست همه را در این واقعه مهم تاریخی سهیم سازد، نشان داد. هنگامی که یکی از نمایندگان یک جفت جوراب دستباف یکی از پیر زنان حوزه خود را به او هدیه داد پیشه‌وری از جای برخاست و طی سخنانی اظهار داشت: «به سخنان یک مادر خسته و رنج‌دیده گوش فرا دهید که در دستاوردهای فرزندانش، رستگاری می‌جوید. ما این جوراب‌ها را به نشانه عزم خود به [اجابت] ندای مادران در موزه‌های خود حفظ خواهیم کرد.» فرو نشستن ابزار احساسات حضار چند دقیقه‌ای به طول انجامید. پیشه‌وری در مقام سخنران عمده و سازمان دهنده اصلی این ماجرا، حتی سعی نکرد که حفظ ظاهر کرده و ماهیت اصلی کنگره را که چیزی نبود جز تلاشی در جهت مشروعیت بخشی به فرقه دموکرات، پنهان دارد. ولی او در پنهان داشتن یکی دیگر از وجوه کار موفق شد؛ یعنی پنهان داشتن نقش هدایتگر مسکو و باکو که فقط او و معدودی از دیگر رهبران فرقه نسبت بدان آگاهی داشتند. تمام مسائل اصلی این حرکت از نظر تعیین خط مشی و تشکیل گروه‌های فدایی گرفته تا اعلان تشکیل مجلس مؤسسان در هماهنگی و با تأیید مسکو صورت گرفته بود و در جزئیاتی چون تدوین پیش نویس قطعنامه‌ها و مصوبات انتخاب کاندیداهای مناسب نیز پیشه‌وری از مشورت گروه سه نفره باقروف در تبریز برخوردار بود.^{۸۴}

در این کنفرانس هیچ نکته‌ای به شانس و تصادف واگذار نشد؛ همه سخنرانان به دقت انتخاب شدند و مباحث به صورتی مطرح شدند که به یک نقطه اوج از پیش تعیین شده برسند. بعد از جلسه افتتاحیه کنفرانس، پیشه‌وری ضمن تأکید بر پیشینه‌ای از مظالم تهران نسبت به آذربایجان، از آینده درخشانی سخن گفت که در پیش بود. از نظر او خودمختاری آذربایجان به معنای یک زندگی عادی، توسعه فرهنگی، دموکراسی، آزادی و رفاه بود. او در مورد خشونت‌های جاری نیز گفت «ما خواهان خونریزی نیستیم ولی اگر به ما حمله شود ما نیز مانند دهقان‌های آذربایجانی که اینک وادار شده‌اند که با خشونت به غارتگری‌ها، قتل‌ها و آتش‌افروزی‌های مرتجعین پاسخ دهند، از خود دفاع خواهیم کرد».^{۸۵}

لزوم جلوگیری از مداخله دیگران در امر تعیین سرنوشت، تأکید بعدی او بود. پیشه‌وری بعد از حمله به مداخلات بریتانیا و ترکیه در امور ایران از نمایندگان حاضر در این کنفرانس خواست بر این امر تأکید نهند که در مورد «مسئله آذربایجان باید در تبریز تصمیم‌گیری شود». نمایندگان حاضر نیز به نحوی که از پیش مقرر شده بود با طرح خواسته‌هایی مبنی بر توسعه اختیارات کنفرانس و تبدیل آن به یک مجلس مؤسسان از این سخنان پیشه‌وری استقبال کردند.^{۸۶} در پایان آن روز نیز کنفرانس، کمیته‌ای را انتخاب کرد که پیش‌نویس مصوبات لازم را جهت رسمیت بخشیدن به این دگرگونی «خودجوش» تهیه کند.

در جلسه روز بعد، هم بیانیه‌ای که کمیته مزبور خطاب به «خلق آذربایجانی» تدوین کرده بود به اتفاق آراء به تصویب کنفرانس رسید و هم «اعلان مجلس مؤسسان» آن کمیته.^{۸۷} در این اعلانیه که نسخه‌هایی از آن برای شاه و همچنین رؤسای کشورهای غربی نیز ارسال گردید سعی شده بود لحن و زبان آن روزگار نیز مورد توجه باشد. از این رو در بیان خواست خودمختاری و کسب حقوق فرهنگی و زبانی، از اصول مندرج در منشور آتلانتیک، حقوق بشر و مشروطیت و دموکراسی و خودگردانی یاد شده بود. اگر چه در این بیانیه تأکید شده بود که خودمختاری آذربایجان به هیچ وجه تهدیدی برای تمامیت ارضی ایران تلقی نمی‌شود ولی این نکته را نیز تصریح کرد که آذربایجان منتظر نخواهد شد که چنین حقی به او اعطاء شود، بلکه خود آماده آن است که چنین حقی را تصاحب کند: «مردم آذربایجان به علت زحمت فراوانی که در راه آزادی و دموکراسی متحمل شده و به علت قربانی‌های زیادی که در این راه داده می‌خواهد حکومت خودمختاری بر اساس دموکراسی تشکیل دهد بنابر این ... مجلس ملی خود را انتخاب کرده لازم می‌داند که حکومت ملی و داخلی را از میان نمایندگان این مجلس انتخاب و در برابر آن مجلس مسئول باشد.»^{۸۸} در ادامه نیز ضمن تأکید بر تمایل کنگره بر تبلیغ و تشکیلات و نه جنگ داخلی و برادرکشی برای پیشبرد این مقصود آمده بود که اگر دولت مرکزی بخواهد به زور با این امر مقابله کند آنها از حقوق خود دفاع خواهند کرد و «... تا یک فرد آذربایجانی زنده است در راه خودمختاری ملی مبارزه خواهد نمود.»^{۸۹}

مجلس مؤسسان برای تحقق این خواسته‌ها یک کمیته ملی را نیز به ریاست شبستری، رفیعی، بی‌ریا و الهامی انتخاب کرد. این کمیته که به عنوان نوعی حکومت موقت عمل می‌کرد وظیفه داشت که در کنار اموری چون رسیدگی به تبدیل مکاتبات اداری و همچنین آموزش ابتدایی به زبان ترکی، برای برگزاری انتخابات مجلس آذربایجان و مجلس شورای ملی نیز اقدام کند. ولی از آنجایی که انتخابات مجلس شورای ملی به بعد از خروج نیروهای بیگانه موکول شده بود، تلاش کمیته مزبور صرف سازماندهی مجلس ملی آذربایجان شد.^{۹۰}

انتخابات یک هفته بعد از پایان کار کنگره ملی آغاز و تا ۵ دسامبر / ۱۴ آذر به پایان رسید؛ در این میان تا پیش از افتتاح مجلس ملی در ۱۰ دسامبر / ۱۹ آذر تمامی عملکردهای کمیته ملی

تحت نظر باکو صورت گرفته و به تأیید مسکو رسیده بود. باقروف طی یک رشته گزارش‌های روزانه استالین، بریا، مولوتوف و مالنکوف را از تحولات جاری در آذربایجان مطلع داشته و برنامه‌های جاری و آتی خود را به تأیید آنها می‌رساند. پیش‌نویس برنامه حکومت خودمختار آذربایجان و همچنین برنامه نخستین مجلس ملی فرقه نیز به باقروف تسلیم گردید و از سوی مقامات مسکو تأیید شد.^{۹۱} همزمان با این تحولات مسکو به فرقه دموکرات اجازه داد که در صورت امتناع دولت ایران از شناسایی حکومت ملی آذربایجان یا توسل آن به زور برای سرکوب خودمختاری آنها از واحدهای نظامی تحت فرمان خود استفاده کند.^{۹۲}

حمایت و پشتیبانی مسکو باعث شد که پیشه‌وری در عزم خود مبنی بر امتناع از هرگونه مصالحه‌ای با تهران راسخ‌تر از پیش شده و اصرار ورزد که فرقه دموکرات جز به خودمختاری کامل به هیچ چیز دیگری رضایت نخواهد داشت.^{۹۳} در این بین تدارکات جاری برای تأسیس یک حکومت خود مختار ادامه یافت؛ در ۸ دسامبر / ۱۷ آذر پیشه‌وری، شبستری و بی‌ریا برای تصمیم‌گیری در مورد شکل و اجزاء حکومت جدید با قولی‌یف و گروه سه‌گانه منصوب باقروف - (آتاکیشی‌اف، حسنوف و ابراهیموف) دیدار کردند.^{۹۴}

در فاصله دو روزی که به افتتاح مجلس ملی مانده بود تعداد تلگراف‌های متبادله میان تبریز و باکو و مسکو که هر یک پیشنهادی نهایی و تصحیحی بر برنامه حکومت جدید را شامل می‌شد، رو به افزایش نهاد. عصر روز ۱۱ دسامبر / ۲۰ آذر باقروف برنامه روز بعد را به اطلاع مسکو رساند: مجلس ملی با تأیید اعتبارنامه حضار شروع به کار کرده و از پیشه‌وری خواهد خواست که یک حکومت تشکیل دهد. پیشه‌وری بعد از ظهر آن روز را صرف «جمع‌آوری» اعضای حکومت مورد نظر خویش ساخته و عصر همان روز نیز آن را به تصویب مجلس خواهد رساند. طبق این برنامه، تصویب قوانینی در مورد قوای نظامی و همچنین طرح مباحثی در مورد برنامه حکومت جدید، قدم بعدی مجلس ملی بود. متن تمامی این مصوبات و برنامه‌ها به تأیید و تصمیم مسکو رسیده بود. گروه سه‌گانه باقروف در تبریز تنها ساعاتی پیش از تشکیل نخستین اجلاس مجلس مزبور نسخه نهایی را دریافت داشتند.^{۹۵}

این برنامه‌ریزی متراکم نتایج مورد نظر را به دنبال آورد. در پی تشکیل مجلس ملی در ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر اعضای حکومت و برنامه ارائه شده به اتفاق آراء به تصویب رسید.^{۹۶} با توجه به تصور غالب از ناکارآمدی نظام شوروی، اجرای طبق النعل بالنعل برنامه‌ای که برای آذربایجان طرح شده بود، پدیده جالب توجهی بود. با این حال طولی نکشید که باقروف با مقاومت‌هایی فراتر از حد انتظار روبرو شد؛ و این فقط دولت ایران نبود که در مقام مقابله برخاست، مردم آذربایجان نیز دیگر بیش از این تحمل آشوب و نابسامانی‌های اقتصادی را نداشتند.

در آغاز دشواری‌های حکومت جدید چندان آشکار نبود زیرا توانست با انکاء به تاکتیک غافلگیرانه‌اش به سرعت وارد عمل شده و یک رشته مواضع اولیه را تصرف کند. در پی احضار مقامات عالیرتبه اداری از سوی سران فرقه دموکرات و مخیر داشتن آنها به ادامه کار در خدمت حکومت جدید و یا ترک خدمت، جابجایی اداری بدون دردسر چندانی در تبریز صورت گرفت.^{۹۷} با انتشار بیانیه‌ای از سوی فرمانده پادگان ارتش در تبریز مبنی بر تمایل او به جلوگیری از خونریزی بیهوده و این که وی به نیروهای تحت فرمانش دستور داده است که از تیراندازی به واحدهای فدایی خودداری کنند، این وجه مسالمت‌آمیز کار نیز حفظ شد.^{۹۸} پادگان تبریز اندک زمانی پیش از وصول فرمانی مبنی بر سرکوب نیروهای پارتیزانی، اسلحه خود را به فرقه دموکرات وا گذاشت.

این حالت کرختی و انفعال چندان به درازا نکشید؛ در پاره‌ای از دیگر نقاط آذربایجان اقدامات متقابل سریعاً شکل گرفت. فرماندهان نظامی ایران قوای‌شان را در اطراف شهرها متمرکز کردند و حتی فرمانده پادگان رضائیه ضمن انتشار بیانیه‌هایی هشدار داد که هر فرد مسلحی که دیده شود درجا هدف قرار خواهد گرفت.^{۹۹} باقروف در برابر چنین مشکلاتی از عوامل خود در تبریز خواست دستپاچه نشده و اجازه ندهند که شیوه‌های نظامی دست بالا را پیدا کنند، زیرا او به خوبی می‌دانست که هر تغییر و تحول غیرمسالمت‌آمیزی می‌توانست سوء ظن موجود نسبت به نمای به ظاهر خودجوش این ماجرا را خدشه‌دار سازد. ولی با این حال وی به افراد خود گوشزد کرد که از احتمال پیش‌آمد وضعیتی که ممکن بود تلاش‌های دیگری را نیز ایجاب کند، غافل نباشند.

آتاکیشی اف و حسنوف نیز برای قطع ارتباطات رضائیه با تهران و فراهم آوردن زمینه خلع سلاح پادگان رضائیه بدانجا گسیل گشتند. باقروف اکیداً قذغن کرد که در امور مربوط به ارتش به هیچ وجه واحدهای ارتش سرخ را درگیر نکنند.^{۱۰۰} او گروه آتاکیشی اف، حسنوف و ابراهیموف را به خاطر کوتاهی در آموزش واحدهای فدایی برای جلوگیری از «تانک‌های کوچک» ارتش ایران ملامت کرده و دستورالعمل‌های مسکو را برای آموزش گروه‌های فدایی به استفاده از بمب‌های بنزینی یادآور گردید.^{۱۰۱}

مقاومت دولت مرکزی تنها مشکلی نبود که پیش روی سران فرقه قرار داشت. حکومت جدید برای اداره امور روزمره نیز توانایی چندانی نداشتند. هنوز چند روز از تشکیل حکومت جدید نگذشته بود که نظام اداری، شبکه حمل و نقل و کل خدمات در آستانه فروپاشی قرار گرفت. باقروف با هشدار در مورد عوارض بروز هر گونه بحرانی در زمینه مایحتاج غذایی، بهداشتی و مالی که می‌توانست به سلب حمایت عمومی از فرقه منجر شود، بر لزوم تمرکز فرقه دموکرات بر تمشیت مسائل اداری و اقتصادی آذربایجان تأکید نهاد. باقروف برای کمک به وزرای نو پای فرقه دموکرات راه‌حل ساده‌ای را ارائه کرد:

« با توجه به آن که اعضاء حکومت از تجربه لازم در امور حکومتی برخوردار نبوده و محتاج مشورت هستند، رفقای ما در تبریز از ما اجازه خواسته‌اند که یک نفر از افراد خود را به صورت غیر رسمی در مقام مشاور برای هر یک از وزرا معین سازیم. عقیده ما: با درخواست رفقای تبریز موافقت شود. ما افراد را برای این منظور انتخاب خواهیم کرد.»^{۱۰۲}

در این میان دیپلمات‌های شوروی نیز می‌بایست با سوءظن‌ها و اتهامات مختلفی که از جانب دولت ایران و نمایندگان سیاسی دیگر کشورها در تهران، نسبت به تحرکات جدایی طلبانه آذربایجان ابراز می‌شد روبرو شوند. دیپلمات‌هایی که در آن ایام به مقامات ایرانی و همچنین هم‌تایان خارجی خود در تهران اظهار می‌داشتند که اتحاد شوروی در مسائل جاری آذربایجان نقشی ندارد، اکثراً مطابق با تصور خود از واقعیت سخن می‌گفتند. تنها یک گروه بسیار کوچک از نقش واقعی مسکو در این تحولات آگاهی داشتند.

باقرووف به تمامی افراد خود که در این «مأموریت ویژه» شرکت داشتند، اکیداً گوشزد کرده بود که حتی با مسئولان عالیرتبه اتحاد شوروی نیز در مورد عملیات خود صحبت نکنند و کل برنامه جاری در آذربایجان مخفی نگهداشته شود. او در نامه‌ای به اعضای گروه سه نفره‌اش در تبریز، این مطلب را به نحوی روشن و صریح بیان کرد: «از طرف هر کسی که بیاید، با هر اختیاراتی که داشته باشد، با هر حقوقی که دارد و هر کسی که باشد، در هر مقامی و در هر موقعیتی؛ اگر از طرف شخص من، یا به نمایندگی از من از طرف ماسلنیکوف، یعقوبوف یا امیلیانوف سند مشخصی نداشته باشد، به هیچ وجه حق ندارید در مورد هیچ چیزی با کسی صحبت کنید... اگر معلوم شود که در مورد مأموریت ویژه‌ای که به اجرای آن مشغول هستید، صحبتی کرده‌اید، هر شایستگی و ارزشی هم داشته باشید، شما را فوراً احضار، از حزب برکنار و تحویل دادگاه خواهیم داد.»^{۱۰۳}

باقرووف از تلاش سفارت شوروی و ارتش سرخ برای مداخله در امور جاری آذربایجان بسیار ناراحت بود و هنگامی که کنسول [شوروی] در تبریز و فرمانده محلی نظامی توافق کردند که آن حوزه را تحت کنترل نگهدارند او ضمن ارسال تذکاریه تندی یادآور شد که زمام امور دست دموکرات‌ها است.^{۱۰۴} در اواخر دسامبر / اوایل دی آرداشس آوانسیان یکی از مقامات سابق حزب توده که اینک از سوی سفارت شوروی در تهران به کار گرفته شده بود، در خلال دیداری از تبریز پیشه‌وری را به خاطر استفاده از زور جهت اخذ پول از تجار مورد شمانت قرار داد. هنگامی که کراسنیخ کنسول شوروی در تبریز از آوانسیان حمایت کرد باقرووف طی ارسال یادداشت خشم‌آلودی از مسکو تقاضا کرد که به مقامات دیپلماتیک دستور اکید داده شود که از دخالت در امور مالی و اقتصادی حکومت فرقه خودداری کنند.^{۱۰۵} با وخامت بیش از پیش وضعیت آذربایجان، بر دامنه نگرانی‌های مسکو و باکو از احتمال آشکار شدن راز و روشن شدن آن که سر نخ این تحولات در دست چه کسانی است افزوده شد. اگر چه استالین و حلقه اطرافیان‌ش معمولاً به طرز تلقی جهان

خارج اعتنایی نداشتند، ولی اینک به خاطر استفاده‌ای که می‌توانستند از حسن شهرت خود در پیشبرد تلاش‌های سیاسی خارجی شوروی ببرند، نسبت به اهمیت افکار جهانی عمومی آگاهی کامل داشتند.

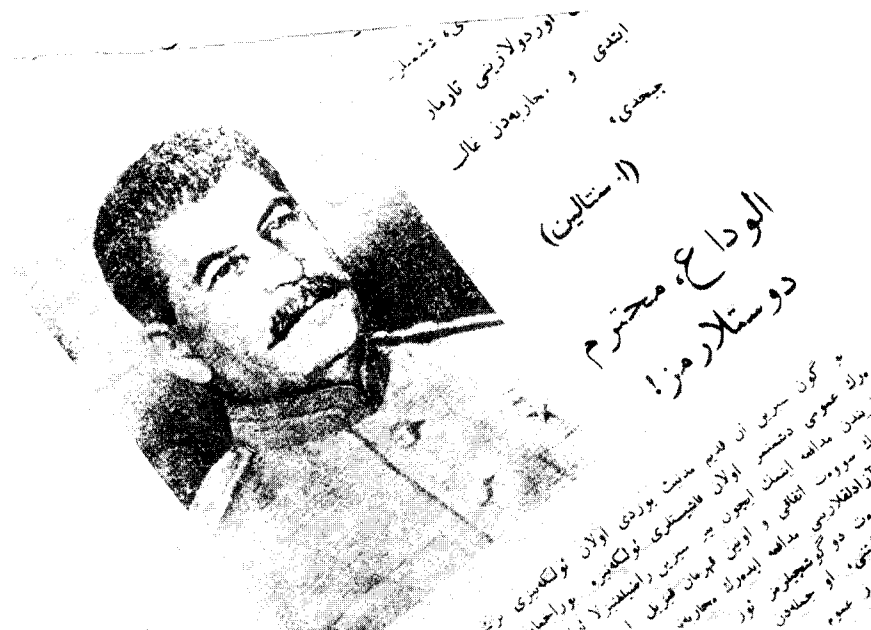
با در نظر داشتن یک چنین عاملی بود که باقروف در دورهٔ اوج زد و خوردهای فدائیان در ماه دسامبر / آذر تصمیم گرفت این را به عاملی تبدیل کند در افزایش وجههٔ فرقهٔ دموکرات. در رضائیه که زد و خوردها جنبه‌ای حاد داشت او از کنسول خواست که ترتیبی بدهد که تصاویری از واحدهای ارتش و ژاندارمری تهیه شود که نشان دهند آنها مشغول ضرب و جرح مردم هستند. سپس می‌بایست شاهدان معتبری فراهم شوند که بر این تصاویر امضاء تایید گذارند تا این تصاویر به نمایندگان هیئت‌های دیپلماتیک خارجی و خبرنگاران جرید خارجی نشان داده شوند.^{۱۰۶} وی همچنین از امیلیانوف و یعقوب خواست که با تأکید بر این اصل که «... امروزه همه در سراسر جهان از ترقی و دموکراسی سخن می‌گویند پس اعادهٔ نظم قرون وسطایی در آذربایجان ایران غیرممکن خواهد بود...» از دولت ایران تصویری واپسگرا و خشن ارائه دهند. به عبارت دیگر همان گونه که باقروف در انتهای دستورالعمل خود نیز خاطر نشان کرد آنها می‌بایست «... هر روز در روزنامه‌ها فریاد بر آرند که قربانی اختناق به غارت و جنایت هستند ... یاری جامعهٔ جهانی را التماس کنید».^{۱۰۷}

در حالی که باقروف به زمینه‌سازی افکار جهانی مشغول بود پیشه‌وری نیز در جهت تثبیت قدرت و افزایش اعتبار حکومت خود تلاش می‌کرد. پیش‌نویس قوانینی را تدوین کرد، برای روشن ساختن وضعیت مالی حکومت خود با مؤسسات بانکی وارد مذاکره شد و سعی کرد دیپلمات‌های خارجی و دول متبوع آنها را متقاعد سازد که حکومت او ماهیتی مسالمت‌آمیز، سازنده و مستقل از شوروی دارد.^{۱۰۸} در پاسخ به پرسش‌هایی نیز که دربارهٔ مشی حکومت او مطرح می‌شد، معمولاً به بیانیه‌های منتشر شدهٔ پیشین ارجاع داده و همان اصطلاحاتی را به کار می‌گرفت که در بدو تأسیس فرقه در ماه سپتامبر / شهریور گذشته بیان شده بود.^{۱۰۹}

مقامات تهران به محض ملاحظهٔ بیانیهٔ ۶ سپتامبر / ۱۵ شهریور فرقهٔ دموکرات، احساس دردمر کردند. آنها که فوراً میان جمهوری آذربایجان شوروی و برپایی این تحرکات ملی‌گرایانه در میان آذربایجانی‌ها ارتباطی را قائل شدند، به این نتیجه رسیدند که برای حفظ آسایش و تمامیت ایران جز خروج هر چه سریعتر قوای شوروی راهی وجود ندارد. از آنجایی که متفقین در قبال یادداشت پیشین دولت ایران - ۱۸ مه / ۲۸ اردیبهشت - در باب خروج نیروهای نظامی بیگانه از کشور هیچ واکنشی نشان نداده بودند، دولت ایران بار دیگر در ۹ سپتامبر / ۱۸ شهریور تذکاریه‌ای در این زمینه به لندن، مسکو و واشنگتن ارسال داشت. این تذکاریه نیز پاسخی دریافت نداشت و در دیدار بعدی نمایندگان متفقین مطرح نشد.^{۱۱۰} در اجلاس وزرای خارجهٔ متفقین که در ۱۹ سپتامبر ۲۸ شهریور در لندن برگزار شد ارنست بوین وزیر امور خارجهٔ بریتانیا طی نامه‌ای از مولوتوف

خواست که از دولت متبوع خود بخواهد که با یک برنامه سه مرحله‌ای برای خروج نیروهای شوروی از ایران در فاصله ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ / ۲۴ آذر ۱۳۲۴ تا ۲ مارس ۱۹۴۶ / ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ موافقت کند. مولوتوف پاسخ داد از آنجایی که در پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ / ۱۳۲۰ هم تاریخ نهایی خروج نیروها قید شده بود و هم شرایط آن، دیگر به بحث بیشتر این مقوله نیازی نمی‌باشد.^{۱۱۱} بار دیگر متفقین غربی مسکو این توضیح مولوتوف را پذیرفته و متقاعد شدند که دولت شوروی مطابق با تعهداتش عمل خواهد کرد.

با این حال از اواخر سپتامبر / اوائل مهر ماه به تدریج متفقین از خوش خیالی‌های خود نسبت به عملکرد شوروی‌ها در ایران دست کشیدند. یکی از جدی‌ترین هشدارهایی که در این زمینه ابراز شد، از خود ایران بود؛ والاس موری سفیر ایالات متحده در یادداشتی که به وزارت خارجه آمریکا ارسال داشت در پس پرده نفی و انکار شوروی‌ها دو مقصود و هدف مشخص را تشخیص داد. یکی جدایی و جذب آذربایجان بود و دیگری نیز به دست گرفتن کنترل کل ایران از طریق تأسیس یک «دولت خلقی» در تهران. موری که وجه ثانوی را مهم می‌دانست به مقامات واشنگتن هشدار داد که اگر نمی‌خواهند که شاهد بایمال شدن منافع بریتانیا و آمریکا در خاور نزدیک و میانه باشند باید فوراً وارد عمل شده و اجازه ندهند که به همراهی با این گونه اعمال شوروی سوق داده شوند.^{۱۱۲}



در ادامه این تحولات، هشدارهایی به مراتب جدّی‌تر نیز از جانب جرج کنان از مسکو رسید. کنان که اقدامات مسکو در ایران را مشابه اقداماتش در اروپای شرقی می‌دید، مسئله ایران را از لحاظ تبیین حواجج امنیتی، منافع اقتصادی (نفت) و امیال جهانگشایانه مسکو (دسترسی به خلیج فارس) مهم می‌دانست. جرج کنان هشدار داد که مسکو علاوه بر یک رشته ابزارهای سنتی چون ارتش سرخ و احزاب کمونیستی قصد دارد با ابزار جدید فرقه دموکرات و کردها، موجب جدایی شمالغرب ایران از دیگر نقاط کشور شده و بدینوسیله زمینه‌های برتری شوروی را در منطقه فراهم آورد.^{۱۱۳}

در حالی که رخدادهای ماه نوامبر/ آبان آذربایجان از وخامت بیش از پیش وضع حکایت داشت دولت ایران در عین ناامیدی بر آن شد که مستقیماً وارد مذاکره شود و در یادداشتی که در ۱۷ نوامبر/ ۲۶ آبان تسلیم مسکو کرد نسبت به پاره‌ای از آشکارترین مداخلات شوروی در امور داخلی ایران اعتراض کرد؛ مواردی چون حمایت مسکو از کردها، ممانعت از تردد آزادانه اتباع کشور، مداخله در امور قضایی و اقتصادی آذربایجان از جمله مواردی بودند که در این یادداشت بدان‌ها اشاره شد. دولت شوروی نیز ضمن رد تمامی این اتهامات بار دیگر مدعی شد که با فرقه دموکرات آذربایجان کوچکترین ارتباطی ندارد: «نمایندگان شوروی و مقامات نظامی شوروی در حیات سیاسی داخلی استان‌های شمالی [ایران] مداخله‌ای نداشته و ندارند».^{۱۱۴}

از سوی دیگر واشنگتن نیز به تدریج بر دامنه نگرانی‌هایش افزوده شد. اندک زمانی بعد از تسلیم دو تذکاریه دیگر از سوی دولت ایران به اتحاد شوروی در ۲۲ و ۲۳ نوامبر / ۱ و ۲ آذر، هریمن سفر ایالات متحده در مسکو نیز طی تسلیم یادداشتی به مولوتوف بر لزوم خروج سریع قوای متفقین از ایران تا اول ژانویه / ۱۱ دی ماه تأکید کرد.^{۱۱۵} در این یادداشت پس از اشاره به یکی از دلایل تأسیس سازمان ملل که حفظ منافع کشورهای چون ایران بود، ابراز امیدواری شده بود که رهبران اتحاد شوروی و بریتانیا نیز به اندازه ایالات متحده شایق باشند، نشان دهند اعتمادی که این کشورها نشان داده‌اند، اعتماد بی‌جایی نبوده است.^{۱۱۶}

مولوتف با نفی تام و تمام روایت آمریکایی‌ها از تحولات آذربایجان در مقام پاسخگویی برآمد. به عقیده او تحولات آذربایجان «نه فقط یک شورش مسلحانه نبود بلکه حتی دولت شاه را در ایران نیز هدف قرار نداده بود.» بیانیه مجلس ملی آذربایجان که اخیراً منتشر شده بود «... مبین آرزوی تحقق حقوق دموکراتیک مردم آذربایجان بود که می‌خواستند در چارچوب دولت ایران به خودمختاری ملی دست یابند».^{۱۱۷}

به نوشته مولوتوف دولت شوروی جز حفظ حداقل میزانی از صلح و ثبات در منطقه هیچ نفع دیگری در این کار نداشت. در شرایط متشنج فعلی از نظر مقامات نظامی شوروی افزایش واحدهای نظامی ایران [در شمالغرب کشور] بیشتر می‌توانست موجب مخاطره باشد تا فایده. به همین دلیل نیز

مقامات مزبور از ورود واحدهای تقویتی ارتش ایران به حوزه آذربایجان ممانعت کرده بودند. در مورد موضوع خروج نیروهای شوروی نیز مولوتوف یادآور آن شد که برنامه این کار در کنفرانس وزرای خارجه در لندن مورد بحث و تصویب قرار گرفته و به گفت و گوی دیگری نیاز نمی‌باشد.^{۱۱۸} لندن بعد از آگاهی از امتناع شوروی از فراخواندن نیروهایش به واشنگتن اطلاع داد که او نیز از برنامه‌ای که برای خروج نیروهای بریتانیا تا آغاز سال نو داشت، تأسی نخواهد کرد.^{۱۱۹}

هر قدر که بر شتاب فرقه دموکرات برای تحقق خودمختاری کامل آذربایجان افزوده می‌شد، به همان اندازه نیز روس‌ها بر نفی و انکار هر گونه ارتباط با فرقه دموکرات و گروه‌های فدایی می‌افزودند.^{۱۲۰} و در این امر مسکو نه فقط اتهام نقش داشتن در ایجاد فرقه دموکرات را نفی می‌کرد بلکه در تلاش برای توجیه دلایل تداوم حضور نیروهای شوروی در ایران بر مخاطراتی تأکید داشت که از جانب «عناصر ارتجاعی» مستقر در قلمرو ایران متوجه شوروی بود. استالین و مولوتوف به کرات متذکر شده بودند که موضوع فراخوانی نیروهای شوروی در چارچوب پیمان سه جانبه ۱۹۴۲ و قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی قرار می‌گیرد.^{۱۲۱}

با اعلان تشکیل حکومت فرقه دموکرات در آستانه نشست بعدی وزرای خارجه متفقین که قرار بود در مسکو برگزار شود، مسئله آذربایجان نیز ابعاد تازه‌ای به خود گرفت. واشنگتن مصمم بود که به هیچ وجه زیر بار یک پتسدام دیگر یعنی ارائه یک عمل انجام شده دیگر از سوی استالین، نرود. حسین علا سفیر ایران در ایالات متحده به اچسون هشدار داد اگر آمریکا مواضع محکمی را اتخاذ نکند «تاریخ منجوری، حبشه و مونیخ تکرار و آذربایجان [موضوع] شلیک نخستین گلوله جنگ سوم جهانی خواهد شد».

از جیمز برنز خواسته شد که با در نظر داشتن این هشدار، نگرانی‌های واشنگتن را به استالین ابلاغ کند. در اجلاس وزرای خارجه که در ۲۱-۱۲ دسامبر / ۲۲ آذر - ۱ دی در مسکو تشکیل شد، برنز سعی کرد به استالین تفهیم کند که ایالات متحده نگران آن است که ایرانیان با طرح مسئله آذربایجان در نخستین نشست شورای امنیت سازمان ملل، شوروی را در وضعیت نامناسبی قرار دهند. ولی استالین که هنوز بر همان سرسختی‌ای بود که در حلقه نزدیکانش ابراز شده بود.^{۱۲۲} برنز یادآور شد که باکو در معرض اقدامات خصمانه قرار دارد، ایران نسبت به شوروی دشمنی می‌ورزد و از این رو اتحاد شوروی حق دارد نیروهایش را در ایران نگهدارد. علاوه بر این استالین خاطر نشان ساخت از آنجایی که موضع وی مشروع است، از بابت شورای امنیت هم نگران نیست «اگر این [موضوع] مطرح شود لازم نیست روی کسی سرخ شود».^{۱۲۳}

هنگامی که ترومن از مآووقع مذاکرات مسکو اطلاع یافت، رنگ و رویش از عصبانیت نه فقط سرخ، بلکه تیره شد. او که در خلال این کنفرانس مورد مشورت قرار نگرفته بود، انتظار داشت که موضوع فراخوانی نیروهای شوروی از ایران، ولو به صورتی گذرا نیز در بیانیه پایانی کنفرانس مورد

اشاره قرار گیرد.^{۱۲۴} در نامه‌ای مفصل که گفته می‌شود ترومن در کاخ سفید برای برنز خوانده است آمده بود که طرح موضوع ایران در قالب «یک عمل انجام شده» از سوی روس‌ها در کنفرانس مسکو یک رسوایی بیش نبود. ترومن اظهار داشته بود که «... گمان نمی‌کنم بیش از این به بازی مصالحه ادامه داده شود... باید تا زمانی که با خواسته‌های ما همراهی نکرده‌اند از شناسایی رومانی و بلغارستان خودداری کنیم، باید مواضع خود را در قبال ایران به صورتی کاملاً غیر مبهم آشکار سازیم... از بچه بازی با شوروی‌ها خسته شده‌ام».^{۱۲۵}

همچنان که سال ۱۹۴۵ به پایان خود نزدیک می‌شد، مسئله ایران نیز سایه‌ای سیاه بر آینده افکنده بود. منافع استالین در ایران به رها شدن نیروهای منجر شده بود که هر یک او را به سویی می‌کشاند. در درجه اول فرصت کسب یک امتیاز نفتی از دست می‌رفت و استالین به طرح این نکته از سوی کمیساریای امور خارجه نیز نیازی نداشت که یادآور شد «دولت شوروی اینک بهتر می‌تواند به یک توافق مساعد در این موضوع دستیابی پیدا کند تا بعد از خروج نیروهایمان»^{۱۲۶} نکته بعدی آمل آنی حکومت دست نشاندۀ فرقه بود. بدون تردید باقرووف نامۀ واصله از تبریز را به استالین نشان داده بود که در آن آرزوهای سران فرقه برای سال آتی بیان شده بود: «برای دفاع از حقوق خلق آذری ... ما تأسیس یک جمهوری مستقل آذربایجانی را ضروری می‌دانیم. از این رو ... از شما می‌خواهیم که ما را یاری داده و شرایطی را فراهم آورید که رویای والای خلق ما، که اتحاد بین این دو جمهوری باشد، تحقق یابد».^{۱۲۷}

و بالاخره موضوع فشارهای واشنگتن و لندن بود که اصرار داشتند در حالی که متفقین هنوز گرفتار تدوین طرحی نو برای اروپای جنگ زده بودند، حداقلی از یک نمای همکاری و همراهی حفظ شود. در خلال سال بعد استالین می‌بایست متوجه شود که این انتظارات با امیال او سر ناسازگاری دارند و بازی قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای که او آن را در سال‌های جنگ تجربه کرده بود، اقتضائاتی دیگر داشت: آن که او می‌بایست بین تمام نقش‌هایی که می‌توانست ایفا کند - از نقش پهلوانِ منافع امنیتی اتحاد شوروی گرفته تا پدرخواندهٔ نهضت‌های آزادی‌بخش در جهان و یا یک شریک همکار در ایجاد صلح جهانی - یکی را انتخاب کرده و بر دیگران ارجح دارد.

بی‌پاسخ ماندن پرسش‌هایی از این دست در خط مقدم آذربایجان به صورت یک آشفتنی بیش از پیش بروز کرد. گروه‌های فدایی مشغول زد و خورد بودند و حکومت فرقه نیز - کار خود ادامه می‌داد ولی در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۰ دی ۱۳۲۴ حتی باقرووف نیز هنوز نمی‌دانست که هدف نهایی چیست: جدایی از ایران یا خودمختاری در چارچوب آن؟ احتمالاً وی هنگامی که از امیلیانوف و یعقوب‌خواست که بررسی کنند آیا آذربایجانی‌ها خواهان جدایی از ایران هستند و اگر چنین است، چرا و به چه صورت؛ هنوز در مورد «خط حزب» در این مقوله دستورالعملی از بالا دریافت نکرده بود.^{۱۲۸} البته اگر هم خواهان جدایی بودند می‌بایست آن را مکتوم نگهدارند. مسکو خواهان جدایی و

یا خشونت نبود. هنگامی که باقروف از تهران نشانه‌هایی دریافت کرد مبنی بر فراهم بودن زمینه‌های انقلاب، واکنش او مثبت نبود؛ از نظر باقروف «..... آشکار بود که آنها در مورد هشدارهای مستمر مسکو چیزی نفهمیده‌اند.»

با در نظر داشتن چنین پشتیبانی محدودی بود که خبر سفر قوام السلطنه، نخست وزیر جدید ایران به مسکو، باعث نگرانی سران فرقه دموکرات شد.^{۱۲۹} این نگرانی در آنها به وجود آمد که سرنوشت آنها برگی شود در بازی پیش رو و موجب نادیده گرفته شدن منافع آنها.^{۱۳۰} حاصل سفر قوام السلطنه به مسکو نیز همان بود که سران دموکرات بیم داشتند؛ خروج نیروهای شوروی از ایران در برابر یک امتیاز نفتی برای شوروی و اتخاذ موضعی مسالمت جویانه از سوی دولت ایران در قبال حکومت فرقه دموکرات. پیشه‌وری به باقروف هشدار داد که دولت ایران نه فقط بر سر معامله نفتی‌اش با مسکو نخواهد ایستاد بلکه به محض خروج نیروهای شوروی، فرقه دموکرات آذربایجان را سرکوب کرده، خودمختاری آذربایجان و جان هواداران آن را در معرض خطر قرار خواهد داد. علی‌رغم نگرانی‌های تبریز و باکو، استالین بر حسب وعده‌اش، در ۲۴ مارس / ۴ فروردین از باقروف و ماسلنیکوف خواست که بر سازماندهی و ترتیب خروج نیروهای شوروی از ایران تا ۱۰ مه / ۲۰ اردیبهشت نظارت کنند.^{۱۳۱}

ولی این خروج اگر در تطابق کامل با قواعد و قوانین کار صورت می‌گرفت، استالین دیگر استالین نبود. نه او و نه باقروف هیچ یک نمی‌خواستند پروژه‌ای را که این قدر در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند به حال خود رها سازند. در حالی که برنامه فراخواندن نیروهای شوروی در حال تدوین بود باقروف، ماسلنیکوف و استالین در این بحث بودند که چگونه از طریق بر جای گذاشتن بخشی از تجهیزات ارتش سرخ واحدهای نظامی فرقه دموکرات را تقویت کنند.^{۱۳۲} ولی این وعده‌های مبهم در مورد مشتی تدارکات نظامی، نمی‌توانست برای پیشه‌وری که آرزوهایش را بر باد می‌دید، چندان دلگرم کننده باشد. با این حال اگر چه وی از ماحصل مذاکرات قوام السلطنه در مسکو نگران شده بود و نگرانی خود را نیز از باقروف پنهان نداشت ولی حاضر شد نگرانی‌هایش را نادیده بگیرد و همچنان مطابق دستورالعمل‌های واصله عمل کند.^{۱۳۳} پیشه‌وری فوراً و در هماهنگی با مسکو و باکو در زمینه حقوق ملی آذربایجان با مقامات تهران وارد مذاکره شد و در ۱۳ ژوئن / ۲۳ خرداد توافقنامه‌ای را به امضاء رساند که براساس آن حکومت ملی آذربایجان به یک انجمن ایالتی و مجلس ملی‌اش نیز به یک انجمن محلی تغییر شکل می‌داد.^{۱۳۴}

ماجرای آذربایجان پایانی خونین یافت؛ نقطه پایانی آکنده از وعده‌های بی‌سرانجام و آرزوهای بر باد رفته. دولت ایران با رویگردانی از توافقی که بر سر نفت شمال حاصل شده بود بر تلاش دیرینه شوروی‌ها برای دستیابی بر منابع غنی شمال ایران و توسعه دامنه حوزه نفوذشان در این حدود پایان نهاد. اتحاد شوروی نیز در مقابل از مداخله در امور داخلی ایران دست بردناشت و

کماکان از گروه‌های پارتیزانی فرقه دموکرات حمایت کرد، هر چند که این حمایت به اندازه دلخواه پیشه‌وری نبود. ادامهٔ تحرکات فدائیان دموکرات باعث آن شد که دولت ایران نیز از وعدهٔ خود مبنی بر موافقت با تداوم فعالیت‌های فرقه دموکرات آذربایجان در چارچوب نظام سیاسی ایران چشم پوشی کند. پس از چند ماه زد و خوردهای پراکنده بالاخره دولت ایران در اوایل دسامبر ۱۹۴۶ / اواسط آذر ۱۳۲۵ تصمیم گرفت بر تحرکات جدایی‌خواهانهٔ جاری در آذربایجان پایان نهد و نیروهایی را بدانجا گسیل داشت. سران فرقه دموکرات در تلاش جذب حمایت و پشتیبانی، طی ارسال تلگراف‌هایی از باقروف تقاضای کمک نظامی و پناهندگی برای کسانی کردند که جان آنها از سوی نیروهای ایران در خطر بود. سران فرقه دموکرات که از آغاز بر اساس تشویق و حمایت مسکو کار خود را آغاز کرده بودند باور نمی‌کردند که استالین بتواند آنها را به حال خود رها کند؛ «آنها التماس کردند ما به کمک شما نیاز داریم و آن را زود هم می‌خواهیم. دشمن می‌تواند ما را تکه تکه کند ... در این لحظه بخصوص ما جز جنگیدن چاره‌ای نداریم... امروزه شعار ما این است: یا در آزادی زندگی کن، یا با غرور بمیر»^{۱۳۵} با این حال پاسخی که از مسکو گرفتند بیشتر از وجه دوم این معادله حکایت می‌کرد. با آن که با پناهندگی برخی از رهبران فرقه موافقت شد، باقروف خاطرنشان ساخت که مابقی باید بر جای مانده، تسلیم مقامات ایران شده و پردهٔ آخر این تراژدی را نیز بازی کنند. باقروف این بار نیز با طرح بحث برتری منافع حزب بر زندگی افراد چنین استدلال کرد که «آنها [سران فرقه] باید [بمانند]... همه بدانند که آنها خود را به فرماندهی ارتش ایران تسلیم کرده و دولت ایران مسئول سرنوشت آنها است»^{۱۳۶} در حالی که اکثر رؤسای فرقه دموکرات توانستند به باکو پناهنده شده و از مراحل سخت سرکوب در دسامبر ۱۹۴۶ / آذر ۱۳۲۵ جان به در برند ولی بسیاری از دیگر دموکرات‌ها در ماه‌های نخست سال ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ جان باختند.

گروهی نیز تا اوایل تابستان ۱۹۴۷ / ۱۳۲۶ در کوه‌ها به مبارزه ادامه دادند. ولی پیشه‌وری حتی پس از این تغییر سیاست نیز که به کشته شدن بسیاری از رفقاییش منجر شد کماکان به تبعیت از فرامین صادره از مسکو و باکو ادامه داد و رهبری شعبهٔ غیرقانونی فرقه دموکرات آذربایجان را در دست گرفت. شعبه‌ای که قرار بود رهبری تشکیلات قانونی فرقه را برعهده گیرد. هنگامی که خبر رسید مسکو ادامه حضور گروه‌های پارتیزانی را لازم نمی‌داند، پیشه‌وری، دانشیان و یکی از کارمندان کا.گ.ب به ارتفاعات آذربایجان ایران [گنجه؟] سفر کردند تا انحلال گروه‌های پارتیزانی و انتقال آنها به محل جدید استخدام‌شان را تسهیل کنند.^{۱۳۷} پیشه‌وری آنقدر عمر نکرد تا فرجام نهایی نهضت ملی «خودش» را ببیند؛ او در راه بازگشت از این مأموریت در یک تصادف اتومبیل درگذشت. براساس روایت یک شاهد عینی، نه باقروف به صورتی مستقیم در مرگ پیشه‌وری دست داشت و نه استالین^{۱۳۸} با این حال به گونه‌ای که در آرشیوهای باکو مستند می‌باشد، مسئولیت تام و

تمام زندگانی شخصی پیشه‌وری و فرقه او، عملکردها و ناکامی‌های او، همه بر عهده استالین و عمل او در باکو قرار دارد.

نتیجه‌گیری

تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴ / ۱۹۴۵ از جوانب درونی شکل‌گیری سیاست خارجی استالین در پی جنگ جهانی دوم تصویر منحصر به فردی به دست می‌دهد. حضور نیروهای شوروی در ایران، تمایلات باقروف در ایجاد یک آذربایجان بزرگ و منافع مستتر در کسب یک امتیاز نفتی هیچ یک تا پیش از به هم رشتن آنها توسط استالین، یک مشی جامع را تشکیل نمی‌دادند. این استالین بود که اولویت‌ها را تعیین کرده، فرمان شروع می‌داد و علامت توقف. هاله‌ی اسرارآمیزی که دیکتاتور را در خود گرفته بود و فشردگی فرامینش زیردستان او را دائماً در این ترس نگه می‌داشت که مبدا کم یا زیادی را مرتکب شوند، چرا که بر این تصور بودند که برنامه‌ای جامع در کار است و می‌خواستند مطمئن باشند که مطابق با این برنامه عمل می‌کنند. ولی در خلال چهار سال اول جنگ، استالین اصولاً برنامه‌ای در قبال ایران نداشت چه رسد به یک برنامه جامع. کار را همین طور پیش می‌برد؛ در عین حال که طی یک رشته فرامین مبهم از باقروف خواست که در جهت افزایش نفوذ در ایران کار کند او را از ایجاد دردسر نیز برحذر داشت.

باقروف اگر چه در اندیشه ایجاد یک آذربایجان بزرگ بود ولی در افشای نیاتش به استالین نیز نهایت احتیاط را به خرج می‌داد. او در گزارش‌هایش از طرح آشکار پیشنهاد اتحاد دو آذربایجان احتراز می‌کرد ولی سعی داشت از طریق تأکید بر افزایش نفوذ شوروی، توفیق کمک‌های فرهنگی‌اش و گستردگی شبکه عمالش، میسر بودن چنین امکانی را نیز در چارچوب امکانات موجود خاطرنشان گردد. استالین تنها وقتی از این راه وارد کار شد که دیپلماسی نتوانست به کسب امتیاز نفت شمال کمک کند و تنها راهی که می‌ماند آن بود که با فشار آوردن بر حساس‌ترین نقطه ایران - یعنی آذربایجان - مقامات تهران را به همراهی با خواسته شوروی وادار کند.

باقروف تنها به خاطر اطلاع از عواقبی که در صورت تخطی از فرامین استالین در انتظارش بود از پیگیری طرح ایجاد یک آذربایجان بزرگ دست برنداشت. اعتقاد به نبوغ استالین در تحقق منافع و اهداف شوروی نیز در این وفاداری بی قید و شرط مؤثر بود. در ذهن باقروف شوروی فقط با معنای کمونیسم مترادف نبود بلکه این امکان را نیز برای ملیت‌های اتحاد شوروی فراهم می‌کرد که فرهنگ و هویت خود را توسعه دهند. با در نظر داشتن رسالت مذکور شوروی در کمک به آذربایجانی‌های ایران بود که باقروف به استالین کمک کرد تا به قابلیت‌های نهفته در نهضت‌های آزادی‌بخشی که از جهان فرو ریخته امپراتوری‌ها سر بر آورده بودند، پی ببرد.

دلیل حمایت استالین از تحرکات ملی‌گرایانه در آذربایجان در یک وقوف ناگهانی او به امکان بی‌ثبات کردن جهان از طریق حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش ملی ریشه نداشت. استالین می‌خواست از هر طریق ممکن به یک امتیاز نفتی دست یابد و دامن زدن به یک حرکت خودمختاری-طلبانه آذری تنها راه ممکن برای کسب چنین امتیازی به نظرش رسید. علاوه بر این استالین بر این اعتقاد بود که می‌تواند بدون گرفتاری چندانی از عهده این طرح نیز برآید. استالین از بدو شروع جنگ دقت کرده بود که از درگیری در چنین طرح‌هایی که می‌توانست موجب سوءظن شده و روابط وی را با متفقین مختل کند، احتراز کند. هیچ یک از «پیشنهادات» انقلابیون مشتاقی که می‌خواستند در تهران زمام امور را در دست گیرند به تأیید بالا نرسید. علیرغم تمامی اظهار اطمینان‌هایی که از بی‌ثباتی کشور و رسیده بودن میوه انقلاب حکایت می‌کردند، استالین هیچ‌گاه تسلیم این وسوسه نشد. حتی چنین به نظر می‌آید که مسکو تا قبل از نیاز به بسیج افکار عمومی به نفع اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، سعی داشت فاصله‌ای را با حزب توده حفظ کند و هنگامی هم که تظاهرات گسترده حزب توده در اواخر سال ۱۳۲۳/۱۹۴۴ به نفع امتیاز نفت شمال، نتیجه عکس به بار آورد استالین از حزب شبه کمونیست توده روی گرداند و بر آن شد از برگ‌های استفاده کند که از مدت‌ها پیش باقروف پیش رویش نگهداشته بود؛ برگ‌هایی که امیدوار بود از طریق آن خواسته‌های اقتصادی‌اش را برآورده سازد. استالین با حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان دستیابی به یکی از دو هدف ذیل را در نظر داشت: یا این حرکت به اندازه‌ای موفق می‌شد که به جدایی آذربایجان از ایران منجر گشته و بدین ترتیب هم دغدغه‌های امنیتی او برطرف می‌شد و هم به نفت مورد نظرش می‌رسید، یا تهران را به اندازه‌ای می‌ترساند که به اعطای امتیاز نفت مورد بحث وادار شود. آنچه در این میان دیده نمی‌شود نشانه‌ای است دال بر تأیید آن که سعی و تلاشی در کار بوده جهت توسعه قلمرو شوروی به نفع کمونیسم جهانی.

اینک می‌دانیم که فرقه دموکرات آذربایجان مخلوق باکو و مسکو بود و زمام امور آن نیز در دست آن دو. ولی این به معنای آن نیست که در ایران زمینه‌ای از آگاهی ملی آذری وجود نداشت یا آن که آذری‌ها دلیل مشروعی بر نارضایتی از دولت مرکزی نداشتند. ولی چنین به نظر می‌آید که اکثر آذربایجانی‌ها پیوندی با ایران احساس کرده و از نقش غالباً تعیین کننده خود در لحظات سرنوشت ساز تاریخ ایران غافل نبوده‌اند. آنهایی که به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته، از حکومت آن پشتیبانی کردند شاید که خواهان خود مختاری در چارچوب ایران بودند ولی به هیچ وجه برای الحاق به دولت شوروی تمایلی نداشتند.

استالین نه اولین رهبر یک قدرت بزرگ بود که از یک حرکت ملی برای پیشبرد منافع خود استفاده کند و نه اولین رهبری که به محض سپری شدن دوره سودمندی این نوع حرکات، پشت آن را خالی کند. عملکرد او در آذربایجان با عملکرد بریتانیا در میان طوایف ایران، عربستان سعودی

و عراق در دههٔ پیشتر تفاوت چندانی نداشت. استالین نیز مانند اسلاف انگلیسی‌اش در پایان کار با گروهی از رزمندگان ناامید راه آزادی روبرو شد که روی دستش مانده بودند. تی.ای. لاورنس [لارنس عربستان] بعد از فرماندهی شورش اعراب در جنگ اول جهانی و پی بردن به آن که بریتانیا قصد ندارد به هیچ یک از وعده‌هایی که به اعراب داده است وفا کند، به یکی از هواداران فعال حقوق اعراب تبدیل شد. پیشه‌وری نیز کماکان به تعلیم گروه‌های پارتیزان در کوه‌های گنجه ادامه داد تا آن که در تابستان ۱۹۴۷/۱۳۲۶ از مسکو دستور رسید که به این کار خاتمه دهد. مرگ آن دو نیز به هم شبیه بود لارنس پس از جان به در بردن از یک حادثه هوایی، در اثر تصادف موتور سیکلت کشته شد، پیشه‌وری نیز بعد از آن که اتوموبیلش به یک دیوار سیمانی اصابت کرد بر اثر جراحات وارده درگذشت. گذشته از بحث دست داشتن یا نداشتن استالین در مرگ پیشه‌وری، استالین به ماجرای آذربایجان پایان نهاد زیرا این موضوع دیگر فایدهٔ خود را از دست داده بود. دنبال کردن این بحث فقط می‌توانست به تردید و سوءظن دیگر اعضای باشگاهی تبدیل شود که استالین میل داشت عضو آن باقی بماند.



یادداشت‌ها:

※. این مقاله که با این مشخصات :

Fernande Scheid Raine, "Stalin and the Creation of the Azerbaijan Democratic Party in Iran, 1945"

در این نشریه منتشر شده است:

Cold War History, Vol. 2, No.1, (October 2001), pp. 1-38

که در اصل خلاصه‌ای از تز دکترای نویسنده با این مشخصات می‌باشد:

'Stalin, Bagirov and Soviet Policies in Iran, 1939-1946' (Yale University, 2000)

1 . See Albert Resis (ed.), *Molotov Remembers: Inside Kremlin Politics, Conversations with Felix Chuev* (Chicago, 1993), p.8

۲. این تعبیر بیشتر در آثار جرج لنجوفسکی مطرح شد. از جمله اثر ذیل:

George Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948: A Study in Big Potver Rivalry* (Ithaca: Cornell University Press, 1949)

[جورج لنزوسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمهٔ اسماعیل رائین، تهران: جاویدان، ۱۳۵۲]

۳. برای آگاهی از یکی از نخستین نقدهایی که بر نظریه وجود «یک برنامه بزرگ و جامع» شوروی ارائه شد.

بنگرید به:

Voitech Mastny, *Russia's Road to the Cold War: Diplomacy, Warfare, and the Politics of Communism, 1941-1945* (New York: Columbia University Press, 1979)

۴. برای مروری بر مراحل نخست این بحث بنگرید به:

John Lewis Gaddis, 'The Emerging Post – Revisionist Synthesis and the Origins of the Cold War', *Diplomatic History*, 7/3 (1983), pp. 171-90.

۵. برخی از بررسی‌های صورت گرفته پیش از گشایش آرشیوها، بررسی‌هایی کلاسیک را شامل می‌شوند که چارچوب بحث جاری را شکل می‌دهند. در میان آنها می‌توان از این آثار نام برد:

Adam B. Ulam, *Expansion and Coexistence: The History of Soviet Foreign Policy, 1917-1973* (New York: Praeger, 2nd end. 1974); Mastny, *Russia's Road to the Cold War*.

6. Voitech Mastny, *The Cold War and Soviet Insecurity: The Stalin Years* (New York: Oxford University Press, 1996), p. 35.

7. Vladislav Zubok and Konstantin Pleshakov, *Inside the Kremlin's Cold War* (Cambridge: Harvard University Press, 1996), p. 12.

8. See, for example, Eduard Mark, 'Revolution by Degrees: Stalin's National Front Strategy for Europe, 1941-1947', *Cold War International History Project Working Paper* (CWIHP) No. 31, (Feb. 2001)

9. Natalia Egorova, 'The "Iran Crisis" of 1945- 1946: A View from the Russian Archives', *CWIHP Working Paper* No.15 (May 1996).

[برای ترجمه فارسی این مقاله بنگرید به فصلنامه گفتگو، ش ۱۷، پاییز ۱۳۷۶، صص ۱۳۵-۱۰۳]

۱۰. برای آگاهی از تنش‌های موجود میان حزب توده و مسکو بنگرید به:

E. Arahmanian, *Iran between two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), pp. 30-58,

[برواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه ا.گل محمدی و م.ا. فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷]

and Sephehr Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley: University of California Press, 1966), pp. 123-65.

[سپهر ذبیح، *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی، ۱۳۷۸]

۱۱. برای آگاهی از یکی از آخرین بررسی‌هایی که بر زمینه‌های تاریخی این بحث تاکید دارد بنگرید به:

Touraj Atabaki, *Azerbaijan: Autonomy and Ethnicity in Twentieth Century Iran* (London: British Academy Press, 1993).

[تورج اتابکی، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه کریم اشراق، تهران: توس ۱۳۷۶]

۱۲. فکر بررسی اسناد باکو را مدیون تیموتی تفتالی هستم و روایت او از گفتگوهایش با یک جاسوس سابق که یادآور نقش مهم باقروف در سیاست خارجی شوروی در ایران بود. از مایس باقروف (که با میر جعفر باقروف هیچ نسبتی ندارد) و اما میخانلونا از «آرشیو احزاب سیاسی و نهضت‌های اجتماعی جمهوری آذربایجان» (GAPPD) نهایت تشکر را دارم. مشخصات اسناد این آرشیو را به ترتیب محل (GAPPD) و نشانه-های بازیابی و شماره صفحه ذیل مورد استناد قرار می‌دهم:

Ford (F), opis (O), Delo (D)

13. See Egorova, 'The Iran Crisis', p. 11. See also Touraj Atabaki, *Azerbaijan*, pp. 105, 142-3.

14. See Vladimir Pechatnov, 'The Big Three After World War II: New Documents on Soviet Thinking about Post War Relation with the United State and Britain', *CWIHP Working Paper* No.13, and idem, 'the Allies are Pressing on You to Break your Will...', *Foreign Policy Correspondence between Stalin and Molotov and Other Politburo Members, September 1945- December 1946*, *CWIHP Working Paper* No. 26 (1999).

۱۵. برای صورت جلسات کنفرانس یالتا رجوع کنید به مجموعه اسناد ذیل:
Tegeran, Yalta, Potsdam: Sbornik Documentov (Moscow, 1967) and Volume 4 in the series *Soveitskinn Soiuz na Mezbdunaroknykh Konferentsiakh Perioda Vilikoi Otechestvennoi Voine* (Moscow: Izd-vo Polit. Lit-ry, 1978-80)
۱۶. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۳/۲۳ / ۲ فروردین ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D. 90, pp. 1-2.
۱۷. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۳/۲۳ / ۲ فروردین ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D. 90, pp. 1-2.
۱۸. بورتسلف به لوزوسکی ۱۹۴۵/۶/۲۲ / ۱ تیر ۲۴
 Archiv Vneshnei Politiki Rossiiskoi Federatsii (AVPRF) F. 013a, Op. 7, Pap.3, D. 27, pp. 18-36.
۱۹. باقروف به شریاکوف، ۱۹۴۴/۱۲/۳۱ / ۱۰ دی ۱۳۲۳
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, D.71, pp. 24-7.
۲۰. باقروف، پیش‌نویس پیشنهاد، آوریل ۱۹۴۵ / فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۴
 GAPPOD AZR, F. 1, Op. 89, d. 104, pp. 93-103.
۲۱. یادداشت وزارت امور خارجه ایران به سفیر اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۴۵/۵/۲۹ / اردیبهشت ۱۳۲۴ که در ۱۹۴۵/۴/۲۵ / خرداد ۲۴ به باقروف ارائه شد.
 GAPPOD AZR, F.1, Op. 89, D. 101, pp. 14-15.
۲۲. در مورد عدم واکنش متفقین نسبت به یادداشت ایران بنگرید به:
 B. R.Kuniholm, *The Origins of the Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece* (Princeton: Princeton University Press, 1980), p. 271.
۲۳. در مورد لیتوینوف بنگرید به:
 Voitech Mastny, "the Cassandra in the Foreign Commissariat: Maxim Litvonow and the Cold War", *Foreign Affairs* 54 (Jan. 1979), pp. 366-76.
 24. Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, p. 273.
 25. John L. Gaddis, *The United States and the Origins of the Cold War, 1941-1947* (New York: Columbia University Press, 1972), pp. 263-81.
۲۶. برای مذاکرات مربوط به نفت شمال بنگرید به:
 Egorova, 'The Iran Crisi 1945-1946', op.cit.
۲۷. مصوبه شماره ۹۱۴۸، کمیته دفاع دولتی - GKO - به تاریخ ۱۹۴۵/۶/۳۰ / خرداد ۲۴
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D. 104, pp. 1-3.
- [برای ترجمه فارسی این سند بنگرید به گفتگو، ش ۴۰، شهریور ۱۳۸۳، صص ۵۰-۱۴۸]
۲۸. تلگرام باقروف به بریا
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D. 104.
۲۹. باقروف به استالین، ۱۹۴۵/۹/۶ / ۱۵ شهریور ۲۴
 GAPPOD AzR, F. 1, Op. 89, D.90, pp.18
۳۰. کافتارادزه به دکانوسوف، مولوتوف و دیگران ۱۹۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
 AVPRF F. 012, Op. 6, pap. 79, D. 118, p.1.

۳۱. دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی به باقروف ۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.90, pp. 4-5.
[ترجمه فارسی در گفتگو، ش ۴۰، شهریور ۱۳۸۳، صص ۵۲-۱۵۱]
۳۲. در مورد تحولات جاری در کردستان و نقش شوروی در آن بنگرید به:
David McDowall, *A Modern History of the Kurds* (London: I.B.Tauris, 1996), pp. 236-46.
۳۳. دفتر سیاسی به باقروف، ۴۵/۷/۶ / ۱۵ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.90, p. 45.
۳۴. برای آگاهی از نظریه‌ای که در آن بر نقش روس‌ها تاکید شده است:
Martin Sicker, *The Bear and the Lion. Soviet Imperialism and Iran* (New York: Praeger, 1988); Rouhollah Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941-1973. A Study of Foreign Policy in Modernizing Nations* (Charlottesville: University of Virginia Press, 1975), pp. 112-13; Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), pp. 217-18..
و برای کم اهمیت نشان دادن نقش اتحاد شوروی و عراق در باب تأثیر ناسیونالیسم آذربایجان بنگرید به:
M.S Ivanov, *Noveishaia Istoriia Irana* (Moscow: Mysl, 1965); Atabaki, Azerbaijan, pp. 99 ff.
35. See Louise L'Estrange Fawcett, *Iran and the Cold War: The Azerbaijan Crisis, 1945-46* (Cambridge: Cambridge University Press, 1992), pp. 5-6.
[لوئیس فاوست، *ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)*، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۷۴]
۳۶. گزارشی به امضاء آتاکیشی‌اف، حسنوف و یعقوبوف، ۴۵/۷/۱۴ / ۲۲ تیر ۲۴
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D. 90, pp. 9-15.
37. Ibid., p. 11.
۳۸. برای دیدگاهی که تأسیس فرقه دموکرات را حاصل رد صلاحیت پیشه‌وری برای نمایندگی مجلس می‌داند:
Fawcett, *Azerbaijan Crisis*, p. 50; Abrahamian, *Iran*, p. 198; Zabih, *Communist Movement*, pp. 87, 98.
۳۹. برای آگاهی از انتقادات اولیه پیشه‌وری از حزب توده بنگرید به:
Abrahamian, *Iran between two Revolutions*, pp. 289f
۴۰. از جمله کسانی که در این کار وارد شدند می‌توان به شبستری از روزنامه نگاران دست چپی «جبهه آزادی» یاد کرد و صادق پادگان رئیس کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان. بنگرید به:
GAPPOD AzR, F. 1, Op, 89, D.
۴۱. آتاکیشی اف به باقروف، یادداشت‌های گفت و گو با پیشه‌وری، ۲۸-۲۷، ۴۵/۷/۱۹۴۵ / ۵-۶ مرداد ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 110, pp. 1-7, 5.
۴۲. یعقوبوف، یادداشت‌های گفت و گو با شبستری، ۱۹۴۵/۸/۱ / ۱۰ مرداد ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 166.
۴۳. باقروف به استالین، ۴۵/۹/۶ / ۱۵ شهریور ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 95, pp. 135-55.

44 . Ibid., pp. 135-55, esp. 136, 151.

45 . Ibid., pp. 135-55.

۴۶ . باقروف به استالین، ۱۵ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.20

47 . Ervand Abrahamian, 'Communism and Communalism in Iran: Firqeh I Dimokrat and Tudeh', *International Journal of Middle Eastern Studies* 1/4 (1970), pp. 291-316. see also Fawcett, *Iran and the Cold War*, pp. 40-41.

۴۸ . با محمد بی‌ریا، چشم آذر، فریدون ابراهیمی، غلام یحیی و کلانتری مذاکراتی صورت گرفت، حسنوف،

آتاکیشی اف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 135-55, 138

۴۹ . همان

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 135-55

۵۰ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 32.

۵۱ . همان، صفحات ۳۴-۳۵

۵۲ . گزارش آتاکیشی اف، حسنوف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 142

باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 34

۵۳ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 33-4.

۵۴ . به نقل از باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 20

۵۵ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 21.

۵۶ . گزارش آتاکیشی اف، حسنوف، ابراهیموف و قولی‌یف، ۳۰ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, p. 153.

57 . Ibid, p. 149.

۵۸ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۲۸ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 37.

59 . Ibid.

۶۰ . باقروف به استالین، ۶ / ۱۹۴۵ / ۹ / ۶ مهر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 22.

61 . Ibid., p. 23.

62 . Ibid., p. 24.

۶۳ . بال (Bul) به مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۲ / ۱۹۴۵ / ۱۱ / ۲۳ آذر ۱۳۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 95, pp. 174-5.

64 . Ibid, D.90, p. 68.

۶۵. «در باب پیشرفت تحقق اقدامات مربوط به آذربایجان ایران»، پیش‌نویس بدون امضاء یک گزارش - [از این پس به عنوان «پیش‌نویس گزارش» از آن یاد خواهد شد].

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, pp. 149-77, 152.

۶۶. تعاریف شوروی در یک گزارش بعدی درون پرانتز قرار گرفتند. «پیش‌نویس گزارش»
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 152.

۶۷. به نقل از «پیش‌نویس گزارش»، دسامبر ۱۹۴۵ / آذر - دی ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 154

۶۸. باقروف به مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۹۴۵/۱۱/۲۳ / ۲ آذر ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 69

۶۹. در رضائیه، مراغه و زنجان برخوردهایی جدی پیش آمد، ولی در اکثر موارد این مناقشات با «استعفیای مخالفان توده [توده‌ای]» پایان گرفت.

۷۰. «پیش‌نویس گزارش»

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 160.

71. Ibid., p. 162.

۷۲. فدایی هم به معنای پارتیزان است و هم به معنای داوطلب جانبازی.

۷۳. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۹۴۵/۱۱/۱۹ / ۲۸ آبان ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.49f.

ارقام از یک گزارش بعدی نقل شده‌اند.

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p.165.

بریا، مولوتوف و مالنکوف فقط در اواخر پاییز از جزئیات رخدادهای جاری در آذربایجان مطلع شدند.

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 66-9.

74. GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, p. 166.

75. Swietochowski, *Russia and Azerbajjan*, p. 143.

76. Draft report, p. 167.

۷۷. باقروف به آتاکیشی اف، ۴۵/۱۱/۱۵ / ۲۴ آبان ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, p.9.

۷۸. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۱/۲۰ / ۲۹ آبان ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.55.

باقروف برای اجتناب از درگیری با ارتش ایران در تمامی مراسلاتش در خلال ماه‌های نوامبر و دسامبر با اعضای گروه سه‌گانه تبریز این هشدار را تکرار کرد.

۷۹. ماسلنیکوف به باقروف، ۴۵/۱۱/۲۲ / اول آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 101, p.76.

۸۰. باقروف هنگامی این فرامین را صادر کرد که نه‌الاسلام یکی از روحانیون تبریز ملاقاتی را در ۲۵ نوامبر / ۴ آذر بین مقامات محلی ایران و نمایندگان فرقهٔ دموکرات ترتیب داد. باقروف و ماسلنیکوف به استالین،

مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۲/۱ / ۱۰ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.87.

۸۱. باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۱/۱۹ / ۱۰ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.130.

82 . Draft report, p. 168.

83 . Ibid., p. 168.

۸۴ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۲۸ / ۴۵/۱۱/۱۹ آبان ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.49.

85 . Draft report, p. 172.

86 . Ibid., pp. 174-6.

۸۷ . برای ترجمه [انگلیسی] این بیانیه بنگرید به:

Swietochowski, *Russia and Azerbaijan*, pp. 144f.

۸۸ . بیانیه کنگره ملی آذربایجان، ۲۳ / ۴۵/۱۱/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 106.

89 . Ibid., p. 108.

۹۰ . مصوبات نخستین کنگره ملی خلق آذربایجان، ۲۱ / ۴۵/۱۱/۲۴ آبان ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp.111-13.

۹۱ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp.13-46.

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p.137.

۹۲ . در مورد دستور کار نخستین جلسه مجلس و برنامه‌ریزی برای عملکرد گروه‌های پارتیزانی بنگرید به :

باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۱ / ۴۵ / ۱۱/۲۴ آبان ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 199.

۹۳ . یادداشت‌های مربوط به مذاکرات پیشه‌وری و بیات، ۳ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴؛ باقروف به استالین،

مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 149f.

۹۴ . امیلیانوف به باقروف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 97, pp. 71-3.

۹۵ . امیلیانوف (بنا به دستور «بزرگتر») به آتاکیشی اف، ابراهیموف و حسنوف، ۱۰ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 234f.

۹۶ . ترکیب حکومت فرقه به قرار ذیل بود: پیشه‌وری، نخست‌وزیر؛ جاوید، داخله؛ الهامی، مالیه؛ رسولی،

تجارت و اقتصاد؛ اورنگ، بهداشت؛ کاویان، دفاع؛ عظیمی، عدلیه؛ مهتاش، فلاح، بی‌ریا، معارف.

۹۷ . باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۳ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90 p. 245.

98 . Ibid., p. 246.

۹۹ . باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۷ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 266f.

۱۰۰ . باقروف در نظر داشت که در صورت ادامه مقاومت در رضائیه کردها را بر ضد ارتش ایران به کار

گرفته و با استفاده از یک گروه دویست نفری از ارتش سرخ جمهوری آذربایجان با لباس مبدل، گروه‌های

فدایی را تقویت کند. باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۱۷ / ۴۵/۱۲/۲۴ آذر ۲۴

GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 270.

۱۰۱. باقروف به گلینسکی، ابراهیموف، حسنوف، آتاکیشیاف و رسوف (Rusov)، ۴۵/۱۲/۱۶، ۲۵ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 30-31.
۱۰۲. باقروف به استالین، مولوتوف، بریا و مالنکوف، ۴۵/۱۲/۱۹، ۲۸ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 281.
۱۰۳. باقروف به آتاکیشیاف، ابراهیموف و حسنوف، نوامبر ۱۹۴۵ / آذر - دی ۱۳۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 1f.
۱۰۴. باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۴۵/۱۲/۱۳، ۲۲ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 244.
۱۰۵. باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۴۵/۱۲/۱۳، ۲۲ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, p. 300.
۱۰۶. باقروف به سوتنیکوف، ۴۵/۱۲/۱۶، ۲۵ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, p. 28.
۱۰۷. باقروف به امیلیانوف و یعقوب، ۴۵/۱۲/۱۳، ۲۲ آذر ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 46-7.
۱۰۸. باقروف به استالین و مولوتوف، ۴۶/۲/۷، ۱۳ بهمن ۲۴
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 19.
۱۰۹. برای یکی از نمونه‌های گویای این گونه اظهارات از پیش تعیین شده بنگرید به یادداشت‌های مربوط به گفتگوی پیشه‌وری به روسو کنسول ایالات متحده [در تبریز] که توسط باقروف برای استالین و مولوتوف ارسال شد. ۴۵/۷/۱۲، ۲۱ تیر ۲۴
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, pp. 17-19.
110. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, pp. 124f.
111. Kuniholm, *Origins of the Cold War*, pp. 277-8.
112. Ibid., p. 277.
113. Ibid., p. 278.
۱۱۴. یادداشت مولوتوف به وزارت امور خارجه ایران، ۴۵/۱۱/۱۷، ۲۶ آبان ۲۴ که به دستور مولوتوف برای سیلین ارسال شد.
GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 91, pp. 216-21.
۱۱۵. برای متن این سند بنگرید به:
Raymond Dennett and Robert K. Turner (eds.), *Documents on American Foreign Relations* (Princeton: Princeton University Press, 1948), Vol. 8, pp. 851-2.
116. Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, p. 280.
۱۱۷. مولوتوف به هریمن، ۴۵/۱۱/۲۹، ۸ آذر ۲۴
AVVPRF F.70, Op. 10, pap. 20, D. 264, p.1.
118. Ibid., pp. 2f.
119. Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, p. 123.
۱۲۰. کراسنیک کنسول شوروی در تبریز کاملاً بر این خط حرکت کرد. برای مثال بنگرید به: مذاکرات او با بیات در ۴۵/۱۲/۱، ۱۰ آذر ۲۴. بنا به گزارش باقروف به استالین، مولوتوف، مالنکوف و بریا، ۴۵/۱۲/۳ / ۱۲ آذر ۲۴.

- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 90, pp. 145f.
- 121 . Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, pp. 280f.
- 122 . See Pechatnov, 'The Allies are Pressing on You', pp. 2-30.
- 123 . Kuniholm, *Origins of the Cold War in the Near East*, pp. 285-7; Ramazani, *Iran's Foreign Policy*, pp. 126f.
- 124 . Kuniholm, *Origins of the Cold War*, pp. 295-6.
- 125 . Gaddis, *The United State and the Origins of the Cold War*, p. 281.
- ۱۲۶ . سیلین به مولوتوف، دکانوسوف، ۴۵/۱۲/۱۲ / ۲۱ آذر ۲۴.
- AVVPRF F.012, Op. 6, pap. 79, D. 118, pp. 2-3.
- مولوتوف در حاشیه این گزارش یادداشت کرد که باید «فورا مورد بحث قرار گیرد».
- ۱۲۷ . پیشه‌وری، شبستری، پادگان، جاوید و بی‌ریا به باقروف، ۴۵/۱۲/۲۳ / ۲ دی ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 110, p. 425.
- ۱۲۸ . باقروف به امیلیانوف و یعقوب، ۴۵/۱۲/۳۱ / ۹ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 98, pp. 46-7.
- ۱۲۹ . در مورد سفر قوام السلطنه به مسکو بنگرید به:
- Egorova, 'The Iran Crisis', pp. 18ff.
- ۱۳۰ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین و مولوتوف، ۴۶/۲/۲۲ / ۳ اسفند ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 28.
- ۱۳۱ . استالین و آنتونوف به باقروف و ماسلنیکوف، ۴۶/۳/۲۴ / ۴ فروردین ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 39.
- ۱۳۲ . باقروف و ماسلنیکوف به استالین، ۴۶/۳/۱۸ / ۲۷ اسفند ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, pp. 36-8.
- ۱۳۳ . هنگامی که پیشه‌وری در گفت و گو با باقروف، در استدعای عدم قطع حمایت شوروی از فرقه دموکرات، چند بار از حال رفت، باقروف نسبت به ثبات ذهن او نگران شد.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 117, pp. 66-9.
- ۱۳۴ . باقروف به استالین، ۴۵/۱۲/۲ / ۱۱ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 142.
- ۱۳۵ . باقروف درخواست آنها را برای استالین ارسال داشت، ۴۵/۱۲/۲ / ۱۱ آذر ۲۴.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 143.
- ۱۳۶ . باقروف به استالین، ۴۵/۱۲/۱۴ / ۲۳ آذر ۲۵.
- GAPPOD AzR, F.1, Op. 89, D. 112, p. 160.
- ۱۳۷ . مصاحبه با فروغیان رهبر یکی از واحدهای فدایی، مه ۱۹۹۸.
- ۱۳۸ . فروغیان که هنگام مرگ پیشه‌وری با او بود اصرار دارد که این واقعه تصادفی بیش نبود. ولی بنا به نوشتهٔ برژکوف مترجم استالین، تصادف اتومبیل در جاده‌های کوهستانی یکی از راه‌های مورد علاقهٔ استالین برای «ناپدید کردن» افراد بود. در زمرهٔ قربانیان این گونه «تصادفات» از آپرسیان کنسول سابق شوروی در سین کیانگ یاد شده و همچنین لیتوینوف کمیسار سابق شوروی در امور خارجه بنگرید به:
- V. Berezhkov, *At Stalin's Side* (New Jersey: Carol Publishing Group, 1994), pp. 316-18.

WALDEMAR SWIERZY



کاوه بیات



حرکت جدایی‌طلبانه‌ای که در مراحل پایانی جنگ دوم جهانی در آذربایجان به صورت حکومت مستعجل فرقهٔ دموکرات، برای دوره‌ای کوتاه تاریخ معاصر ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد، آنچنان هم تحرک غیرمترقبه و دور از انتظاری نبود؛ مقامات نظامی و امنیتی شوروی از مدت‌ها قبل از شروع جنگ با ارائهٔ برنامه‌هایی برای تربیت و تعلیم کادرهای لازم و همچنین فراهم آوردن یک رشته گفتارهای مناسب این تحرکات، در مقام تهیه و تدارک برآمده و به محض اشغال ایران توسط قوای ارتش سرخ در شهریور ۱۳۲۰ نیز برنامه به مرحلهٔ اجرا درآمد.^۱ در حالی که تعداد اعضاء گروهی که مأمور این نوع امور بودند در عرض سه ماه از حدود پانصد نفر به چند هزار نفر افزایش یافت، حوزهٔ فعالیت‌های «فرهنگی» آنها نیز به سرعت توسعه پیدا کرد.^۲ نتایج حاصل از این تلاش و تکاپو یعنی انتشار روزنامه‌هایی با مضامین جدایی‌طلبانه و تقویت گفتارهایی از این دست با یک رشته برنامه‌های فرهنگی جنبی از قبیل تشکیل گروه‌های تئاتر و نمایش فیلم‌های تبلیغاتی ... موضوعی نبود که از دید ایرانیان مخفی بماند و نادیده انگاشته شود.

این نوشته به بررسی یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این توجه از سوی شخصیتی اختصاص دارد که بنا به دلایلی چند، بی‌گمان در ردیف اول صاحب‌نظران ایرانی در این حوزه قرار می‌گرفت یعنی

سید احمد کسروی. کسروی از جمله آذربایجانی‌هایی بود که از ایام جوانی، خود در جریان تحولات انقلاب مشروطه در تبریز قرار داشت و در سال‌های بعد نیز در مقام مهم‌ترین مورخ این موضوع بر دانش و آگاهی خود در این زمینه افزود.^۲ و از آنجایی که تحریک و تحرک در جهت جدایی‌افکندن میان آذربایجانی‌ها و دیگر ایرانیان، از همین دوره آغاز شده بود، با سوابق کار نیز آشنایی کامل داشت. کسروی می‌نویسد هنگامی که اندک زمانی بعد از اشغال ایران «... از تبریز آگاهی‌های ناخوشی...» رسید «... با کسانی از همشهریان گفتیم من به آنجا روم. به ویژه که در این میان تلگراف‌هایی می‌رسید و یک دسته رفتن مرا خواستار می‌شدند...»، لهذا در نیمه‌های آبان ۱۳۲۰ کسروی به مدت ده روز به تبریز رفت.^۳ یکی از نخستین نتایجی که از این سفر گرفت آن بود که «... سخنانی که دربارهٔ تبریز در تهران پراکنده گردیده بیجاست. تبریزیان با آن کوشش‌هایی که دربارهٔ بزرگی و پیشرفت ایران کرده‌اند نشدنیست که در آرزوی جدا شدن خود باشند. داستان چیز دیگر است.»^۴ داستان، داستان دلگیری مردم از کارکنان دولت بود. به نوشتهٔ کسروی، آذربایجان «... در پیشامدهای اخیر زیان و گزند سختی دیده...» بود ولی در این میان «... آنچه بیشتر از همه به مردم ناگوار افتاد رفتارهای نامردانهٔ خود کارکنان دولت بود، زیرا در چنان هنگامی به جای چاره‌جویی به مردم همه در پی گریختن بوده‌اند. به جای خود که در چنان گیر و داری از چپاول و پول دزدی چشم‌پوشیده‌اند و کارهایی کرده‌اند که بسیار زشت بود...». در روزهای نخست فروپاشی و اشغال «... که تبریز به یکبار بی‌نگهبان بوده و چون به دسته‌هایی از مهاجران و ارمنیان تنگ داده شده بود، هر زمان بیم تاراج شهر و کشتار مردم می‌رفته، در چنین هنگام بیمناکی دو سه تن جوانمردانه با پیش نهاده و با رفتن نزد کماندان روسی و گفتگو کردن اندکی جلو گرفته...» بودند.^۵ «تبریزیان می‌گویند کارکنان دولت دیروز با صد درستی و ناهنجاری با ما رفتار می‌نمودند و امروز همین که بیمی نمودار شد بیشترشان با صد نامردی ما را گزاردند و رفتند...»^۶.

یکی از نمونه‌های اصلی این بحث و گله‌گزاری تبریزیان عملکرد عبدالله مستوفی در ایام تصدی استانداری آذربایجان شرقی در خلال سال‌های ۱۳۱۷-۱۸ بود. اگر چه مستوفی در تحولات شهرریور ۱۳۲۰ در آذربایجان نبود و در زمرهٔ مأموران وظیفه‌ناشناس آن روزها قرار نداشت ولی در حقیقت در تمامی مباحث و نوشته‌هایی که در این سال‌ها - و در سال‌های بعد - پیرامون «درستی و ناهنجاری» کارکنان دولت مرکزی نسبت به تبریزی‌ها منتشر شد، نام او نماد اصلی این بحث را تشکیل داد. به نوشتهٔ کسروی «... از بد رفتارهای او داستان‌های بسیار می‌گویند [ولی] من چون با آقای مستوفی دوست بوده‌ام و از این سو از همدردی با تبریزیان خودداری نمی‌توانم، اینست به هیچ سخنی در این باره برنخاسته و پیشنهاد می‌کنم دولت در این باره به بازجویی‌هایی برخیزد. دادخواهان نیز توانند دادخواهی کنند و گله‌های خود را از راه قانونی دنبال نمایند...»^۷.

کسروی بعد از طرح این بحث و بیان شمه‌ای از «... این‌ها و برخی چیزهای دیگر [که] آذربایجانیان را از تهران گله‌مند و دلسرد گردانیده...» بود، نظر اصلی خود را نیز ابراز داشت. به عقیده او «... این داستان، داستان تهران و آذربایجان و جدایی میانه شهرها نیست...» بلکه داستان بدآموزی‌های سال‌های اخیر بود «... داستان درس خواندن و دچار بدآموزی شدن و آزادگی و مردانگی و غیرت را از دست دادن است، داستان نداشتن یک راه است...» وقتی حدود سی سال است که «... روزنامه‌ها پیایی می‌نویسند، 'زندگی مبارزه است، باید زیرک بود، پول در آورد، شعرهای غیرتکش خراباتی را به چاپ رسانیده، میان مردم...' پراکنده می‌کنند ... آیا این بدآموزی‌ها بی‌اثر خواستی بود؟»^۹

نکته دیگری که کسروی بر آن تأکید داشت آن بود که «... در همین پیشامد چند تن از خود آذربایجانیان نیز نامردی نموده و در چنان هنگامی مردم را گزارده و خود بیرون رفته‌اند. از آن سوی... چند تن از تهرانیان در مراغه و مرند و جاهای دیگر ایستادگی کرده‌اند... پس گله و ناله شما از بی‌دردان بایستی بود نه از تهرانیان».^{۱۰}



این مقاله که نخستین نوشته کسروی از رشته نوشته‌هایی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در واکنش به گله‌گزاری‌هایی بیان شد که از جانب برخی از گروه‌های آذربایجانی ابراز می‌شد، دو ویژگی داشت که تا به آخر بحث نیز بر جای ماند. یکی طرح و بحث مسائل آذربایجان بود و جوانب مشخصی که این موضوع در ارتباط با دیگر تحولات و رخداد‌های جاری در آن سامان به خود گرفت و دیگری نیز گریز گاه به گاه کسروی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی برآمدن این گونه کنش‌ها و رفتارهای نامناسب که به دیدگاه خاص او از گردش روزگار و جهانی‌بینی کلی‌اش ارتباط داشت. مانند بحث «بدآموزی‌های سال‌های اخیر و مادی‌گرایی جراید و غیره» که ملاحظه شد. اگر چه هر دوی این مباحث مهم و درخور توجه‌اند ولی در این بررسی فقط به قسمت اول این بحث، یعنی مسائل آذربایجان از دید کسروی و راهی که برای حل و فصل آنها در نظر داشت پرداخته می‌شود.

در پی یک چنین پیش‌درآمدی، دور بعدی بحث در اواسط زمستان ۱۳۲۰ هنگامی آغاز شد که تمامی نشانه‌های موجود از جدی بودن این موضوع حکایت داشت. به نوشته کسروی ظاهراً «...سخنانی که درباره تبریز در تهران پراکنده گردید...» چندان هم بیجا نبود. اگر چه بخشی از این داستان، داستان دلگیری‌های مردم آذربایجان بود ولی اصل داستان تلاش سازمان‌یافته‌ای بود که برای مهم جلوه دادن این دلگیری‌ها آغاز شد و بهره‌ای که می‌بایست از طرح این گونه مسائل برده شود. کسروی که خود به دلیل آذربایجانی بودن و همچنین پژوهش‌هایی که در تاریخ آذربایجان داشت، بیش از بسیاری از دیگر صاحب‌نظران امر در این زمینه آگاهی داشت، بخش مهمی از تلاش و تکاپوی بعدی‌اش را بر شناسایی این رشته تلاش‌ها و رویارویی با آنها قرار داد. به علاوه اینک روزنامه پرچم را نیز بنیان نهاده بود و لهذا در این جهد و جهاد، ابزاری به مراتب موثرتر از ماهنامه پیمان در دست داشت.

درباره آذربایجان

«چون دارنده این نامه برخاسته آذربایجانست، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر نخستین گفتار در نخستین شماره آن، درباره آذربایجان باشد.» با این جمله، «درباره آذربایجان» یکی از مهم‌ترین نوشته‌های کسروی در این زمینه در شماره اول روزنامه پرچم آغاز شد. او سپس در اشاره به رشته گفتگو‌هایی که از شهریور ماه گذشته «... درباره آذربایجان در تهران پیدا شده ...» است خاطر نشان ساخت: «... آنچه ما می‌دانیم در آذربایجان حادثه یا حالی که شایسته نام 'غائله' باشد نیست. آری در شهریور ماه که آن تبادلات روی داد در آذربایجان ناامنی‌هایی آغاز شد؛ کردان به تاراجگری برخاستند، در قره‌داغ و آن پیرامون نابسامانی‌هایی پدید آمد ولی این‌ها تازگی نداشت و آن‌گاه مخصوص آذربایجان نبود ...»^{۱۱} در بسیاری دیگر از نقاط ایران نیز تحولات مشابهی روی داده ولی «... یک چیز شگفتی که در آذربایجان برخلاف انتظار...» روی داد بحث زبان بود و به عبارت دقیق-

تر «... انتشار روزنامه‌ای... که چند تن می‌نویسند و هواداری جدّی از زبان ترکی می‌نمایند...». کسروی که خود در آن ایام در تبریز بود چون به پرس و جو برخاست و علل امر را جویا شد پاسخ دادند «... این روزنامه همان *آذربایجان* است که در سال ۱۳۲۴ - سال نخست مشروطه - نشر می‌شد و نیمی فارسی و نیمی ترکی بود...» و آنها «... پیروی از آن ...» می‌نمایند.^{۱۲}

ولی همان‌گونه که کسروی در ادامه خاطر نشان ساخت این تنها ظاهر کار - «عنوانی» - بیش نبود. «... سپس دیده شد که گفتارها درباره ترکی نوشتند و هواداری جدّی از آن زبان نموده چنین گفتند 'باید درس‌ها در استان‌ها ترکی باشد' و نام این کار را 'نهضت آذربایجان' نهادند...»^{۱۳} کسروی که اصولاً طرح این نوع مباحث را در آن ایام نابهنگام می‌دانست، زیرا اینک «... جهان برآشفته و همگی توده‌ها شب و روز در پی تأمین آزادی و استقلال خود می‌باشند...» به علاوه «... لشکرهای دو دولت همسایه [نیز] در خاک ما هستند و باید هر گونه دو سخنی را فراموش کرد...»، این نکته را نیز تصریح کرد که در پاسخ به این نوع مطالب سر مجادله با این روزنامه - *آذربایجان* - یا آن روزنامه - از جمله شاهین تبریز که در حاشیه گفتارهایی مشابه چاپ می‌کرد - را ندارد. روی سخنش تنها با آذربایجانیان بود؛ آن جراید «... سخن‌هایی نوشته‌اند و دلیل‌هایی آورده‌اند و اکنون نوبت ماست که بنویسیم و به دلیل‌های آنان پاسخ دهیم...» زیرا در نهایت «... داوری با مردم آذربایجان خواهد بود».^{۱۴}

کسروی پاسخ خود را از همان موضوعی آغاز کرد که در واکنش به پرس و جوی اولیه او درباره علل ترکی نویسی جراید مزبور عنوان شده بود، یعنی انتشار روزنامه *آذربایجان* در دوره مشروطه و پیشینه امر. او بعد از اشاره به تأسی میرزا آقا بلوری، مدیر *آذربایجان* مذکور از نشریه *ملانصرالدین قفقاز*، از دیگر چهره‌های مطبوعاتی‌ای یاد می‌کند که در همین ایام «کم‌کم به هوس افتادند که روزنامه‌هایی به ترکی نشر کنند...»؛ کسانی چون میرزا حسین خان عدالت که *آنادیلی* را منتشر کرد، روزنامه‌ای به نام صحبت و بالاخره منافزاده نام که شکر را چاپ کرد ولی این نوآوری‌ها بنا به دلایلی که کسروی در این گفتار فقط به نحوی گذرا بدان‌ها اشاره کرد «... پیش نرفت و هر یکی بیش از چند شماره بیرون نیامد. از آن سوی کسان هوشیاری به زیان آنها پی برده و به جلوگیری کوشیدند...».^{۱۵}

این گذشت و تلاشی در این زمینه صورت نگرفت، تا سه چهار سال بعد در ایام، جنگ اول جهانی. در یک دوره از این سال‌های دهشتناک که آذربایجان نیز چون دیگر ایالات غربی ایران میان سپاهیان روسیه و عثمانی دست به دست می‌گشت، در مراحل پایانی جنگ در یک دوره از چیرگی عثمانی‌ها بر تبریز، برای از سرگیری این رشته از هم گسسته تلاش دیگری به عمل آمد. ترک‌های عثمانی مجدالسلطنه افشار را به ایالت گماشته بودند و «... این مجدالسلطنه هوادار زبان ترکی بود و یک روزنامه‌ای به نام *آذرآبادگان* بنیاد نهاد که گفتارهای آن را میرزا تقی‌خان رفعت می‌نوشت و

نیک به یاد دارم که نخستین گفتار آن زیر عنوان 'آذربایجان نه دیمکدر' در پیرامون نام آذربایجان و نویسنده مغرض گفته‌های پوچ و بی‌مغز برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها را به گواهی آورده بود ولی این روزنامه نیز پیش نرفت و پس از چند شماره‌ای از بین رفت.^{۱۶}

اگر چه با عقب‌نشینی قوای عثمانی و برچیده شدن بساط آنها از تبریز، این دور از ترویج ترکی‌گرایی نیز بی‌ثمر ماند ولی در عوض واکنش‌های ماندگارتری را به دنبال آورد. پس از بازگشت تعدادی از سران شعبه آذربایجانی حزب دموکرات ایران مانند شیخ محمد خیابانی و نوبری و بادامچی که در همان ایام به دستور فرماندهی نظامی عثمانی بازداشت و تبعید شده بودند،^{۱۷} دموکرات‌ها در نشست عمومی که در تبریز بر پا داشتند «... از رفتار میرزا تقی‌خان گفتگو به میان آورده و او را یک مرد بدخواه کشور دانسته، از میان فرقه بیرون کردند و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن، گفتگو در مجالس حزبی با فارسی باشد...»؛ کسروی که در آن جلسه شرکت داشت در توضیح بیشتر افزود «... آن روز بیش از هزار تن حاضر بودند و نیک به یاد دارم که چون پیشنهاد درباره گفتگو با فارسی به میان آمد و تصمیم گرفته شد گفتارها از همانجا به فارسی تبدیل گردید.»^{۱۸}

ما و دیگران

کسروی بعد از طرح پیشینه بحث «... برای آنکه نخست تاریخچه داستان دانسته گردد و این روشن باشد که در این باره تصمیم‌های پیاپی از سوی بیشروان و هوشیاران آذربایجان گرفته شده ...» است،^{۱۹} به بحث و بررسی نکاتی پرداخت که اینک پس از گذشت بیست و چند سال از سوی نشریاتی چون *آذربایجان* در حمایت از ترویج زبان ترکی عنوان می‌شد. یکی از این مدعیات آن بود که «... در تشکیل دولت‌ها و ملت‌های متمدن امروز زبان، دین، نژاد، رنگ و غیره مورد توجه نیست...» که به نظر کسروی سخن بیهوده‌ای بیش نبود. به عقیده او کاملاً آشکار است «... دو دسته که در زبان یا در نژاد یا در کیش جدا بودند در میان آنان دو تیرگی خواهد بود و با یکدیگر همچشمی و کینه‌ورزی خواهند داشت...» به علاوه «... حقایق امروز و دیروز ندارند و همیشه یکپاست. گنجاندن یک کلمه 'متمدن' در میان جمله نیز کمکی به شما نخواهد داشت. توده‌ها چه با تمدن و چه بی‌تمدن باید تا می‌توانند از هر باره یکی باشند و گر نه زبان خواهند دید...».^{۲۰}

از آنجایی که مدعی در پی این استدلال خود در اشاره به پاره‌ای از این کشورها از بلژیک و سوئیس مثال آورده بود و آنکه «... در سوئیس به سه زبان مختلف حرف می‌زنند، در بلژیک دو زبان جداگانه شایع و معمول است...» کسروی نیز در پاسخ، با تأکید بر آنکه «... ما را با سوئیس و بلژیک کاری نیست، ما باید در اندیشه خود باشیم و به دردهای خود چاره کنیم...» از تذکر این نکته نیز فروگذار نکرد که «... اگر بلژیک یا سوئیس گرفتار یک دردی هستند نباید ما نیز خود را گرفتار

کنیم. اینکه در سوئیس یا در بلژیک دو یا سه زبان هست این از نیکی آنان نیست که شما هم پیروی کنید...» به علاوه، همان‌گونه که کسروی پرسید «چرا شما سوئیس و بلژیک را که حالشان بر ما چندان روشن نیست می‌بینید ولی دولت اطریش را که داستانش بیرون افتاد و همه دانستند فراموش می‌کنید؟ چرا به یاد نمی‌آورید که دولتی به آن بزرگی و نیرومندی چون از نژادها و زبان‌های گوناگون پدید آمده بود سال‌ها گرفتار کشاکش‌های درونی بود و ... در فرجام کار نیز در سایه همان چند تیرگی از هم پاشید و نابود گردید...»^{۲۱}

از دیگر نکاتی که کسروی در مع‌الفارق بودن این قیاس طرح کرد، ویژگی‌های آن دو کشور بود و تفاوتی اساسی میان آنها و ایران؛ «... در آن کشورها چون دو یا سه نژاد است دو زبانی در میان می‌باشند و چون هر دسته به زبان و نژاد خود علاقه‌مند هستند به همان حال اختلاف باز مانده‌اند [ولی] این کجا و داستان آذربایجان کجا؟ مردم آذربایجان جز ایرانی نیستند و زبانشان جز فارسی نبوده، هنوز نشانه‌های فارسی با فراوانی بسیار در آن سرزمین پایدار است. خود همان نام «آذربایجان» فارسی است... آذری که زبان خاص آذربایجان و خود شاخه‌ای از فارسی بوده هنوز از میان نرفته و در خلخال و قره‌داغ، گلین قیه و زنوز و دیگر جاها سخن گفته می‌شود. آذربایجانیان در همه مدتی که ترکی در آنجا رواج گرفته نوشتن زبان فارسی را رها نکرده‌اند. یک آذربایجانی فارسی را بهتر از ترکی می‌خواند، یک روزنامه فارسی را بیشتر از یک روزنامه ترکی دوست می‌دارد...»^{۲۲}

از آنجایی که در این میانه و به ویژه پس از ملاحظه تلاش ترک گرایان عثمانی برای زیر سؤال بردن هویت ملی آذربایجانی‌ها، یکی بودن زبان صلاح توده ایران دانسته شد «... این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خودخواهانه جلو گرفته و تعصب جاهلانه را کنار گزارده و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده و می‌گویند باید از ترکی چشم پوشید و تا می‌توان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید...» و این اندیشه‌ای است که «... خود آذربایجانیان در نتیجه خردمندی و پاکدلی پیدا کرده‌اند و خود پیش افتاده و آن را به جریان گزارده‌اند...»^{۲۳}

کسروی که بیشتر نیز در اشاره به فراز و فرود تجربه ترکی نویسی در جراید عصر مشروطیت به جوانبی از پیشقدم شدن آذربایجانیان در ترویج زبان فارسی اشاره کرده بود، در توضیح بیشتر، با صرف‌نظر از پیشینه تاریخی رواج زبان فارسی در آذربایجان که خود بحثی مفصل بود، از «... این سی و اند سال که دوره مشروطه در ایران آغاز شده و در توده یک توجهی به این گونه موضوع‌ها پیدا گردیده...» یاد کرد و این پرسش را مطرح کرد که در این ایام «... آیا مردم آذربایجان خود خواهان رواج فارسی در آن سرزمین بوده‌اند یا دولت به چنین کارشان واداشته...» است؟ و پاسخ وی بدین پرسش نیز آن بود که در «... این سی و اند سال اگر چند سال آخر را از دور پادشاهی رضا شاه به کنار بگذاریم، همیشه آذربایجان نیرومند بوده و در این گونه کارها رشته را در دست داشته، به ویژه

در سال‌های نخست جنبش مشروطه که آذربایجان نیرویش بیش از همه ایران... بود. حال پرسشی که بر جای می‌ماند و از نظر کسروی اهمیت داشت آن بود که چرا در اوج این نیرومندی «... به هواداری از ترکی برنخاستند، چرا همیشه هوادار رواج فارسی بوده[اند]؟»^{۲۴}

در ادامه این بحث کسروی ضمن اشاره به نمونه‌هایی دیگر از تأکید آذربایجانی‌ها بر ترویج زبان فارسی از «... کار ناستوده‌ای که در این سال‌های آخر رخداد...» نیز یاد کرد که اشاره مجددی بود به موضوع عبدالله مستوفی و امثال او؛ آنکه «... برخی از مأموران دولتی که از تهران [به آذربایجان] رفته‌اند، فضولانه به این موضوع زبان دخالت کرده‌اند و به آذربایجانیان به نام آنکه ترکی زیانند بی‌احترامی کرده‌اند...» و این ماجرا «... به کسان بسیار برخورد و من هم نمی‌خواهم از گناه آنان درگذرم. بلکه چنان که گفته‌ام همان پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد. چیزی که هست شماره آن مأموران از ده نمی‌گذرد و به هر حال رفتار زشت آنان جلوگیری یک مقصد بزرگی نتواند بود. مثال فارسی می‌گوید: 'به دهان سگ دریا ناپاک نگردد'».^{۲۵}

مقاله «درباره آذربایجان» که در این بررسی تنها به جوانبی از آن پرداخته شد، تقریباً بسیاری از مواضع و دیدگاه‌های کسروی را در این زمینه در خود داشت و روزنامه پرچم نیز که در این میان با اختصاص بیش از پیش ستون‌هایش به اخبار و مسائل آذربایجان به تدریج موقعیتی در مقام یک سخنگوی مهم آن حوزه یافته بود نیز با در نظر داشتن این مواضع و دیدگاه‌ها، تحولات جاری در آذربایجان و مباحثی را که در آن سامان مطرح می‌شد، دنبال کرد.

وظیفه دولت

علاوه بر موضوع زبان ترکی - مهم‌ترین وجه این بحث - که در ادامه این بررسی باز هم بدان اشاره خواهد شد، موضوع بد رفتاری پاره‌ای از مأمورین دولتی به وقت اقتدار و وظیفه‌شناسی آنها به هنگام سختی، از دیگر مضامین عمده‌ای بود که در پرچم دنبال شد. کسروی نوشته بود که این «پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد» و به وعده خود نیز عمل کرد.

همان گونه که اشاره شد بخشی از این بحث که به «سوء استفاده ... برخی مأمورین از توانایی دولت...» مربوط می‌شد که «... نه تنها با مردم بد رفتاری کرده‌اند [بلکه] از بی‌خردی و بدنهادی، آذربایجانیان را ترک نامیده و از دیگران جدا گرفته و توهین‌هایی کرده‌اند...» بحثی که عمده‌تاً در حول و حوش نام عبدالله مستوفی استاندار پیشین آذربایجان شرقی دور می‌زد. به نوشته کسروی «... در این باره بیش از همه نام [او] برده می‌شود و ما نمی‌دانیم این مرد چه رفتاری کرده که تا این اندازه دلها را پر از کینه گردانیده...» است.^{۲۶}

کسروی که پیشتر نیز در اشاره به این موضوع از لزوم رسیدگی دولت و شکایت شاکیان به دادگستری سخن گفته بود، این بار نیز درخواست کرد «... دولت به این شکایت‌ها توجه کند و دستور رسیدگی دهد.» علاوه بر این از آنجایی که ظاهراً از پیش پرونده‌ای نیز در این زمینه در دیوان کیفر تنظیم شده بود «... زیرا در بیخ دادر آدام به فلک می‌گذارده است و دادستان آن را گزارش داده...» بود، توصیه کرد که این موارد همه یکجا دنبال شود.^{۲۹}



۲۰. دولت هفت و هشت تن
ایستاده است که بکارهای کشور
بیرودن، بشکستاری از آن
بست و باید باین کوشید.
شد، بی پشتیبانی از توده
د یکی داستان امنیت کشور
توده پشتیبانی و یابری در

تا جایی که اطلاع در دست است به نظر نمی‌آید که بر اساس توصیه‌های کسروی در این زمینه - یعنی تعقیب قضایی این مسئله - عملی صورت گرفته باشد. احتمالاً آنهایی که به این بحث دامن می‌زدند بیشتر در فکر تهییج و تبلیغ بودند تا تعقیب و رسیدگی. کما اینکه وقتی که چندی بعد در اوائل فروردین سال ۱۳۲۱ باز هم یکی از خوانندگان پرچم طی نامه‌ای از علل عدم رسیدگی دولت به این پرسید و خواستار آن شد که «... این قضیه را در پرچم تعقیب نمایند که مستوفی را به محاکمات جلب نموده و به کارهای او در موقع استانداریش در آذربایجان رسیدگی نمایند...»، کسروی در مقاله‌ای تحت عنوان «دست از گریبان بدان نباید برداشت» پاسخ داد «... با آنکه با مستوفی دوست بودیم از نوشتن بدی‌های او باز نایستادیم و کنون هم نمی‌ایستیم ولی باید دانست که همین نوشتن‌ها و گفتن‌ها خود یک کیفری برای بدکاری‌های مستوفی است. شما چه کار با دولت دارید خودتان بدان را به داوری کشید و به سزا رسانید. خواهید گفت به چه سزایی؟ می‌گوییم به این سزا برسانید که او را بد نهاد بشناسید، شایسته احترام ندانید، اگر در جایی روبرو شدید بی‌احترامی کنید، سلامش ندهید و سلامش نگیرید، اینها خود کیفریست. از آن سوی شما اگر محاکمه مستوفی را می‌خواهید کسانی را که به چوب بسته یا به زندان انداخته، بیایند در دیوان کیفر دادخواهی نمایند. این کارها از نظر قانون هم خوبست و هم می‌توانید از این راه او را محکوم به زندان گردانید...».^{۳۰}

ولی همان‌گونه که اشاره شد این ماجرا بیشتر عنوانی بود جهت طرح بعضی گفتارهای دیگر و کسروی نیز از اهمیت و معنای آنها غافل نبود. در همان نامه، نویسنده از این سخن به میان آورده بود که در اثر پیشامد چنین رفتارهایی بود که «... از آن موقع یک عداوت نسبت به فارس‌ها در من تولید شده و هم اکنون آن کینه در دل من باقی است...» سخنی که مایه شگفتی کسروی شد و از او پرسید چگونه «... رفتار زشت یک تن را عنوان گرفته‌اید که با توده خود دشمن کنید؟ فارس‌ها کیستند، آیا جز برادران شما نیستند؟... بدگویی یک تن مستوفی دلیل آن است که شما هم با هم‌میهنان خود دشمن شوید...؟»^{۳۱}

اگر چه کسروی در این نوشته از بحث بیشتر اجتناب کرده و فقط به این اشاره اکتفا کرد که «... به نام همشه‌ریگری از سوی شما این سخن را تأویل کرده می‌گویم خشم بر شما چیره بود و این جمله را خشم بر زبان شما روان گردانید و گر نه هر گاه صدها مستوفی در میان باشند شما ... چشم از ایران‌گیری نخواهید پوشید...»^{۳۲} ولی در دیگر نوشته‌هایی که در این مقوله نوشت زمینه‌های کلی برآمدن چنین آرای را مورد بحث قرار داد. استدلال کلی کسروی بر آن بود این نوع شکایات و گلایه‌ها «... بیش و کم همه جا هست. آن بدرفتاری‌ها و نادرستی‌ها که می‌گویید در همه جا بوده و علت آن نه داستان آذربایجان و عراق و یا مسئله ترک و فارس، بلکه بدی‌خوی‌ها و تباهی اندیشه‌ها و بالاخره نبودن یک راهی برای زندگانی است...».^{۳۳}

به نوشته کسروی «... این خود یک گرفتاری است که مأمورین دولت در هر شهری که هستند مردم آنجا را نمی‌پسندند و [از] نکوهش و ریشخند دریغ نمی‌گویند، ...» و در توضیح بیشتر این گرفتاری اساسی از مشاهدات اخیر خود در آذربایجان نوشت: «... دو سال پیش به رضائیه رفتم و دیدم تبریزیان و اردبیلیانی که در اداره‌های آنجا هستند با یک زبان تلخی از مردم رضائیه بد می‌گویند و تو گویی آنان را یک جنس دیگر می‌شمارند...» و این گرفتاری فقط به تبریز و رضائیه محدود و منحصر نبود در بسیاری از دیگر شهرهای ایران نیز وضع بر همین منوال بود.^{۳۴}

علت اصلی بروز چنین تشنت و تفرقه‌فراگیری نیز از نظر کسروی بدان باز می‌گشت که «یک دسته مردم... باید یک مقصد مشترکی داشته باشند تا با هم یکی گردند و با هم مهربان باشند...» و از آنجایی که یک چنین مقصد مشترکی در کار نبود «ناگزیز زندگانی می‌رود بر روی شخصیت» و تبعات حاصل از این امر.^{۳۵} بسیاری از مباحثی که کسروی دنبال می‌کرد در نهایت به همین «مقصد مشترک» برمی‌گشت و با آنکه ارائه تعریفی از این مقصد از یک سو و شناسایی عواملی که به صورت مجموعه‌ای از یک رشته سنن و باورهای فرهنگی و اجتماعی که به اعتقاد کسروی سد راه رسیدن به این هدف بودند، به نحوی فزاینده او را درگیر کرد و در این درگیری همچنان بر تعداد دشمنان او افزوده شد، ولی با تمامی این تفصیل کارکرد پرچم در مقام تربیون اصلی آذربایجانی‌ها میهن‌پرست و آینه‌آمال و نگرانی‌های آنها، کماکان به قوت خود بر جای ماند.

کسروی در عین مخالفت و رویارویی با مباحث ناروایی که سعی می‌شد در لفاف پرداختن به دلتنگی‌های آذربایجانیان بیان شود، از همراهی با گلایه‌هایی که بر حق می‌دانست نیز ابا نداشت. همان گونه که دیدیم او داوری‌هایی کلی از آن دست را که در باب وظیفه ناشناسی مأمورین دولت در روزهای تنگ و سخت شهریور ۱۳۲۰ مطرح شد را نمی‌پذیرفت و آن را «... داستان آذربایجان و تهران...» نمی‌دانست به این دلیل که «... در میان مأمورین که می‌گوئید روز سختی نایستاده و به وظیفه خود عمل نکردند از خود آذربایجانیان هم بوده‌اند. اینها نیز آن وظیفه ناشناسی کرده‌اند...» در حالی که از سوی دیگر بودند کسانی از «... تهرانی و اسپهانی [که] مردانگی نموده و ایستاده و وظیفه خود را انجام داده‌اند که شما خود از آنها ستایش می‌کردید و رضایت می‌نمودید...»^{۳۶} ولی با این حال برخی از این گلایه‌ها را درست می‌دانست و بر این باور بود که در مواردی چند نسبت به آذربایجان تبعیض‌هایی روا شده بود.

گلایه‌های بر حق

علاوه بر داستان «دو بخشی» شدن آذربایجان - یعنی تقسیم آن به دو استان آذربایجان شرقی و غربی در تقسیمات جدید کشوری در دوره رضاشاه که به نوشته کسروی «دانسته نشد چه علتی

برایش یاد می‌کردند و چه سودی از آن چشم می‌داشتند [ولی] در نظر خود آذربایجانیان جز نشان کینه‌ورزی به آن سرزمین شمرده نمی‌شد...»^{۳۷} گلایه‌های دیگری هم در کار بود. یکی از این گلایه‌ها «بی‌پروایی دولت به شهر تبریز و آبادی آن» بود. به نوشته کسروی «... در بیست سال گذشته در تهران و برخی از شهرهای دیگر خیابان‌ها باز شده و عمارت‌های بزرگ ساخته گردیده و هر یکی در زیبایی و آراستگی افزوده، جز در تبریز که توجه شایانی به او نشده... بود. فقط در زمان ایالت امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی برای رسیدگی به وضعیت شهری تبریز رشته اقداماتی آغاز شد که آنها نیز در مراحل بعد موضوع پیگیری قرار نگرفتند.»^{۳۸}

مورد توجه «ملوکانه» قرار نداشتن تبریز - یا تصور چنین موضوعی - از جمله عللی بود که کسروی در توضیح این امر عنوان کرد. به نوشته او «... در زمان گذشته چنین پراکنده شده که او - [شاه] - از تبریز بدش می‌آید و این سخن گویا بی‌پایه نبود و یک علتی هم داشت. این موضوع چه راست و چه دروغ، کارکنان دولتی به همین بهانه دست به آبادی شهر نمی‌زدند و بسیار بیشتر از آنچه خواست آن شاه بود به تبریز بی‌پروایی نشان می‌دادند.»^{۳۹}

کسروی در مورد اساس و پایه این بی‌مهری و علتی هم که ظاهراً داشته است توضیحی نداده ولی در عوض در مورد زمینه‌های بهانه قرار گرفتن چنین برداشت‌هایی توضیحاتی ارائه کرد که نه فقط در این مورد خاص که اصولاً در باب خلق و خوی ما ایرانیان بسیار گویا و صادق بود. او نوشت «... یک چیز شگفتی این است که بسیاری از ایرانیان می‌خواهند چنین وانمایند که در سیاست کشور واردند و رازهایی نهانی را می‌دانند. چنین وانمودی لذت برای ایشان دارد. این است همین که چیزی را از دور - آن هم با گمان و پندار - می‌فهمند، چند برابرش بزرگ می‌گردانند و همان را دستوری یا پروگرامی برای رفتار و کردار خود می‌گیرند...»^{۴۰} کسروی تردید نداشت که داستان تبریز و بی‌میلی منتسب به شاه نیز از همان قسم بود. «... بی‌گفتگوست که او [شاه] سخن در این باره به کسی نگفته و دستوری به یک اداره‌ای نداده بود. تنها از برخی قراین چنین فهمیده می‌شد. با این حال هر شهرداری همان را برای خود پروگرامی گرفته و به آبادی تبریز نمی‌کوشید، بلکه تا می‌توانست بدرفتاری نشان می‌داد.»^{۴۱}

ولی این امر فقط به مؤسساتی چون شهرداری و غیره محدود و منحصر نمی‌شد. کسروی می‌نویسد در سال ۱۳۱۸ که به رضائیه رفت «... در آنجا رئیس یکی از اداره‌ها را دیدم که فضولانه نقشه ویران کردن تبریز و آوردن تبریزیان را به رضائیه کشیده و سخن را چنین آغاز کرد: 'اکنون که مقتضی نیست تبریز آباد گردد...' من گفتم چرا مقتضی نیست؟! ... سری تکان داد - [و لابد با یک نگاه عاقل اندر سفیه] - چنین گفت: 'آخر یک نظریاتی هست...' ناگزیر شدم بگویم اینها همه

پندارهای پوچیسست که شما در دل جا داده‌اید و یک چنین عنوان پوچی مایه ویرانی شهری گردیده... است. «... شهری که پس از تهران بزرگترین شهرهای کشور است و با همهٔ کوچ‌های بیابانی که در سال‌های اخیر روی داده باز بیشتر از دیگر شهرها مردم دارد. شهری که یازده ماه با لشکرهای محمدعلی میرزا جنگید و مشروطه را نگهداشت و حق بزرگی به همهٔ کشور دارد».^{۴۲}

کسروی ریشهٔ برخی از این دردسرهای تبریز را در همین بزرگی و نقش پر رنگ می‌دید؛ «... راست است با آذربایجان بدرفتاری بیشتر شده و علت آن شهرت و آوازهٔ آذربایجان است...» و از آنجایی که در آشفتگی یک روزگار عاری از یک «مقصد مشترک» «... از هر کسی نیکی بیشتر سر زند با او دشمنی بیشتر باشد. آذربایجان هم قربانی این ماجرا شده بود. «... آذربایجان چون در قضایای مشروطه جانفشانی کرده و شهری به دست آورده این شهرت حسد بدطینت‌ان را تحریک می‌کند و اینست چون مأموریتی می‌یابند و به آنجا می‌روند خودداری نتوانسته در بدرفتاری و بدزبانی اندازه نمی‌شناسند».^{۴۳}

تلاش و تکاپوی کسروی در حوزهٔ آذربایجان فقط به فعالیت‌های مطبوعاتی محدود نبود. در حالی که پرچم با اختصاص بخشی از ستون‌های خبری خود به تحولات جاری در آن حدود، انتشار نامه‌ها و گزارش‌هایی از خوانندگان خود در تکمیل خبرهای مزبور و همچنین درج سرمقاله‌هایی که این مضامین را به بحث می‌گذاشت به یکی از سخنگویان عمدهٔ آذربایجان تبدیل شده بود به تدریج وجه تشکیلاتی این تلاش و تکاپو نیز نمودی محسوس یافت. او در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان، همانند دیگر نقاط ایران هوادارانی داشت که به نام «آزادگان» این شهرها برای پیشبرد آراء و عقاید او تلاش می‌کردند.^{۴۴} طبیعتاً وجود و حضور یک چنین تشکلهایی نه فقط بر کارایی و بُرد این عقاید و آراء می‌افزود، بلکه خواهی نخواهی حوزهٔ تعامل و تضارب افکار را نیز گسترش می‌داد. «خواهی نخواهی» به این جهت که اینک کاملاً آشکار شده بود که سخنگویان عمدهٔ آراء مخالف و متفاوت را توان یک رویارویی صریح و بی‌پرده با کسروی نیست، ولی حضور و پافشاری مجامع آزادگان مانع از توقف و نادیده انگاشته شدن بحث بود.

با آنکه بسیاری از نوشته‌های روزنامهٔ *آذربایجان* - سخنگوی اصلی ترکی گرایان - در زمینه تبار و فرهنگ آذربایجانی‌ها، آراء و عقاید کسروی را هدف قرار داده و در جهت نفی آنها سیر می‌کرد ولی در تنها مقاله‌ای که تحت عنوان «کج‌اندیشی» مشخصاً بر ضد او منتشر کردند نه فقط به مباحث مشخصی که وی در این زمینه مطرح کرده بود پاسخی ندادند بلکه از در استهزاء آمده و با طرح مباحثی در زمینه باورهای مذهبی او - حتی تهمت ادعای پیامبری - در صدد تحریک افشار و افکاری برآمدند که قاعدتاً نمی‌بایست با رنگ و روی «مترقی» آنها سنخیتی داشته باشد.^{۴۵}

موضوع زبان

با این حال به گونه‌ای که از نامه‌ها و مقالات واصله به پرچم برمی‌آید، به رغم اتخاذ یک چنین رویکردهایی، آراء کسروی پیرامون آذربایجان به هر حال موضوع بحث و جدل قرار داشت. او در مواردی چند به اقتناع پاره‌ای از هواداران ترکی‌گرایی به نادرستی عقایدشان موفق شد.^{۴۶} و در پاره‌ای از موارد نیز همراهانی را از دست داد. برای نمونه در مقاله‌ای تحت عنوان «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است» به امضاء «ی.م.» که در آن از بازتاب گسترده و بحث انگیز آراء کسروی در مورد زبان ملی سخن به میان آمده بود از اختلاف نظری صحبت شد که این امر حتی در میان پاره‌ای از معتقدان راه و رسم او به وجود آورده است.^{۴۷} حسن دادپرور در مقاله‌ای از تبریز تحت عنوان «آذربایجانیان چه می‌گویند» در کنار برشمردن تعدادی از مسائل و مشکلات آذربایجان در عرصه‌های اقتصادی، اداری و فرهنگی، ضمن هوادارای از بسیاری از اصول مورد نظر کسروی - از جمله ایران دوستی او - در مورد موضوع زبان ملاحظات داشت.^{۴۸}

پرسشی که اینک مطرح شد آن بود که اصولاً این بحث زبان چقدر اهمیت دارد و در پیگیری آن تا کجا باید رفت؟ «ی.م.» - هوادار کسروی - نیز با در نظر داشتن چنین سئوالی از مخالفین فعلی کسروی پرسید «... آیا بی‌انصافی نیست به نام طرفداری از زبان آن همه زحماتی را که در راه مبارزه با خرافات و اصلاح توده و ایجاد وحدت ملی در میان افراد آن کشیده... کارهای بیهوده و بی‌ارزش بشناسید؟ آیا بر فرض این که در زمینه زبان حق با شما است، آیا سزاوار نبود که اختلاف را به همان اندازه محدود کرده و از حدود اختلاف نظر علمی تجاوز نکنید؟...»^{۴۹}

ولی همان گونه که کسروی بیشتر نیز گفته بود، داستان چیز دیگری بود. در یکی از نوشته‌هایش در پاسخ به کسانی که می‌پرسیدند «... چرا به یک موضوع زبان آن اهمیت را...» قائل می‌شود، گفته بود که «... موضوع زبان نیست، موضوع آینده آذربایجان ایرانست، موضوع سرنوشت یک کشور بزرگست...»^{۵۰}

کسروی، همان‌گونه که ملاحظه شد در نوشته‌های قبلی خود نیز بحث زبان را باز کرده و با اشاره‌ای به سوابق تاریخی طرح زبان ترکی در آذربایجان، علل هواداری‌اش را از ترویج زبان فارسی بیان داشته بود. او با خود زبان ترکی مسئله‌ای نداشت و در یکی از نخستین نوشته‌هایش در این دوره نیز تصریح کرد که «... قصد ما از این سخنان توهین به زبان ترکی یا کاستن از ارج آن نیست. ترکی یکی از زبان‌های بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی و این‌گونه می‌باشد...». کسروی این را نیز خاطر نشان ساخت که «... این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیده...» است.^{۵۱} او حتی در همان مقاله در موافقت با آزمودن طرح آموزش اولیه نوآموزان ترک زبان به زبان خودشان

نوشت «... هیچ مانعی ندارد که اگر نیازی هست نوآموزان الفبا را به ترکی بخوانند. این هم چیزی است که باید دبستان‌ها بسنجند و بیازمایند...» تجربه‌ای که به هر حال «... جز آن است که از رواج زبان فارسی در آذربایجان که یک خواست ارجمندیست چشم‌پوشی شود...»^{۵۲} از این رو وقتی هم که این مباحث از نو مطرح شد، مثلاً دادپرور در مقاله «آذربایجانیان چه می‌گویند» خود از این سخن به میان آورد که «... راجع به زبان هم خودتان بهتر می‌دانید، گزینه فطری و عادت از عواملی است که تغییر آن خیلی مشکل است، وقتی که پدر و مادر و برادر من از طفولیت با من ترکی حرف زده و می‌زنند، چگونه می‌شود من این زبان را دوست نداشته و اظهار نفرت نمایم؟...»^{۵۳} کسروی بار دیگر تأکید کرد «... اگر مقصود این بود که برای آسانی کار درس‌ها در سال‌های نخست دبستان‌های آذربایجان به ترکی باشد ما به آن دخالت نمی‌کردیم زیرا راه‌حل این بحث آن بود که زحمت تدریس با فارسی با زبانی که از دو زبانی در میانه آذربایجان و دیگر جاهای ایران پدید می‌آید سنجیده شود و به هر حال این اهمیت را که ما به آن دخالت کنیم نداشت. ولی همه می‌دانند که موضوع زبان آذربایجان معنی‌های دیگری را دارد و همیشه مقاصد دیگری در پشت سر این عنوان می‌باشد...»^{۵۴} که خود قبلاً بدان‌ها پرداخته بود.



آخرین نوشته‌های کسروی در این دوره، در زمانی منتشر شدند که تب و تاب این‌گونه مطالب فروکش کرده بود: «... آن دسته‌ای که در شهر برخاسته و به بهانه زبان ترکی جنبش‌هایی می‌نمودند و دشمنی‌هایی با ایران و ایرانیگری نشان می‌دادند از هم پراکنده...» شده بودند.^{۵۵}

بنا به دلایلی که بررسی آنها در چارچوب محدود این یادداشت نمی‌گنجد، تلاش و تکاپویی که عمال و مأمورین امنیتی شوروی به محض اشغال بخش‌های شمالی کشور در خلال حوادث شهریور ۱۳۲۰ آغاز کردند چند ماهی بیش به درازا نکشید؛ تلاش‌هایی که جوانب تبلیغاتی‌اش با طرح مباحث ترک‌گرایانه - از جمله انتشار روزنامه‌های *آذربایجان* و *وطن‌یولند* / ... - و شکل تشکیلاتی‌اش نیز به صورت تشکیل جمعیت آذربایجان و کمیته کرد و آسوری ... غیره بروز یافته بود. احتمالاً مسائلی چون وضعیت متزلزل ارتش سرخ در جبهه‌های جنگ بر ضد قوای آلمان که هنوز به پیش می‌ناخت در پیشامد این دگرگونی مؤثر بود.^{۵۶} لهذا این بار برخلاف پاییز ۱۳۲۴ که با تلاش دولت ایران برای تقویت نیرو در آذربایجان و اعاده انتظام مخالفت به عمل آمد، با تقاضاهای دولت مبنی بر اعزام قوای تقویتی به آذربایجان و سرکوب آشوب‌هایی که آغاز شده بود مخالفتی صورت نگرفت و در نتیجه در اوائل بهار ۱۳۲۱ مقامات دولتی توانستند «... به جلوگیری بپردازند. این بود [که] با دستور استانداری، اداره شهربانی آن روزنامه - [روزنامه *آذربایجان*] - را توقیف کرد و اداره‌اش را به هم زد. حاجی میرزا علی شبستری مدیر آن به عنوان نشر اکاذیب مورد تعقیب قرار ... گرفت و ... آن کمیته کرد و آسوری که به همدستی اینها بر پا شده بود، برای آذربایجان استقلال می‌خواست و اعضای آن شبها به خانه مردم رفته و با نشان دادن طپانچه پول می‌طلبیدند به هم خورد و شهربانی کسانی را از سردستگان ایشان دستگیر ساخته و از شهر بیرون کرد...»^{۵۷}

اگر چه با خاتمه یافتن این دور از غائله آذربایجان، کسروی از آن خوشحال بود که در این پیشامد «... وظیفه خود را انجام داده و با هر صدمه‌ای بود همشهریان خود را از آن راه گرفتاری و گمراهی که افتاده بودند باز آورده ...» است^{۵۸} ولی همانگونه که در همان ایام در مقاله‌ای تحت عنوان «بار دیگر درباره آذربایجان» نوشت هنوز از بابت تحولات آتی آن حوزه نگرانی‌هایی داشت: «... حوادث شش ماهه نشان داد که در آن سرزمین چه کسان پست نهاد و نامردی خوابیده‌اند و به اندک آشوبی به پا برخاسته، به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنه‌اند توانند پرداخت. پس باید در برابر آنها یک دسته از مردان علاقمند و با خرد جدا گردند و اندیشه و آرزو یکی گردانند و برای ایستادگی در جلو سختی‌ها آماده باشند.»^{۵۹}

کسروی به روشنی می‌دید که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و] در این هنگام بر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه از آینده بیمناک

بود و خود را آماده گردانید...» و بر این نکته نیز آگاه بود که در یک چنین وضعیتی «گام نخست این آمادگی همدستی با یکدیگر است...»^{۶۰} ولی گردش روزگار در جهت این «همدستی با یکدیگر»، یا لافل نوع خاصی از آن که مورد نظر کسروی بود پیش نرفت.

در راه تفرقه

او در همان مراحل نخست کار، در مقاله‌ای که در آبان ۱۳۲۰ منتشر کرد خردمندانه‌ترین راه و «گام نخست» را در آن دید که «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را ببندیشیم و با هم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم. این گام نخست ما باشد و پس از آن آینده کشور را به دیده گرفته و یک راهی برای پیشرفت آن باز نماییم...»^{۶۱} به تدریج و با پیش‌آمد تحولات و رخداد‌های بعدی نیز این نیازمندی‌ها و دردها صورتی به مراتب ملموس و مشخص‌تر از پیش یافتند، به گونه‌ای که او در اوائل بهار ۱۳۲۱ در اشاره به طرح مباحثی چون زبان و غیره در آذربایجان، تصریح کرد که «... امروز ما را کارهای مهم‌تر دیگری هست. زیرا از یکسو باید کشور را ایمن گردانیم و از تنگی خوار و بار و از گرسنگی که هر یکی جداگانه ما را تهدید می‌کند خود را نگهداریم. از سوی دیگر امروز باید از سراسر ایران یک علاقه سختی به یگانگی کشور و یک حس دلبستگی کامل به ایران و ایرانیگری نشان داده شود...» و بر این اساس تأکید کرد که در یک چنین وضعیتی «... هیچ با خرد بی‌غرضی این نخواهد کرد که این موضوع‌ها را به این اهمیت فراموش کند و در بند آن باشد که درس‌ها در آذربایجان به ترکی گردد...»^{۶۲}.

پرچم نیز از بدو انتشار، کم و بیش با در نظر داشتن یک چنین اولویت‌هایی حرکت می‌کرد. و بیشتر درگیر طرح مسائل مهم مملکتی بود و یافتن راه‌هایی برای حل و فصل آن‌ها. ولی کسروی فقط کسروی پرچم نبود، کسروی پیمان هم بود که از سال ۱۳۱۲ با هدف پرداختن به «... مباحث دینی و فلسفی و سیاسی و اقتصادی و ادبی و به طور کلی تمام مسائل مبتلا به جامعه ایران...» شروع به انتشار کرد^{۶۳} ولی از آنجایی که با توجه به فضای حاکم بر دوره رضاشاهی و خفقان سیاسی وقت بسیاری از مباحث امکان طرح و بحثی جدی را نداشتند، اصل کار او به انتقادهای تندی از یک رشته باورهای اجتماعی و مذهبی - «... تفرقه و خرافات و انحطاط شعر و فلسفه...» - محدود شد و در این راه «... با بسیاری از عقاید مقبول زمانه در افتاد...»^{۶۴}.

اگر چه در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ پیمان به تدریج از انتشار بازماند و از میزان این نوع خاص از دلمشغولی‌های کسروی کاسته شد ولی پاره‌ای از مطالب همان چند شماره بعدی پیمان به

انضمام پاره‌ای از فعالیت‌ها و مراسم مجامع هوادار او - پاک‌دینان و آزادگان - باعث گردید تا آنچه را آن روز کسروی کارهای مهمتری می‌دانست تحت‌الشعاع قرار دهد.

این جنگ و رویارویی در یکم دی ماه ۱۳۲۱ به نقطه اوج خود رسید. چند سالی بود که کسروی و هوادارانش در اول دی ماه هر سال مراسمی بر پا داشته و کتاب‌هایی را که «سرچشمه بدبختی‌ها» و «ریشه بدآموزی‌ها» تلقی می‌کردند، می‌سوزاندند. اگر چه در این مراسم بیشتر دواوین شعرائی چون حافظ و سعدی ... طعمه آتش می‌شد که به ادعای کسروی و هوادارانش «خراباتی-گری» را ترویج می‌کردند ولی از امحاء مباحث مربوط به اعتقادات مذهبی نیز ابا نداشتند.^{۶۵}

در یکم دی ماه ۱۳۲۱، در آستانه برگزاری مجدد این مراسم، در حالی که به دلیل پیشامد غائله ۱۷ آذر اوضاع سیاسی پایتخت متشنج بود و کابینه قوام‌السلطنه متزلزل، مأموران شهربانی با استناد به مقررات حکومت نظامی به منزل کسروی ریخته و او را با تعدادی از همراهانش بازداشت کردند. اگر چه او و تنی چند از همراهانش چند روز بعد رها شدند^{۶۶} ولی این واقعه و تحولات حاصل از آن فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کسروی را به کلی دگرگون ساخت. مهم‌ترین تغییری که حاصل شد تعطیل شدن پرچم بود. پرچم که همانند بسیاری از دیگر نشریات تهران در خلال بحران ۱۷ آذر تعطیل شد، بر خلاف بسیاری از این جراید و نشریات، دیگر امکان انتشار نیافت.^{۶۷} تعطیل شدن پرچم فقط از دست رفتن یک تریبون نبود - کسروی برای ترویج آراء خود راه‌ها و نشریاتی دیگری جست - مهم‌ترین تأثیر این واقعه، گسسته شدن بیش از پیش پیوندهای او بود با تحولات روز کشور.

از این مرحله به بعد و متأسفانه با تندی و لجاجتی فزاینده، در جنگ با هفتاد و دو ملت گام در راهی نهاد که نه فقط با اصولی چون «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را ببندیشیم...» تا «... باهم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم...» توافق نداشت، بلکه در نهایت نیز جز مرگ و نیستی برای او، و از دست رفتن چهره‌ای ارزشمند و توانا برای ایران و ایرانی‌گری نتیجه-ای به دنبال نیاورد.^{۶۸}

روزهای بد ایران

ولی این پایان کار نبود، یا لاف‌زن نبود. با نزدیک شدن جنگ دوم جهانی به مراحل پایانی - اش و فراهم آمدن یک رویارویی دیگر بین قدرت‌های جهانی - جنگ سرد - پیش‌بینی و هشدار کسروی در اردیبهشت ۱۳۲۱ درست از آب درآمد. دیدیم که او چگونه در یکی از آخرین نوشته-هایش در مورد آذربایجان خاطر نشان کرده بود که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و]

در این هنگام پر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه بیمناک بود و خود را آماده گردانید...» و در پاییز ۱۳۲۴ برخلاف پاییز و زمستان ۱۳۲۰ که هنوز تکلیف جنگ روشن نبود و نیروهای محور دست بالا را داشتند، اینک اتحاد شوروی جنگ را برده و در فکر توسعه دامنه نفوذ و متصرفاتش بود. این توسعه‌طلبی - همان‌گونه که می‌دانیم - در ایران نخست به صورت تقاضای امتیاز نفت شمال متجلی شد و به دنبال بی‌نتیجه ماندن این تلاش، مقامات مسکو حرکتی را که در شش ماه نخست اشغال ایران در آذربایجان بر پا داشتند و بنا به اقتضای وقت، به حال خود رها کرده بودند از نو به جریان انداختند و با استفاده از همان عوامل و عناصر درگیر در رخدادهای آن دوره، فرقه دموکرات آذربایجان را بر پا کردند و بدین ترتیب پرده اول نمایشی را بالا بردند که پیش پرده آن در پاییز و زمستان ۱۳۲۰ اجرا شده بود.^{۶۹}

کسروی که خود از همان مراحل اولیه طرح این‌گونه مباحث در ایران، یعنی از سال‌های پایانی جنگ اول جهانی و پنج - شش سال بعد از آن در این عرصه پای نهاده و با اقداماتی چون نگارش و نشر رساله *آذربایجان یا زبان باستان آذربایجان* (۱۳۰۴) در مقام رویارویی با مدعیات ترک‌گرایان برآمد و در سال‌های بعد نیز چه در عرصه تاریخ با آثاری چون *شهریاران گمنام* (۱۳۰۷-۸) و *تاریخ هجده ساله آذربایجان* (۱۳۱۳-۲۰) و چه در عرصه سیاست و اجتماع با مطالبی که در این زمینه در پیمان و پرچم منتشر کرد، این رشته را از کف نگذاشته بود، اینک نیز دست به کار شد؛ ولی نه به نام سید احمد کسروی که به نام و قلم «یک ایرانی».

به نظر می‌آید که به خوبی می‌دانست که در این کشاکش‌های اخیر تا چه حد از هر سو دشمنی‌هایی برانگیخته و موقعیتی را که در پی تحولات حاصل از شهریور ۱۳۲۰ کسب کرده بود، از کف داده است. احتمالاً به روشنی می‌دانست پرچمی را که در مقام یک روزنامه مهم مملکتی و از آن مهم‌تر سخنگوی آذربایجان بر پا کرده بود، در آن واپسین دوره انتشار پراکنده و ماهیانه به سطح نشریاتی تقلیل یافت مختص جدل‌های بیهوده فرقه‌ای و بر همین اساس نیز رساله مهم سرنوشت *ایران چه خواهد بود؟* را که «در موضوع پیشامد آذربایجان» بود در اواسط زمستان ۱۳۲۴ به نام «یک ایرانی» منتشر کرد و نه به نام بحث‌انگیز سید احمد کسروی.

او که هیچ‌گاه آرزو نداشت که «... در جریانات سیاسی با بهتر بگویم در کشاکش‌های احزاب دخالت...» کند و «... آن را شایسته خود و خود را شایسته آن...» نمی‌دانست حال که «... برای ایران روز بدی پیش آمده بود، روز بسیار بدی...» به این نتیجه رسید که دیگر «... جای خاموش نیست [و] با این پیشامدها نمی‌توان گوشه‌ای گرفت و ... چشم به راه حوادث دوخت...»^{۷۰}

در واقع پیشامد واقعه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مخاطراتی که از این بابت ایران را تهدید می‌کرد کل فعالیت‌های او را تحت‌الشعاع خود قرار داد. کما این که هنگامی که در اوائل شهریور ۱۳۲۴ قصد داشت با دعوت از مدیران مطبوعات «... درباره رفتار دولت با جمعیت ما ...» و استیضاح پیرامون گرفتاری‌هایی که دولت برای آنها پیش آورده بود نشستی برگزار کند ولی به رغم صدور دعوتنامه و چاپ بیانیه‌ای که قرار بود منتشر شود «... چون در آن میان در تبریز و مشهد و دیگر جاها جنبش‌هایی پدید آمده و در تهران نگرانی‌هایی رخداد...» از تشکیل این جلسه صرف‌نظر کرد.^{۷۱} و از آن پس تا چهار ماه بعد که به دست فدائیان اسلام از پای درآمد چیزی ننوشت جز برای ایران و آذربایجان.

اتفاقی که افتاده بود و تا بدین حد موجب نگرانی کسروی گشت روشن بود: «... دموکرات‌ها برای آذربایجان استقلال داخلی خواسته‌اند و خود اسلحه به دست گرفته و از بودن ارتش شوروی در آذربایجان استفاده کرده، به مقصود خود با زور پیشرفت داده‌اند...»^{۷۲} این نیز روشن بود که این ماجرا «... موافق سیاست دولت شوروی بوده و با نظر آن دولت انجام گرفته...» است و «...دلیلش گذشته از همه چیز تحسین و تصویبست که رادیوی مسکو و روزنامه‌های شوروی درباره آن خیزش می‌نمایند. آن گاه چنان که دیدیم از قوای دولت جلو گرفتند و به آذربایجان راه ندادند ... [و]... نتیجه کار به اینجا رسیده [بود که] دموکرات‌ها با اسلحه قیام کرده، آذربایجان را از ایران جدا ساخته‌اند، دولت خواسته اقدامی کند و روس‌ها جلو گرفته‌اند، انگلیس و آمریکا دخالت کرده‌اند و قضیه در فهرست اختلافات دولت‌ها جا گرفته...» است.^{۷۳}

انگیزه‌های خارجی، عوامل داخلی

در مواجهه با این بحران و شناسایی علل و موجبات پدید آمدن این مسئله، کسروی در همان بدو کار اعلان داشت که نمی‌خواهد به موضوع قدرت‌های بزرگ بپردازد: «... من دولت‌های انگلیس و روس را به کنار می‌گذارم زیرا آنها هر یکی دولت بزرگیست و برای نگهداری خود سیاست بسیار دامن‌داری را دنبال می‌کند و ما از آنها گله نتوانیم داشت که چرا فلان نظر را درباره کشور ما داشته‌اند یا چرا فلان تصمیم را گرفته‌اند...»^{۷۴}

بر اساس یک چنین تحلیل - یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم - تنها وجهی که می‌توانست مورد بحث قرار گیرد، وجه داخلی کار بود: «... این آتش که در ایران افروخته شده و نزدیک به زبان کشیدنست، ما باید منشأ آن را دسته‌بندی‌ها و کشاکش‌های داخلی ایرانی بدانیم و از آنها گله‌مند باشیم...»^{۷۵}

در توضیح دلایل اتخاذ این تصمیم علل مختلفی را می‌توان برشمرد؛ مثلاً می‌توان گفت که در آن ایام هنوز نقش تعیین‌کننده مقامات امنیتی و اطلاعاتی شوروی در این ماجرا روشن نبود و امروزه تنها پس از فروپاشی اتحاد شوروی و انتشار اسناد ذی‌ربط است که ابعاد گسترده این امر روشن شده است و یا خاطر نشان ساخت که با توجه به حضور نظامی متفقین، امکان طرح و بحث این مقوله وجود نداشت. کما این که محدود نشریاتی چون هور و وظیفه نیز که وارد این بحث شدند و در مواردی چند با ذکر مشخصات دقیق، فعالیت‌های عوامل امنیتی و اطلاعاتی مزبور را افشاء کردند به نحوی جدی و سریع سرکوب شدند.

به هر حال این رویکرد، یعنی فرض گرفتن یک منشاء داخلی بر این امر که بیشتر با مصلحت روزگار انطباق داشت تا واقعیت امر به اساس نگاهی تبدیل شد که کسروی در شناسایی علل پیشامد این بحران و همچنین یافتن راه‌هایی برای حل و فصلش اتخاذ کرد.

اگر چه همانگونه که اشاره شد کسروی اصولاً قصد نداشت ابعاد خارجی این قضیه را به بحث بگذارد ولی به هر حال از پرداختن به جوانبی از این امر - ولو به صورت سربسته و مجمل - گریزی نبود. کما این که خود او در اشاره به واکنش دولت حکیمی در قبال ماجرای تشکیل فرقهٔ دموکرات و جدایی عملی آنها از ایران نوشت «... با آن موقعیتی که ایران در کشاکش‌های سیاسی انگلیس و شوروی دارد دولت نمی‌توانست به خاموشی گراید... بایستی اقدامی کند و چاره‌ای اندیشد، و چون روس‌ها جلو آزادی اقدام را می‌گیرند ناچار بود که از دولت‌های انگلیس و آمریکا میانجیگری طلبد - چنان که طلبید - [و] اگر دولت ایران هم نمی‌خواست آنها خود می‌خواستند میانجیگری کنند و دخالت نمایند - چنانکه نموده‌اند».^{۷۶}

کسروی با مصوبهٔ مجلس مبنی بر تعویق انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی به یک ماه بعد از تخلیه خاک ایران از قوای بیگانه که به جوانب خارجی این مقوله ارتباط داشت نیز موافق بود و می‌دانست «... که با بودن بیگانگان در ایران انتخابات خالی از اشکال نخواهد بود [و] پیداست که هر دو طرف دخالت خواهند کرد و هر یک خواهد کوشید هواداران سیاست خود را به نمایندگی رساند...».^{۷۷} اشارهٔ بعدی او به یک «خطای بزرگ» در این پیشامد که عبارت بود از دخالت دادن به «سیاست بیگانه ... در این قضایا» نیز بر همین امر ناظر بود.^{۷۸}

ولی سربسته و مجمل نگهداشتن این موضوع در نهایت به طرح سئوال‌های بی‌موردی نیز منجر می‌گردید. مثلاً کسروی در ادامهٔ همین بحث پرسید «... دموکرات‌ها درخواست‌هاشان بجا یا نابجا - چرا آن نکردند که صبر کنند تا ارتش‌های بیگانه از این کشور بیرون روند و آنگاه هر کاری که می‌خواهند بکنند؟...»^{۷۹} که سئوال بی‌جایی بود، زیرا اگر خاستگاه اصلی و منشاء کل این قضایا - حتی -

الامکان - به بحث گذاشته شده بود، به صراحت روشن می‌بود که اصولاً طرح و بیان این خواسته‌ها به حضور ارتش‌های بیگانه در این کشور ارتباط دارد و پدیده قائم بالذاتی نبود که در یک چنین چارچوبی مورد بحث قرار گیرد.

به هر حال - بجا یا نابجا - کسروی تأکید اصلی نگاه خود را بر ابعاد داخلی کار نهاد و در عین انتقاد از عملکرد غیرمستولانه نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در این ایام و سیاست‌های کابینه‌هایی چون کابینه صدرالاشراف^{۸۰}، صریحاً اعلان داشت که «... همه می‌دانیم که این گرفتاری را برای ما کشاکش حزب توده و آقای سید ضیاءالدین طباطبایی پدید آورده، این بدبختی را آنها تدارک دیده‌اند...»^{۸۱} در پی یک چنین موضع‌گیری تند و صریحی نیز طبیعتاً بخش مهمی از رساله سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ را به نقد مواضع و عملکرد این دو جناح اختصاص داد. اگر چه در این بحث و جدل از انتقاد نسبت به محافظه‌کاری و سنت‌گرایی هواداران سیدضیاءالدین طباطبایی غفلت نشد^{۸۲} ولی روی سخن او بیشتر با گروه‌های چپ بود که به نظر می‌آید با توجه به علائق مشترکی چون نواندیشی و لزوم اصلاحات کسروی بیشتر با آنها همدل بود و آنان را مخاطب خود می‌شناخت تا گروه دیگر. و در آن میان نیز کمتر حزب توده - زیرا «... این حزب از روی احتیاجات ایران تشکیل نگردیده...» بود^{۸۳} - و بیشتر گرایش‌هایی از نوع گروه‌های فعال در اطراف جرایدی چون *داریا* و *ایران ما* و ... *نجات ایران*.^{۸۴} کسروی این نشریات را دوست داشت زیرا «... زبان به دشنام و بدگویی نمی‌آلایند...» و «... گذشته از آن که پر مغزند، به ایرانیان طرز چیز نویسی یاد می‌دهند...»^{۸۵} ولی با این حال و به رغم تمامی این همدلی‌ها چون از بدو کار «... هواداری آشکار با حزب دموکرات کرده‌اند، در مسئولیت آنها شریک می‌باشند [و] بسیار بجاست که به این پرسش‌های ما پاسخ دهند...»^{۸۶}

پرسش‌هایی که کسروی مطرح کرد، پرسش‌هایی اساسی بودند که تقریباً کل عملکرد گروه‌های چپ را در خلال شکل‌گیری این بحران زیر سؤال می‌برد. برای مثال از روزنامه *داریا* سخن به میان آورد که از روزنامه‌های چپ بود و از «... روز نخست با دعاوی حزب دموکرات [آذربایجان] و با رفتار آنها همراهی نشان داد و هنوز هم می‌دهد و از فیروزی آنها شادمانی می‌نماید [ولی] در همان حال در این چند روزه گفتاری زیر عنوان «استقلال ایران در خطر است» نوشته و از رفتن استقلال این کشور اظهار بیم و نگرانی نموده...» است. کسروی نمی‌توانست درک کند که «... این دو حس در یک کالبد چگونه با هم سازگار است؟! نمی‌دانم کسی که از رفتن استقلال کشور می‌ترسد چگونه با پیشامدهای آذربایجان همراهی می‌نماید؟!»^{۸۷} و این در حالی بود که همین *داریا* سال گذشته که در چارچوبی دیگر «... روزنامه‌های ترکیه سخن از ترک بودن آذربایجانیان می‌راندند و این روزنامه به آنها پاسخ‌ها نوشت و از جمله کتاب *آذری یا زبان باستان آذربایجان* را به رخ آنها کشید...» وقتی

که فرقه دموکرات عین همین مباحث را مطرح کرد «... داریا در برابر تمسکی که دموکرات‌های آذربایجان به زبان ترکی نموده‌اند و این رفتارشان در جدا گردانیدن آذربایجان از ایران بسیار مؤثر خواهد بود به یکبار خاموشی گزیده...» است؟^{۸۸}

توضیح واضحات

کسروی در این رساله نیز همانند پاره‌ای از دیگر نوشته‌های سیاسی خود بیش از هر چیز دیگر بر لزوم اتخاذ یک رشته مواضع اصولی تأکید داشت. مدّ نظر قرار داشتن این اصول را بنیان همبستگی اجتماعی دانسته و پابندی بدان‌ها را نیز یکی از راه‌های حل و فصل بحران‌هایی از این دست. اگر چه اصولاً از طرح چنین موارد واضح و مبرهنی ناراضی بود و بر او «... بسیار دشوار می‌افتد که به چنین سخنانی می‌پردازم و چیزهای روشن و آشکاری را به رشته بیان می‌کنم...»^{۸۹} ولی با توجه به مباحثی که جریان داشت، تکرار این چیزهای روشن و آشکار لازم بود.

یکی از این موارد اصل استقلال کشور بود «... بسیار شنیده‌ام که می‌گویند استقلال چیست؟... یا می‌گویند استقلال یک خرافه سیاسیست، اگر نبود، نبوده... چه زیان دارد که ما به جمهوری‌های شوروی بپیوندیم و با آنها زندگی کنیم و از کشاکش‌ها آسوده گردیم. گاهی دیده‌ام کسانی این را درباره انگلیس می‌گویند. زندگانی آزادانه مردم انگلیس دلهاشان ربوده است و آرزو می‌کنند که به آن توده بپیوندند...»^{۹۰}

بر این اساس، کسروی نخست لازم دید با اشاره به تاریخ جهان و علل پدید آمدن «... تیره-هایی که امروز در روی زمینند و هر کدام توده‌ای شده، جداگانه زندگی می‌کنند و در نتیجه حوادث به این حال رسیده‌اند...» شمه‌ای بیان کند.^{۹۱} تأکید بر اهمیت استقلال در این کشاکش و توجه دادن بدین اصل که «... امروزه بهترین راه آنست که هر توده‌ای در کشور خود آزاد باشند و دلسوزانه به اصلاح کارها و آبادی کشورشان کوشند...» نیز از دیگر نکاتی بود که در این بحث و یادآوری کلی مورد توجه قرار گرفت.^{۹۲}

بعد از یادآوری اصولی از این دست و تصریح بر این نکته که «استقلال یک چیز خیالی نیست که بودن و نبودنش یکی باشد... استقلال آزادیست و میانه آزادی و بردگی جدایی آشکار است...». آنگاه کسروی با طرح و بحث عملکرد فرقه دموکرات در چارچوب بحث استقلال تأکید می‌کند که با در نظر داشتن یک چنین اصلی «... ما نخواهیم توانست با رفتار حزب دموکرات آذربایجان موافقت کنیم. ناچار خواهیم بود به آن با دیده دشمنی نگریم، ناچار خواهیم بود مخالفت کنیم و ایستادگی نشان دهیم...» زیرا آنها چه «... بخواهند و چه نخواهند نتیجه رفتارشان به هم خوردن استقلال ایران است. اگر با رفتار آنها موافقت شود تاریخ چند هزار ساله ایران در اینجا پایان خواهد پذیرفت...»^{۹۳}

فرقه در مجموع سه خواسته اصلی داشت: «... ۱- انجمن‌های ایالتی و ولایتی از روی قانون بر پا شود. ۲- به آذربایجان خودمختاری داده شود [و] ۳- زبان ترکی در آذربایجان زبان اداره‌ها و آموزشگاه‌ها باشد...»^{۹۴} و کسروی بخشی از سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ را به نقد و بررسی این سه خواسته اختصاص داد. تکلیف او با موضوع خودمختاری روشن بود: «... من آن را با حال کنونی ایران بسیار زیانمند می‌دانم [و] مایه به هم خوردن استقلال ایران می‌شناسم...»^{۹۵} ولی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را «... چون در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده...» بود، سودمند می‌دانست. به ویژه آنکه «... گنجاندن آن در قانون اساسی از روی پیشنهاد آزادیخواهان تبریز بوده... نمونه رشد و فهم آزادیخواهان آن روزی آذربایجانست که برای استوار ماندن رابطه استان‌ها و شهرستان‌ها با پایتخت، بودن انجمن‌هایی را در شهرها... لازم دانسته...» بودند.^{۹۶}

بخش دیگر و مهمی از این رساله به مقوله زبان ترکی و درخواست رواج آن در ادارات و مدارس می‌پرداخت که در مجموع مرور مجددی بود بر آنچه که کسروی با در نظر داشتن مضامینی چون سابقه فارسی نویسی در آذربایجان، واکنش آذربایجانی‌ها در قبال سیاست «پان-ترکیزم» ترکان عثمانی به صورت تأکید بیش از پیش کاربرد زبان فارسی در دوره کم و بیش یک ساله پرچم در سال‌های ۲۱-۱۳۲۰ به تفصیل مورد بحث قرار داده بود که پیشتر در همین بررسی نیز بدان پرداخته شد.^{۹۷} موضوعی که به عقیده کسروی در نهایت «... به آن بزرگی که نشان می‌دهند نیست و این جز دستاویزی برای مقاصد دیگر نمی‌باشد...».^{۹۸}

در چارچوب این مباحث، نکات دیگری هم مطرح شده بود که کسروی تاریخدان، آنها را نیز بی‌پاسخ نگذاشت. یکی از این مباحث «ملیت خاص» داشتن آذربایجانی‌ها بود: «... شنیدم دموکرات‌ها در روزنامه‌هاشان نوشته‌اند آذربایجان از نخست 'ملیت خاصی' داشته. اگر این سخن از آنهاست دلیل سوء نیت ایشان است. برای پیشرفت دادن به مقصود خود پا بر روی حقایق می‌گذارند، نفاق میانه آذربایجان و دیگر ایرانیان می‌اندازند...»^{۹۹} و در توضیح بیشتر چگونگی این پایداری حقایق و نفاق افکنی شمه‌ای از تحولات تاریخی ایران شدن ایران را و جایگاه آذربایجان در این تحولات.^{۱۰۰} در ادامه این بحث کسروی از پاره‌ای از دیگر نمونه‌های جعل و تحریف تاریخ معاصر آذربایجان نیز یاد کرد، از جمله آنکه هر از گاه «... روزنامه‌ها قیام شادروان شیخ محمد خیابانی را پیش کشیده چنین وانمود می‌نمایند که این پیشامد - [ماجرای فرقه] - نظیر قیام خیابانی، بلکه دنباله همان قیام است...» حال آنکه همان‌گونه که در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان نیز به تفصیل بیان داشته بود، به دو دلیل اصلاً چنین نبود: نخست آنکه «... مرحوم خیابانی ... مقصد روشنی نداشت... [و] ... ما اگر بخواهیم خوشگمانی نماییم باید بگوییم خیابانی می‌خواست نیرویی به دست آورد، و پس از آن به اصلاحاتی ... که نقشه‌ای برایش نکشیده بود بپردازد...»^{۱۰۱} و دلیل دوم - و مهم‌تر- آنکه «... در قیام خیابانی پای

سیاست بیگانه در میان نبود و بیم دحالت دولت‌ها و ... تقسیم ایران به مناطق نفوذ که نتیجه لایتنک «...» ماجرای فعلی است، نمی‌رفت، از این رو «... دو موضوع با هم یکی نیست و این پیشامد را به قضیه خیابانی قیاس نتوان کرد...»^{۱۰۲}

همانگونه که خاطر نشان گردید در این رساله تأکید اصلی کسروی نخست بر یادآوری یک رشته اصول سیاسی و تاریخی تغییرناپذیر قرار داشت و آن گاه سعی و تلاش در جهت فراهم آوردن اجماعی نسبی بر آن اساس، برای حل و فصل مسائل پیش آمده، به عقیده او اصل اول جدی گرفتن این بحث و ابراز حیات بود؛ آنکه «... از سوی توده اظهار احساسات شود، ایرانیان... نشان دهند که زنده‌اند و به کشور خود علاقمندند، استقلال کشور خود را می‌خواهند [و] نمی‌خواهند بنشینند تا دیگران درباره‌شان هر تصمیمی گرفتند گردن گزارند... سرنوشت ایران بسته به این است...»^{۱۰۳} قدم بعدی همدلی و وفاقی بود که می‌بایست بر این اساس شکل گیرد: «... غرض‌ها را کنار گذاشت و از لجاجت‌ها دست برداشت. آقا سید ضیاء، حزب توده، اکثریت و اقلیت، روزنامه‌های دست چپ و دست راست باید گذشته را حساب کنند، اهمیت غائله را به دیده گرفته و در پی چاره باشند. باید دولت‌های انگلیس و روس را به خود گذارده به مصالح کشور خود کوشند...»^{۱۰۴}



اجتناب از تعارف و پرده‌پوشی نیز هم از دیگر الزامات این رویکرد بود «... نخست کاری که باید کرد آنست که ما از رفتار دموکرات‌ها در آذربایجان ... ناخشنودی نماییم و بیزاری نشان دهیم...» زیرا «... دموکرات‌ها کشور را به یک راه بن‌بست انداخته‌اند، به یک راه... که اگر تدبیرهایی اندیشیده نشود بیرون آمدن از آن جز با جنگ و خونریزی و یا تجزیه کشور صورت نخواهد گرفت...»^{۱۰۵} هر چند که تصریح کرد این ابراز ناخشنودی و بیزاری، لزوماً به معنای ختم بحث و گفتگو نیست. کما اینکه در همین نوشته هم از این احتمال سخن به میان آورده بود که «... شاید آنها نتیجه کار خود را نمی‌دانند [و] شاید دیگران هم در این باره در اشتباه هستند... [و] در هر حال بهتر است قضیه را به گفتگو و بررسی... گذاشت.^{۱۰۶}

راه سیاست

امروزه چاره چیست؟ رساله بعدی کسروی در این زمینه، اصولاً نوشته‌ای بود در تکمیل و پیگیری مباحث و نکات مطرح شده در *سرنوشت ایران چه خواهد بود؟* گویا گفته بودند «... عیبش اینست که مختصر است. مطالب با کوتاهی بیان گردیده و اثرش کم خواهد بود...» و از این گذشته در آن رساله روشن نشده بود «... بالاخره امروز چاره چیست [و] در برابر این پیشامد چه باید کرد؟»^{۱۰۷}

اگر چه کسروی حرف اصلی خود را که اصولاً گفتاری بود مبتنی بر یک دانش گسترده از تاریخ آذربایجان در همان رساله *سرنوشت ایران...* بیان داشته و اصول و خط فاصل‌هایی را که می‌بایست مدنظر قرار داد، توصیف کرد، ولی *امروز چاره چیست؟* او نیز از جهاتی دیگر درخور توجه بود.

یکی از مهمترین جوانب این رساله که ظاهراً در واپسین روزهای کابینه حکیم‌الملک - اواخر دی ۱۳۲۴ - نوشته شد، نرمش و انعطاف نسبی آن است. کسروی اصولگرا و ستیزه‌جو کماکان در جهت فاصله گرفتن از کسروی غلاظ و شداد پیشین حرکت می‌کرد. این رساله نیز همانند *سرنوشت ایران چه خواهد بود؟* بدون ذکر نام نویسنده منتشر شد و لحن و زبان آن هم به نحوی آشکار، صورتی متعارف داشت. نه فقط لغات و واژه‌های نامانوس «زبان پاک» آن کم و اندک بود بلکه از نقل سخنان حضرت علی (ع) و امثال عربی نیز رویگردان نبود.^{۱۰۸} به نظر می‌آید که کسروی واقعاً بر این باور بود که با توجه به دردمندی که گریبانگیر ایران شده است، دیگر جای لجاج و عناد نیست. در این رساله نیز چارچوب کلی بحث کسروی بر همان روال سابق بود یعنی تأکید بر ابعاد داخلی این ماجرا، هر چند به نحوی به مراتب «معتدلتر» و «مصلحت بینانه‌تر» از پیش؛ اگر در *سرنوشت ایران چه خواهد بود؟* ولو به نحوی مختصر و گذرا به نقش اتحاد شوروی در این قضیه اشاره‌ای شد، این بار آن هم نبود: «... همه می‌دانیم دولت شوروی بیرق‌دار آزادیست. باز همه می-

دانیم که دولت شوروی طمعی به خاک ما ندارد. امروز پرده از روی کارها برداشته شده و همه می- دانیم که دولت شوروی از رفتاری که وزیرای ایران - [کابینه حکیمی] - داشته‌اند رنجیده است... آن دولت - [شوروی] - پروای آینده می‌کند و می‌خواهد ایران کانون توطئه‌ای به ضد او نباشد...^{۱۰۹} و به همین جهت نیز در باب لزوم یا عدم لزوم طرح دعوا بر ضد مداخلات شوروی در سازمان ملل نیز هنوز نمی‌دانست «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟^{۱۱۰} به ویژه آنکه دولت شوروی بر اساس پیمان‌هایی که قبلاً با ایران منعقد کرده بود می‌بایست «... تا دوم مارس [۱۱ اسفند] همچون دیگران ارتش خود را از ایران بیرون برد و هنوز دوم مارس نرسیده که ما بدانیم ارتش خود را نمی- برد و پیمان‌ها را نادیده می‌انگارد...»^{۱۱۱}

در این رویکرد جدید نگاه کسروی نسبت به عناصر و عوامل دولت شوروی نیز تعدیل شد؛ کسانی که وی در اوائل اردیبهشت ۱۳۲۱ از آنها به عنوان «کسان پست و نامردی» یاد کرد که در آذربایجان خوابیده و منتظر «اندک آشوبی» هستند که مجدداً «... به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنانه...» بپردازند^{۱۱۲} اینک در این گفتار به افرادی تبدیل شدند که «... از جرگه آزادی‌خواهان بوده‌اند و دارای فهم و اندیشه‌اند. ما بسیاری از آنها را می‌شناسیم؛ جعفر پیشه‌وری، رضا رسولی، غلامرضای الهامی کسانی نیستند که معنی مسئولیت وجدانی و تاریخی را ندانند. کسانی نیستند که به کشور خود دانسته و فهمیده خیانت کنند...»^{۱۱۳} «... آنها که بیگانه نیستند و از خود مایند [و] بی‌گمان بیشتر آنها اندیشه‌های میهن‌خواهانه در دل می‌دارند و به نام نیکی به ایران به آن کوشش و جنبش برخاسته‌اند. در میان آنها کسانی هستند که در راه آزادی‌خواهی به زندان افتاده و شکنجه دیده‌اند. همان پیشه‌وری تا چند هفته پیش در تهران بود. روزنامه می‌نوشت، به کشور دلسوزی می‌نمود، در نبرد با خرافات آوازه به آواز ما می‌انداخت چگونه گویم خائن گشته، چگونه گویم از ایران رو گردانده...» است؟^{۱۱۴} و به همین جهت بر این باور بود که باید «... با دموکرات‌های آذربایجان تا می‌توان از راه گفتگو درآمد. باید منطق و دلیل را پیش کشید. باید دید چه می‌گویند و به حرف‌های ما چه پاسخ می‌دهند...» و متعاقباً بخشی از این رساله را نیز «باید با دموکرات‌ها از راه منطق درآمد» نام نهاد.^{۱۱۵}

این رویکرد با فضای جدیدی که در یک چارچوب کلی‌تر در عرصه تحولات سیاسی ایران در حال برآمدن بود نیز همراه و همسو بود؛ فضایی که با تشکیل کابینه قوام‌السلطنه در اوائل بهمن همان سال و شکل‌گیری خط مشی سیاسی او برای حل و فصل بحران آذربایجان تبلوری ملموس و مشخص یافت.

قوام‌السلطنه و در مجموع طیف وسیعی از دیگر نیروهای سیاسی ایران در آن مقطع نیز همانند کسروی در عین حال که بر حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران تأکید داشتند - «... ما از آذربایجان نخواهیم گذشت، از استقلال و تمامیت ایران چشم نخواهیم پوشید...» - و این را هم می‌دانستند که

«... اگر به آذربایجان استقلال داخلی داده شود شیرازه ایران از هم خواهد گسیخت...»^{۱۱۶} ولی مصلحت آن دیدند که «... با آنها از راه گفتگو پیش آییم... فرصت داشته بگوییم و بشنویم، بینیم آنها با دیگران در آذربایجان چه می‌گویند و پاسخ ما را چه می‌دهند...»^{۱۱۷}

راهی که دولت قوام السلطنه در پیش گرفت نیز بر این اساس قرار داشت؛ ولی از آنجایی که او سیاستمدار دانا و توانایی بود کار خود را فقط بدین اساس محدود و منحصر نکردانید، اساس‌های دیگری را که می‌شد و می‌بایست مدنظر قرار داد نیز ملحوظ داشت. مثلاً در مقابل گزینه‌هایی چون تأکید بر مصالحه و مذاکره با دولت شوروی و برکشیدگانش در آذربایجان از یکسو یا طرح دعوا در سازمان ملل از سوی دیگر دچار تردید نشد که «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟ هر دوی این گزینه‌ها را به کاربرد و کسروی منصف نیز در آخرین مطلبی که فرصت یافت در ادامه دیگر نوشته‌هایش در این زمینه بنویسد، ظرافت کار را گرفت.

کتابچه از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟ اگر چه نوشته‌ای بود در باب یکی از دلمشغولی‌های دیرین کسروی در مورد کم و کیف یک نظم مطلوب بین‌المللی و پایان دادن به جنگ و خونریزی میان آدمیان ولی بخش دومی داشت که تحت عنوان «ایران از دادخواهی خود چه نتیجه تواند گرفت؟» تماماً به مسئله آذربایجان مربوط می‌شد. در این بخش کسروی ضمن ارائه شرحی کوتاه و گویا از رخداد‌های پرشتاب آذربایجان از پاییز تا زمستان ۱۳۲۴ از بیم و امید خود هم سخن گفت.^{۱۱۸}

از حوادث پاییز گذشته در آذربایجان نوشت که در خلال آن «... دسته‌ای به نام دموکرات سر برافراشتند و تفنگ و سرنیزه به دست گرفته برای آذربایجان یک حکومت محلی بنیاد گزاردند و با عده‌های دولتی که در شهرهای آذربایجان بودند به جنگ پرداختند و دسته به دسته آنها را زیر دست گردانیده یا به تهران بازگشت دادند...» و همچنین آنکه در ماه آبان که «... دولت خواست عده‌ای آراسته و آماده به آن جا فرستد که یشتیان نیروهای محلی باشد... کارکنان شوروی ... خرسندی ننموده و نگذارند تا عده فرستاده شده از شریف آباد که دو فرسخی قزوینست به آن سو بگذرند...» آن هم در حالی که «... دولت ایران از پیش نظر خود را به سفارت آگاهی داده و به هر حال حق داشت که به آذربایجان که بخشی از خاک ایران بوده و هست ارتش فرستد...»^{۱۱۹} آنگاه از اعتراض دولت ایران نسبت به این رفتار سخن گفت و بهانه‌های شوروی در توجیه این اقدام که «... چون نتیجه رفتن این عده‌ها جنگ و خونریزی در آذربایجان خواهد بود و در آن حال دولت شوروی هم ناچار است به شماره ارتش خود در آنجا بیافزاید از این رو صلاح ندانسته و موافقت ننموده...»^{۱۲۰} است.

در پی این ماجرا در اواخر آذر اوایل دی ماه بود که وزیرای خارجه سه قدرت متفق شوروی، بریتانیا و ایالات متحده در مسکو گرد آمدند و چون «... گمان بسیار می‌رفت که پیشامد [مزبور] در

آن کنفرانس به گفتگو گزارده شده، تصمیم گرفته گردد... حکیمی نخست وزیر وقت از دولت شوروی موافقت خواست که خودش به مسکو رود که هم در آن گفتگوها در کنفرانس حاضر باشد و هم با سررشته داران شوروی از نزدیک ... موضوع را به گفتگو گذارد...» که این تلاش نیز به نتیجه نرسید.^{۱۲۱} نه فقط در این باب تصمیمی اتخاذ نشد و با درخواست سفر حکیمی موافقت نگردید، بلکه تشکیل یک کمیسیون سه جانبه‌ای پیشنهاد شد که به ایران بیاید «... و از نزدیک حال آذربایجان و دیگر جاها را ببینند و چون در آن پیشنهاد جمله‌هایی گنجانده شده [بود] که معنایش نظارت کمیسیون به کارهای ایران... بود مردم از آن سخت رنجیدند و روزنامه‌ها و دارالشورا به آواز درآمدند و دولت ناگزیر شد آن را رد کند.»^{۱۲۲}

در این هنگام که تقریباً مقارن بود با تاریخ انتشار رسالهٔ پیشین کسروی - /امروز چاره چیست؟ - «... در ایران عقیده‌ها به دوگونه بود: یکی آنکه با دولت شوروی گفتگو یکسره دنبال کرده شود ... کابینه [حکیمی] کناره جوید و نخست وزیر دیگری روی کار آید...» و «... دیگری اینکه چون در آن روزها نشست نخست مجمع عمومی سازمان ملل متفق در لندن گشایش خواستی یافت... دولت ایران ... به آن سازمان شکایت کند و داد خواهد.»^{۱۲۳}

در حالی که بحث و مجادله در باب این گزینه‌ها ادامه داشت «... خوشبختانه چنان پیش آمد که هر دو عقیده به کار بسته شد و ایران توانست از مزایای هر دوی آنها استفاده کند. به این معنی حکیمی ... عقیدهٔ دوم را پذیرفت و با دستور او روز بیست و ششم دیمه آقای تقی‌زاده رئیس نمایندگان ایران در سازمان ملل متفق در نشست مجمع عمومی گفتار درازی راند که در آن حال ایران را باز نمود...»^{۱۲۴} و از آن سوی نیز در ایران در «... روز یکم بهمن کابینه حکیمی که در مجلس زمینه‌ای نداشت ناچاری کناره جست و پس از او مجلسیان به آقای قوام رأی دادند... و این مرد با پختگی بسیار آغاز به کار کرده، بر خلاف انتظار کسان بسیاری شکایت دولت ایران را از شورای امنیت پس نگرفت لیکن در همان حال به نمایندگان دستور فرستاد که چه در لندن و چه در مسکو با نمایندگان و سررشته‌داران دولت شوروی گفتگوی یکسره آغاز یابد ... [که] ... نتیجه‌های نیکی داشت زیرا از یکسو رشته روابط ایران را با شوروی که تیره شده در حال گسیختن بود شُل‌تر گردانیده، بیم جنگ را دورتر ساخت، از سوی دیگر در درون ایران از فزونی روز افزون به هم خوردگی‌ها جلو گرفت...»^{۱۲۵}

کسروی در پایان دور اول رویارویی‌اش با تلاش‌های جدایی‌خواهانه در آذربایجان، در تابستان ۱۳۲۱ وعده داده بود که در مصاف بعدی «... یک بار دیگری [که] هنگامش خواهد رسید... به یاری خدا ... وظیفهٔ خود را که سنگین‌تر و مهم‌تر [نیز] خواهد بود، به انجام رساند...» و به هنگام این پیشامد نیز با آنکه دستش بسته بود و گرفتار هزار و یک جدل بیهوده و طاقت‌فرسا، ولی به وعدهٔ خود وفا کرد. از بدو شروع مجدد این ماجرا تا چهار ماه بعد که عمری بر او باقی بود با انتشار

رسائلی چون سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ امروز راه چاره چیست؟ و از سازمان ملل چه نتیجه تواند بود؟ با تمام وجود در این راه گام نهاد و درگیری او در این رویارویی و مبارزه به حدی بود که حتی در همان روزهای اول کشته شدند در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ از آن سخن به میان آمد که «... قاتلین سید احمد کسروی از تروریست‌های [فرقه] دموکرات آذربایجان بوده‌اند...» و علت این ترور هم مخالفت جدی او با فرقه دموکرات. به گزارش روزنامه نیروی ملی او «... در تبریز هم عده‌ای طرفدار داشته که در آنجا به دستور او تشکیلاتی داده بودند و در تهران با او مراوده داشته و به طور پنهان مبارزه می‌کردند. اخیراً دموکرات‌ها تشکیلات او را کشف و چند نفر مأمور قتل او نموده و به تهران فرستاده بودند... و دلیل آنکه هنوز مأمورین دولت درباره دو نفری که در روز مزبور تیرخورده و بلافاصله به نام قاتلین کسروی و حدادیور [منشی او] دستگیر شده‌اند، در جرم آنها مردد می‌باشند همین است...»^{۱۲۶} ولی از آنجایی که این واقعه نیز مانند پاره‌ای از دیگر اقدامات فدائیان اسلام مورد رسیدگی جدی قرار نگرفت، پرسش‌هایی از این دست نیز بی‌پاسخ ماند.

اگر چه کسروی آنقدر زنده نماند که پایان کار را ببیند و نحوه حل و فصل بحران آذربایجان هم از برخی جهات بدان صورت آرمانی که او در نظر داشت، مثلاً از طریق ایجاد گروهی که «... با یک راه ایران‌خواهانه روشن و پایداری با به میان گزارند و رشته کارها را به دست گیرند...»^{۱۲۷} پیش نرفت و در نهایت کل این ماجرا بدون تحقق بیش‌شرط‌هایی چون حدوث یک انقلاب معنوی و بر پا شدن یک جنبش اصلاح‌طلبانه، با تمهیداتی خودمانی مانند تشکیل همان کابینه‌های ائتلافی‌ای که سید احمد کسروی بی‌جهت معتقد بود از آن جز «... کشاکش و زد و خورد وزیران با یکدیگر ... نتیجه‌ای چشم نتوان داشت...»^{۱۲۸} حل و فصل شد ولی از این جزئیات گذشته مسئله در اصل با حفظ همان اساس و اصولی خاتمه یافت که او از همان بدو کار یعنی از پاییز ۱۳۲۰ در نظر داشت و در راه آنها نوشت و مبارزه کرد یعنی با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران.

یادداشت‌ها:

گفتگو ۱۰

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

David Nissaman, *The Soviet Union and Iranian Azarbaijan: The Use of Nationalism for Political Penetration*, Boulder, Colo. Westview, 1987

و برای ترجمه قسمت مربوط به این بحث:

دیوید نیسمن «ارتش سرخ و چگونگی ابداع آذربایجان جنوبی» فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، ش ۳۳، خرداد ۱۳۸۱، صص ۳۷-۴۵

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به جمیل حسینی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان (به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی) ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳، صص ۲۵-۱۵

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، *زندگانی من*، تهران: انتشارات بنیاد بی‌تا؛ و همچنین حجت‌الله اصیل، *سیری در اندیشه‌های سیاسی کسروی*، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶
۴. کسروی «از چه راهی باید رفت؟»، *پیمان*، س ۷، ش ۵، آبان ۱۳۲۰، ص ۳۲۷
۵. همان
۶. همان، صص ۳۳۷-۳۸
۷. همان، ۳۳۸
۸. همان ۳۳۹-۴۰
- برای بحث عبدالله مستوفی همچنین بنگرید به مهندس ناصح ناطق «کتاب مستوفی و آذربایجان» ضمیمه مجله *یغما*، س ۱۸، ش ۶-۱۰، شهریور - دی ۱۳۴۴
۹. کسروی «از چه راهی باید رفت» همان، صص ۳۳۸-۳۹
۱۰. همان، ص ۳۳۹
۱۱. کسروی «درباره آذربایجان» به نقل از *پیمان*، که این رشته مقالات را به دلیل نایابی شماره‌های اول برچم مجدداً منتشر کرد؛ س ۷، ش ۸، فروردین ۱۳۲۱، ص ۴۷۴
۱۲. همان، ص ۴۷۴
۱۳. همان، ص ۴۷۶
۱۴. همان
۱۵. همان، ص ۴۷۷
۱۶. همان ص ۴۷۸
۱۷. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کسروی، *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، ج ۲، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۷۴۹
۱۸. کسروی، «درباره آذربایجان»، همان، ص ۴۷۸
۱۹. همان
۲۰. همان، ص ۴۸۱
۲۱. همان، ص ۴۸۲
۲۲. همان، ص ۴۸۳
۲۳. همان، ص ۴۸۰
۲۴. همان، صص ۴۸۷-۸۸
۲۵. همان، ص ۴۸۷
۲۶. کسروی، «آذربایجان ایرانست و ایران از آذربایجان»، *برچم*، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۷. عبدالله مستوفی در دوره ریاست وزراء و ثوق‌الدوله در مخالفت باقراردادی که دولت ایران در آن ایام با دولت بریتانیا منعقد کرد رشته مقالاتی را در یکی از روزنامه‌ها منتشر کرد که در دی ماه ۱۳۱۱ به صورت یک کتابچه مستقل از سوی روزنامه/خگر منتشر شد؛ این سابقه آشنایی به آن دوره برمی‌گشت. برای آگاهی بیشتر بنگرید به عبدالله مستوفی شرح *زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، تهران: ج ۳، ج ۳، کتابفروشی زوار، ج ۲، ۱۳۴۳، صص ۱۰-۱۲۰
۲۸. کسروی، «آذربایجان ایرانست...»، *برچم*، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۹. همان

۳۰. کسروی، «دست از گریبان بدان نباید برداشت»، پرچم، ش ۵۵، ۱۰ فروردین ۱۳۲۱
۳۱. همان
۳۲. همان
۳۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پرچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۳۴. همان
۳۵. همان
۳۶. همان
۳۷. کسروی «یکی از فیروزی‌های آذربایجان»، پرچم، ش ۲۳، اول اسفند ۱۳۲۰.
۳۸. کسروی، «تبریز و خیابان‌هایش»، پرچم، ش ۱۱، ۱۸ بهمن ۱۳۲۰
۳۹. همان
۴۰. همان
۴۱. همان
۴۲. همان.
۴۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پیشین.
۴۴. برای فعالیت‌های این جمعیت در آذربایجان بنگرید به: مقاله «راه را گم کرده‌اند» پرچم، ش ۲۸، ۶ اسفند ۱۳۲۰ و همچنین «بیانیه آزادگان آذربایجان»، که در پرچم، تجدید چاپ شد (ش ۱۸۹، ۲۲ شهریور ۱۳۲۱)
۴۵. «کج‌اندیشی»، آذربایجان، ش ۲۹، ۲۶ بهمن ۱۳۲۰.
۴۶. برای مثال بنگرید به مکاتباتی که بین کسروی و یکی از منتقدان او صورت گرفت. پرچم، ش ۲۷ و ۳۱، ۵ و ۹ اسفند ۱۳۲۱.
۴۷. پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۴۸. همان، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۴۹. همان، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۰. همان، ش ۲۷، ۵ اسفند ۱۳۲۰.
۵۱. «درباره آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۰.
۵۲. همان، ص ۴۸۸.
۵۳. پرچم، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۵۴. کسروی، «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است»، پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۵. کسروی «بار دیگر درباره آذربایجان»، پرچم، ش ۸۲، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۵۶. بنگرید به حسلی، پیشین، صص ۲۸-۳۴
۵۷. کسروی، «اشار از کدام سرچشمه آب می‌خورند»، پرچم، ش ۱۲۳، ۲۶ خرداد ۱۳۲۱.
۵۸. کسروی، «از دروغسازي چه سودی می‌تواند برد»، پرچم، ش ۱۴۰، ۱۵ تیر ۱۳۲۱.
۵۹. پرچم، ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۶۰. همان.
۶۱. کسروی، «از چه راهی باید رفت»، پیمان، پیشین، ص ۳۴۳.

۶۲. کسروی، «احساسات و اغراض...»، ترجمه س. ۵۶، ۱۶ فروردین ۱۳۳۱.
۶۳. اصیل، پیشین، صص ۱۳-۱۲.
۶۴. همان.
۶۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، *یک نیمه از دانش*، تهران: کتابخانه پایداری، ۱۳۳۷، صص ۸-۲.
۶۶. همان، صص ۴۰-۱۵.
۶۷. ظاهرآ در سال ۱۳۲۳ پرچم در تلاش آغاز یک دور دوم چند شماره‌ای منتشر کرد ولی نگارنده هنوز به بررسی این شماره‌ها توفیق نیافته است.
۶۸. مطالب دوازده شماره‌ای از پرچم که هر یک به صورت یک «نمونه ویژه» در فاصله فروردین تا شهریور ۱۳۲۲ منتشر شدند اکثراً به چالش‌هایی در عرصه دین و مذهب و ادبیات اختصاص داشتند.
- برای آگاهی از نوع مخالفت‌هایی که با او ایراز می‌شد منابع دیل سودمند می‌باشند: در عرصه دین و مذهب: رسول جعفریان، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۰*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ۱۳۸۳، صص ۳۲-۳۰؛ مخالفان کمونیست: *آرشاد آفتاب گس‌وی و مفهوم مائیت‌اسم*، تهران: تیریز، نگاه مطبوعاتی چمن‌آرا، ۱۳۲۴؛ و مخالفان ادیب او: *ابراهیم مهتج، معراج سنان یا کلد سنان حافظ*، (نخوانید تا جان کلام حافظ را بدانید)، بی‌جا، بی‌نام [دی ماه ۱۳۲۴].
۶۹. برخلاف دور اول بحران آذربایجان، در مورد دور دوم و اصلی آن از پاییز ۱۳۲۴ تا پاییز سال بعد پژوهش‌های مختلفی در دست است. از جمله تورج اتابکی، *آذربایجان در ایران معاصر*، ترجمه محمد کریم اشراق، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶، به عنوان یک بررسی جامع؛ حمیل حسینی، *قرار و قعود، دموکرات آذربایجان...*، پیشین، از نقطه نظر وجه تعیین کننده دخالت شوروی در این ماجرا؛ لوتیس فاوست، *ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)*، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۴، از منظر اهمیت این واقعه در مراحل نخست جنگ سرد.
۷۰. سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ از مجموعه *در راه سیاست، سرنوشت ایران چه خواهد بود*، امروز چاره چیست، از سازمان ملل متحد، چه نتیجه تواند بود، تهران، شرکت سهامی چاپناک، ج ۳، ۱۳۵۷، ص ۲.
۷۱. غلامرضا سلامی و محسن روستایی (به کوشش)، *اسناد مطبوعات ایران (۱۳۳۲-۱۳۳۰)*، ج ۴، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۸۱.
۷۲. *سرنوشت ایران...*، پیشین، ص ۳۹.
۷۳. همان، صص ۴۱-۴۰.
۷۴. همان، ص ۲.
۷۵. همان.
۷۶. همان، صص ۴۱-۴۰.
۷۷. همان، ص ۳۰.
۷۸. همان، ص ۴۲.
۷۹. همان، ص ۴۳.
۸۰. همان، صص ۳۰-۲۷.
۸۱. همان، ص ۳.
۸۲. همان، صص ۹-۵.

۸۳. همان، ص ۱۰
۸۴. همان، صص ۵۴-۵۷
۸۵. همان، ص ۵۴ و ۵۷
۸۶. همان، ص ۵۴
۸۷. همان، ص ۵۵
۸۸. همان، ص ۵۶
۸۹. کسروی، «درباره آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۳
۹۰. کسروی، سرنوشت / ایران...، پیشین، ص ۳۶
۹۱. همان
۹۲. همان، ص ۳۸
۹۳. همان، ص ۳۹
۹۴. همان، ص ۴۸
۹۵. همان، صص ۴۸-۴۹
۹۶. همان، ص ۴۹
۹۷. [صص ۸-۴ همین مقاله]
۹۸. کسروی، سرنوشت / ایران...، پیشین، ص ۵۱
۹۹. همان، صص ۶۱-۶۲
۱۰۰. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۱. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۲. همان، ص ۴۴
۱۰۳. همان، ص ۵۷
۱۰۴. همان، ص ۵۳
۱۰۵. همان
۱۰۶. همان، ص ۳۹
۱۰۷. /امروز چاره چیست؟ به نقل از مجموعه در راه سیاست...، پیشین، ص ۲
۱۰۸. همان، صص ۲ و ۱۷
۱۰۹. همان، ص ۱۰
۱۱۰. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۱. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۲. ترجمه ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۱۱۳. /امروز چاره چیست؟، پیشین، ص ۲۰.
۱۱۴. همان، ص ۱۷
۱۱۵. همان، ص ۱۶
۱۱۶. همان، صص ۱۶-۱۷

-
۱۱۷. همان، ص ۱۷
۱۱۸. *از سازمان ملل...* به نقل از مجموعه در راه سیاست...، پیشین، صص ۴۶-۵۵.
۱۱۹. همان، ص ۴۶
۱۲۰. همان، ص ۴۷
۱۲۱. همان.
۱۲۲. همان
۱۲۳. همان
۱۲۴. همان، ص ۴۸
۱۲۵. همان، ص ۴۹
۱۲۶. نیروی ملی، ش ۱۸، ۲۳ اسفند ۱۳۲۴.
۱۲۷. همان، ص ۵۴، کسروی بیشتر در رساله *امروز چاره چیست؟* فصلی را به مشخصات این جمعیت و رئوس کلی برنامه‌ای که می‌بایست در پیش گیرند اختصاص داده بود. (صص ۳۱-۴۸).
۱۲۸. *از سازمان ملل...*، پیشین، ص ۵۳.



محمدحسین خسروپناه



میرجعفرپیشه‌وری از جمله شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است که یک برهه کوتاه از زندگی او بر سراسر زندگی و آراء و عقایدش سایه انداخته است. هر گاه از پیشه‌وری یاد می‌شود، آن برهه کوتاه به ذهن متبادر می‌شود. از شهریور ماه ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵، اگر چه هفده ماه پس دغدغه و نفس‌گیر برای ایران بود، اما معرف تمام زندگی سیاسی و آراء و عقاید پیشه‌وری نیست. مقطعی تراژیک از زندگی مردی است که مبارزه سیاسی و اجتماعی خود را در سال ۱۲۹۷ شمسی/۱۹۱۸ میلادی با حزب دموکرات ایران و روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران آغاز کرد و از آن زمان سر در پی آرمانی نهاد که از طریق آن می‌خواست عدالت، برابری و برادری را نه تنها برای هموطنانش که برای همه مردم جهان به ارمغان آورد. یازده سال از زندگیش را با حداقل امکانات در زندان گذراند و بجز همان برهه کوتاه، سراسر زندگیش در فقر و تنگدستی به مبارزه برای تحقق آن آرمان گذشت. تراژدی زندگی پیشه‌وری در اینجا نیست. آنچه تراژدی پیشه‌وری است همان هفده ماه اقتدار اوست که آنچه گفت و آنچه کرد در تناقض با هر آنچه بود که عمری برای آن مبارزه کرده بود. از این رو، زندگی میرجعفر پیشه‌وری را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

پیشه‌وری ما و پیشه‌وری دیگران. این مقاله به سرگذشت پیشه‌وری از مهر ماه ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۳ اختصاص دارد. دوره‌ای که او هنوز پیشه‌وری ما بود.

در بامداد ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه از سلطنت استعفا داد و تهران را به قصد رفتن به تبعیدگاه ترک کرد. اقدامی که پیش از هر چیز نشان از سقوط دیکتاتوری و تحول شرایط سیاسی ایران داشت. یک روز پس از استعفای رضا شاه، نمایندگان مجلس شورای ملی خواستار «آزادی زندانیان بیگناه» شدند^۱ و روزنامه/اطلاعات خبر داد: «برای عفو مجرمین و متهمین سیاسی که در توقیف هستند دولت مشغول اقدام می‌باشد و به زودی قرار استخلاص آنها صادر خواهد شد.»^۲ روز ۲۷ شهریور ماه، «فرمان ملوکانه دایر بر عفو عمومی» صادر شد که به موجب آن بر اساس ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی، شماری از زندانیان و تبعیدیان سیاسی آزاد شدند و وزیر دادگستری موظف شد طبق ماده ۵۴ آن قانون فوراً لایحه‌ای برای آزادی باقیمانده زندانیان و تبعیدیان سیاسی به مجلس شورای ملی ارائه کند.^۳

یکی از زندانیان مشمول عفو عمومی جعفر پیشه‌وری بود که در آن هنگام در زندان کاشان به سر می‌برد. روز ۲۹ شهریور ۱۳۲۰، پیشه‌وری «با قید التزام شدید» از زندان آزاد شد و روز اول مهر ماه کاشان را به مقصد تهران ترک کرد.^۴ پیشه‌وری هنگامی به تهران رسید که ایرج اسکندری و تنی چند از یارانش درصدد تشکیل حزب توده ایران بودند. آنها پیشه‌وری را که بلندپایه‌ترین رهبر بر جای مانده از حزب کمونیست ایران بود به جلسه مؤسسان حزب توده ایران (۷ مهر ۱۳۲۰) دعوت کردند. در آن جلسه، پیشه‌وری به عضویت «هئیت مرکزی موقت» که وظیفه‌اش تشکیل حزب توده بود، انتخاب و علاوه بر آن، به همراه ایرج اسکندری و عبدالقدیر آزاد مأمور تدوین طرح برنامه و اساسنامه این حزب شد. پیشه‌وری اساسنامه را به تنهایی و برنامه را با همفکری ایرج اسکندری نوشت.^۵

آنها هدف حزب توده را «به دست آوردن آزادی‌هایی که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است» و «جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکاء به قدرت جمعی توده ایران» تعیین کردند. طرح برنامه نیز با این هدف هماهنگ بود: «۱ - حفظ استقلال و تمامیت [ارضی] ایران ۲ - برقرار کردن رژیم دموکراسی و تامین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات ۳ - مبارزه علیه هر گونه رژیم دیکتاتوری و استبداد ۴ - اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران ۵ - اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین

استفاده توده ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت ۶- تعدیل مالیات‌ها با در نظر گرفتن منافع توده ۷- اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط راه‌آهن، ۸- ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران»^۶

برخلاف انتظار بیشتر کمونیست‌های ایرانی، این طرح برنامه نه تنها کمونیستی که حتی انقلابی هم نبود. طرح برنامه، حزب توده را حزبی مدافع قانون اساسی، آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد و این دقیقاً همان بود که پیشه‌وری می‌خواست و بر بنیان تحلیل جامعه‌شناختی او از جامعه ایران قرار داشت. پیشه‌وری بر این باور بود که «در ممالک غیرمترقی مثل ایران اغلب منافع دستجات و طبقات گوناگون جامعه با هم جور می‌آید، مطابقت می‌کند». این وضعیت ناشی از ساختار اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران است که در نتیجه آن، «هنوز طبقات به شکل کلاسیک که در دنیای مترقی مشاهده می‌شود تقریباً به نظر نمی‌آید...» [اغلب کارگران شهری ما هنوز پیشه‌ورند، در کلبه خود با شاگردان یک جا کار می‌کنند. اغلب سرمایه‌داران صنعتی ما هنوز از تجارت، حتی ملاکی برکنار نیستند.] چون «طبقات مختلف به طور قطعی مستقل [از یکدیگر] نیستند» این طبقه‌ها «مخصوصاً دستجات پایین مثل کارگر و زارع و کسبه و پیشه‌وران در مسائل بسیار با هم منافع مشترک دارند» و در مبارزه سیاسی از یکدیگر کمک می‌گیرند. بنابراین، زمینه اجتماعی و فرهنگی برای تشکیل حزب «به تمام معنا طبقاتی» در ایران وجود ندارد و «فعلاً حزب یا احزابی می‌توانند پیشرفت کنند که حفظ منافع طبقات مشترک المنافع نامبرده را هدف خود قرار داده باشند»^۷

پیشه‌وری که از تجربه طولانی فعالیت حزبی در شرایط علنی و مخفی برخوردار بود امید داشت که این برنامه بتواند طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی را در حزب توده متحد کند و از حمایت وسیع اجتماعی برخوردار شود تا مبارزه علیه احیای دیکتاتوری و برای برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی با قدرت هر چه تمام‌تر به پیش رود. اگر چه عده‌ای از رهبران و اعضای حزب توده با پیشه‌وری هم نظر بودند اما جناح قدرتمندی در این حزب و در حاشیه آن وجود داشت که تحلیل پیشه‌وری و در نتیجه، طرح برنامه او را قبول نداشتند و در سودای احیای حزب کمونیست ایران و در پیش گرفتن مشی پرولتری بودند.^۸ در اواخر آبان ماه ۱۳۲۰، آرداشس (اردشیر) آوانسیان که از زندان بندرعباس آزاد شده بود به تهران آمد و با تشکیل «مرکز مخفی کمونیستی» در حزب توده، در رأس جناح چپ‌رو این حزب قرار گرفت و در ضمن، برخی رهبران حزب مانند ایرج اسکندری، رضا رادمش و ... که مواضع متفاوتی داشتند، به این مرکز پیوستند.^۹ آوانسیان و یارانش تلاش می‌کردند برنامه و خط مشی حزب توده را مطابق نظر خود تغییر دهند و ترکیب

اعضای هیئت مرکزی را به نفع خود عوض کنند. به گفته ابرج اسکندری: «آرادشس به طور کلی آدم جاه‌طلبی بود و ضمناً خودش را هم استالین ایران می‌گفت و واقعاً هم این طور خیال می‌کرد و دائماً چپ روی می‌کرد [...] در نتیجه همین چپ روی‌ها یواش یواش این اشخاص [دموکرات] را که ما آورده بودیم یکی بعد از دیگری رفتند. [...] پیشه‌وری هم در نتیجه آمدن اردشیر جا خالی کرد.»^{۱۰}

در حقیقت، پیشه‌وری به این نتیجه رسید که موقعیت قدرتمند جناح چپ‌رو و اختلافات اصولی که با آنها دارد اجازه نخواهد داد تا او بتواند خط مشی خود را در حزب توده به پیش ببرد. توضیح پیشه‌وری در خرداد ۱۳۲۲ درباره اینکه چرا عضو حزبی نیست این داوری را تأیید می‌کند. پیشه‌وری بدون آنکه از حزب توده نام ببرد، با این تذکر که «اغلب مؤسسين احزاب سياسي را مردمان خوب و ميهن‌دوستي» می‌داند، توضیح داد: «ایراد ما جای دیگر است. ما می‌گوئیم همه اشخاصی که آرمان و افکارشان به هم نزدیک است باید دور یک تشکیلات باشند یا اقلماً برای پیشرفت افکار مشترک خود به طور موقت هم باشند، سازش کنند.» به عبارت دیگر، «می‌خواستیم تمام آزادی-خواهان و فداکاران استقلال و تعالی ایران را در اطراف یک تشکیلات واحد ببینیم»، اما «اغراض شخصی، حس مریدبازی و جاه‌طلبی» اجازه نداده و نمی‌دهد.^{۱۱}

پس از جدایی از حزب توده ایران، پیشه‌وری درصدد برآمد برای تبلیغ و ترویج مواضع و نظریات سیاسی و اجتماعی خود و احتمالاً با چشم‌انداز تشکیل یک حزب سیاسی.^{۱۲} روزنامه‌ای منتشر کند. درخواست او برای امتیاز روزنامه‌آزیر در جلسه ۱۶ فروردین ۱۳۲۲ شورای عالی فرهنگ به تصویب رسید.^{۱۳} و طلیعه این روزنامه با عنوان «اخطار» در اول خرداد ۱۳۲۲ منتشر و از دوم خرداد انتشار روزنامه‌آزیر آغاز شد.

آزیر

آزیر، روزنامه صبح تهران بود که ابتدا، به جز روزهای شنبه، به طور یومیه در دو صفحه (یک برگ) منتشر می‌شد؛ اما پس از ۴۸ شماره، از ۱۱ مرداد ۱۳۲۲ نحوه انتشار آن به سه شماره در هفته تغییر کرد که عمدتاً ناشی از کمبود و گرانی کاغذ، محدودیت‌ها و مشکلات چاپخانه و موانعی بود که بر سر راه توزیع روزنامه قرار داشت.

پیشه‌وری روزنامه‌آزیر را با حداقل امکانات و به یاری کریم کشاورز منتشر کرد و اگر از نویسندگان متفرقه – که پر تعداد هم نبودند – بگذریم، تمام مطالب و مقاله‌های آزیر را این دو نفر می‌نوشتند و ترجمه می‌کردند و حتی غلط‌گیری نهایی روزنامه را نیز انجام می‌دادند.

پیشه‌وری روزنامه‌آزیر را به این ترتیب معرفی می‌کرد: «آزیر یک روزنامه مستقل ملی است»^{۱۴} که «به هیچ یک از دسته‌بندی‌ها بستگی ندارد [...] ارگان هیچ تشکیلاتی نیست»^{۱۵}. ما «فقط برای حفظ منافع ستم‌دیدگان و روشنفکران قلم به دست گرفته‌ایم»^{۱۶} و هدف ما از روزنامه-نگاری «فقط مصالح عمومی و منافع مملکت است»^{۱۷}. این روزنامه «با تمام توانایی علیه ارتجاع و زور و جبر و تعدی مبارزه کرده، می‌خواهد ملت ایران را در مبارزه شجیدی که بر ضد دشمنان استقلال و آزادی خود در پیش گرفته است، مساعدت و یاری کند»^{۱۸} در آغاز سال دوم انتشار آزیر (۲ خرداد ۱۳۲۳)، پیشه‌وری در توضیح کارنامه یک ساله این روزنامه به مسائل و مشکلاتی که بر سر راه آزیر قرار داشت و همچنین، به اصول اخلاقی و سیاسی روزنامه‌نگاری خود پرداخت. او نوشت: «ما در ظرف این یک سال کوشش کردیم حد اعلا فایده ممکن را با وسایل ناچیز خود به خوانندگان برسانیم. آری، وسایل ما حقیر بود. پول نداشتیم. کاغذ نداشتیم. با ما مخالفت می‌شد. مبارزه می‌شد. دسته کوچک آزیر و روزنامه ما به نظر بعضی‌ها عیب بزرگی داشت؛ ما می‌خواستیم مستقل بمانیم قائم‌بالذات باشیم؛ با هر که دوستیم به جای خود، به هر که تمایل داریم به جای خود، ولی می‌خواستیم حقوق مساوی داشته باشیم. برابر باشیم. به پای خود بایستیم. بالاتر از آن، این را نه تنها برای خود بلکه برای کشور و ملت خود نیز می‌خواستیم و می‌خواهیم. این چیزها به مذاق کوتاه‌نظران خوش نمی‌آید، ... نیاید. ما راه خود را رفته و می‌رویم. از ما خرده‌گیری کردند. به زبان بی‌زبانی روش ما را تنقید می‌کردند ولی آخر، سر حرف ما آمدند. اگر عزت نفس، استقلال رأی، عقیده مشخص نداشته باشیم، قائم‌بالذات نباشیم هیچ چیز نداریم، هیچ چیز نیستیم. به اتکای این اصل بود که ما فقر و استقلال را ترجیح داده و می‌دهیم. قدری به خودمان فشار وارد می‌آوریم، کمی بیشتر کار می‌کنیم، در اداره روزنامه با میز شکسته و در زندگی با قوت لایموت و در صحایف روزنامه با قطع کوچک و حروف ریز و بعضی نواقص دیگر می‌سازیم؛ در عوض، کلام حق را چنان که باید و شاید نشر می‌دهیم و عقیده خود را می‌گوئیم»^{۱۹}. آیا مواضع و عملکرد پیشه‌وری در عرصه سیاست ایران در سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۴ واجد چنین مشخصاتی بود؟

پیشه‌وری چه می‌گفت و چه می‌خواست؟

پس از انتشار روزنامه‌آزیر، پیشه‌وری امکان آن را پیدا کرد که علاوه بر موضع‌گیری در قبال تحولات و رویدادهای مهم کشور و ارائه راه‌حلی برای آنها، هدف‌های سیاسی و اجتماعی خود را نیز مطرح و دنبال کند. هدف‌های او عبارت بودند از: جلوگیری از احیای دیکتاتوری، برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به منظور نوسازی

کشور و حذف بقایای نظام دیکتاتوری رضا شاه. پیشه‌وری تحقق این هدف‌ها را در گرو تشکیل جبهه متحد آزادی‌خواهان، اجرای قانون اساسی و تشکیل دولت مقتدر ملی می‌دانست.

در تحلیل پیشه‌وری، جامعه و سیاست ایران صحنه رویارویی دو جبهه بود: جبهه دیکتاتوری-طلبان و جبهه آزادی‌خواهان. جبهه دیکتاتوری‌طلبان شامل شخصیت‌ها و گروه‌هایی می‌شد که علیرغم اختلافشان در یک نکته اساسی با هم وحدت نظر داشتند و آن، «باقای آثار عهد دیکتاتوری و بر پا نگاه داشتن دستگاه فاسدی [است] که منشاء تمام بدبختی‌ها و فلاکت‌های» جامعه ایران است. آنان با یکدیگر متحد شده و می‌خواهند دیکتاتوری را در ایران احیا کنند.^{۲۰} در مقابل این جبهه، آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان قرار دارند که کاملاً متحد و متشکل نشده‌اند. نیروهای این جبهه علیرغم خواست‌ها و هدف‌های مشترک دچار پراکندگی‌اند. این جبهه نه تنها با دیکتاتوری که با نظام بر جای مانده از دیکتاتوری رضا شاه نیز مخالف است و «آن را با شئون و مقتضیات جهان‌نو و اصول زندگی هماهنگ نمی‌داند و با تمام قوا با آن به مبارزه پرداخته و امیدوار است که بتواند طرحی نو در انداخته و جانشین آن اساس آکنده از پلیدی‌ها و زشتی‌ها سازد.»^{۲۱} هر یک از این دو جبهه، که در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رو در روی یکدیگر قرار دارند، برای تحقق هدف‌های خود از امکانات و توانایی‌هایی برخوردارند و در عین حال دچار محدودیت‌هایی هستند.

پیشه‌وری در توضیح ماهیت اجتماعی جبهه دیکتاتوری‌طلبان و عملکرد نیروهای این جبهه پس از شهریور ۱۳۲۰ نوشت، بعد از استعفای رضاشاه، «طبقه پارازیت» یعنی «مالک، محتکرین و مفت‌خورهای دیگر» از آینده خود هراسان شدند. آنها نگران بودند که «نهضت آزادی و دموکراسی قوت بگیرد، حکومت صالح و با هدف ملی روی کار بیاید و بدین وسیله جلوی غارتگری آنها گرفته شود.»^{۲۲} نیروهای این جبهه علیرغم برخورداری از قدرت و امکانات گسترده سیاسی و اقتصادی، یک ضعف اساسی داشتند و آن، فقدان رهبر و هماهنگ کننده بود. از این رو، هر گاه گروهی از آنها دست به عمل می‌زدند به دلیل همان ضعف اساسی، «جنبش آزادی‌خواهانه و ترقی‌طلبانه ضعیفی که در کشور به حال غیر منظم دیده می‌شد از عهده خنثی کردن آنها برمی‌آمد و فرصت نمو به آنها نمی‌داد.»^{۲۳} مثلاً، واقعه ۱۷ آذر ۱۳۲۱، که به تلاش دربار برای ساقط کردن کابینه قوام‌السلطنه تعبیر شد، یکی از این اقدامات بود که طی آن، عمال و دست‌پروردگان رژیم رضاشاهی با «سوء استفاده از مقامات عالی‌ کشور» درصدد برآمدند تا به دست محمدرضاشاه دیکتاتوری را در ایران برقرار کنند. اما به دلیل ناهماهنگی آنها و مقاومت و مقابله جنبش آزادی‌خواهانه ناکام ماندند. پیشه‌وری در تیرماه ۱۳۲۲ هنگامی که پرونده واقعه ۱۷ آذر در صدر اخبار جراید کشور قرار گرفته

استفاده کرد و خطاب به شاه نوشت: بدانید که «شاه مشروطه اداره نمی‌کند، سلطنت می‌کند. شاه ایران اگر می‌خواهد مقام خود را نگهدارد باید در کارهای جاری دخالت ننماید.»^{۲۴} ایران نیاز به امنیت و آرامش دارد «نباید به هرج و مرج و جنگ داخلی کشیده شود.» بنابراین، «صلاح شاه و کشور در این است که نگذارند کاسه لیسان و متملقین پای ایشان را به لجن‌زار مبارزه و هوجبگری بکشانند.»^{۲۵} در غیر این صورت، اگر شاه بخواهد در اداره امور کشور مداخله کند و وقایعی مانند ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بار دیگر اتفاق بیفتد، سرانجام «کار را به جایی می‌کشاند که ایشان برای حفظ مقام خود ناچار خواهند شد مانند شاه سابق با ملت به جنگ و نبرد برخاسته، یک شاه ظالم و خودخواه و مستبدی از آب دربیایند.» او همچنین خاطر نشان ساخت که البته باید توجه کنند که امروز برخلاف بیست سال پیش که رضا شاه توانست به دیکتاتوری برسد، اوضاع و احوال بین‌المللی اجازه ظهور دیکتاتور را نمی‌دهد.^{۲۶}

به نظر پیشه‌وری، ناکامی اقداماتی مانند واقعه ۱۷ آذر موجب شد تا «طبقه پارازیت» برای برطرف کردن ضعف اساسی خود چاره‌اندیشی کند و برای جلوگیری از شکست‌های بیشتر و در نتیجه تضعیف موقعیت خود به دنبال سید ضیاءالدین طباطبایی برود، او را به عنوان «منجی» به ایران بیاورد و «نقش رابط و پیشوا» را به او واگذار کند تا «عناصر پراکنده قهقرا و ارتجاع» را با همدیگر مرتبط و هماهنگ کند.^{۲۷}

بهای اشتراک:

سال‌بانه ۲۵۰ ریال
شش‌ماهه ۱۴۰ >
برای کارگران و کشاورزان و محصلین
و کارمندان جزء دوائر صدی بیست
تخفیف منظور میگردد

بهای آگهی با دفتر اداره است

جای اداره:

ازنده امتیاز و مدیر مسئول
ج. شش‌وری

پیشه‌وری انتخاب سید ضیاء را انتخابی سنجیده و حساب شده می‌دانست و معتقد بود کسانی که او را انتخاب کردند می‌خواستند از طریق سید ضیا با یک تیر چند نشان بزنند: «اولاً خیال می‌کردند [چون] سید مدتی در خارج بوده و از دست پهلوی کتک خورده، ممکن است مخالفین پهلوی دور او گرد آیند و عنان اختیار خود را به دست او بسپارند. ثانیاً، تصور می‌کردند که نظر به سوابق که [سید ضیا] دارد مأمورین دیپلماسی انگلیس را ممکن است اغفال کرده به حمایت او برانگیزند، از کمک آنها استفاده کرده با سرعت زمام امور را به دست بگیرند. ثالثاً، می‌خواستند با دستیاری او، با نقشه‌های اهریمنی او مخالفین شاه حاضر را جلب کرده با برانداختن او رژیم مشروطه را به هم زده زیر عنوان جمهوری یا نام دیگری رژیم فاشیستی و دیکتاتوری از نو بر پا ساخته جلو نهضت ملی و اجتماعی را که بعد از شهریور آغاز گردید، بگیرند.»^{۲۸}

پیشه‌وری دربارهٔ این سه هدف و نتایج آن نوشت: در مورد هدف اول، سیدضیاء و یارانش در ابتدا موفق شدند عده‌ای از آزادی‌خواهان مانند خلیلی (مدیر روزنامهٔ *قدم*) و ... را که به علت «اوضاع خراب مملکت و خیانت‌های خانمان سوز زمامداران به تنگ آمده» بودند و در ضمن، ماهیت واقعی سید ضیا را هم نمی‌شناختند به طرفداری و تبلیغ سید ضیا جلب کنند. اما این وضع چندان دوام نداشت. هنگامی که سید ضیاء هدف‌ها و مقاصدش را اعلام کرد و توضیح داد و همچنین، در نتیجهٔ افشاگری‌های جبههٔ آزادی‌خواهان، آنها به ماهیت واقعی سیدضیاء و خطراتی که برای ایران داشت پی بردند و از او جدا شدند و به جبههٔ آزادی‌خواهان پیوستند.^{۲۹} در مورد هدف دوم، اگر چه پیشه‌وری بنا به ملاحظات دوستی با متفقین، حمایت دولت انگلستان را از سید ضیا بعید می‌دانست، اما از اشاره به این نکته هم خودداری نمی‌کرد که «دیپلمات‌های بریتانیا» در پشت سر سیدضیا قرار دارند و سید و یارانش به یاری آنها می‌خواهند در ایران «بساط دیکتاتوری» را به راه اندازند.^{۳۰} پیشه‌وری این اقدام سیدضیا و جبههٔ دیکتاتوری‌طلبان را بسیار خطرناک می‌دانست و تأکید می‌کرد: «در نظر ما پای همسایگان را در مبارزهٔ اجتماعی و داخلی به میان کشیدن، از اسم آنها سوء استفاده کردن خیانت است.»^{۳۱}

مخاطرات ملی

در مورد هدف سوم، پیشه‌وری تردیدی نداشت که سیدضیا و متحدانش به دنبال «توطئه بر علیه حکومت مشروطه و آزادی» هستند و مبارزه با آنان را وظیفهٔ ملی ایرانیان می‌دانست و در چند زمینهٔ مخاطراتی را که سید ضیا برای ایران داشت، افشا می‌کرد. بزرگترین خطر سید ضیا را متوجه استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌دانست. در این باره می‌نوشت: سید ضیا از یکسو، ایلات و عشایر را

که در دورهٔ دیکتاتوری رضا شاه آسیب‌های جدی متحمل شدند، تحریک و تجهیز می‌کند تا آنان علیه مشروطیت قیام کنند و با برقراری ملوک‌الطوایفی، «مرکزیت ایران» را از بین ببرند.^{۲۲} از سوی دیگر با ارائه طرح‌ها و شعارهایی مانند «اتحادیه ایلات و عشایر» و ممالک متحدۀ ایران می‌خواهد به اقدام آنان مشروعیت دهد و پشتوانه نظری برای آنها فراهم کند. در کنار آن هم، برای ایجاد تفرقه در بین ملت ایران و سرگرم کردن آنها می‌خواهد اختلافات قومی به راه اندازد.

پیشه‌وری در مورد این اقدامات و طرح‌ها می‌نوشت: «موضوع بسیار جدی و بسیار مهم تأسیس ممالک متحدۀ ایران» یک «شعار تاریک» است.^{۲۳} این ممالک متحدۀ ای که سید ضیا «نفهمیده تبلیغ می‌کند، در شرایط امروزه برای کشور ما مهلک‌ترین سم‌ها است.» زیرا، نه تنها نفی برای کشور ایران ندارد بلکه از این شعار و تبلیغات مربوط به آن «فقط عناصر ملوک‌الطوایفی سوء استفاده خواهد کرد و در نتیجه، مرکزیت بلکه وحدت و یگانگی ملی متزلزل خواهد گردید.»^{۲۴} حال آنکه یکی از معضلات اساسی امروز ما «عدم توانایی حکومت مرکزی» در ایران است و ما باید دولت مرکزی را تقویت و تحکیم کنیم.^{۲۵} جدای از این، آیا سید ضیا و مبلغان این شعار به تأثیر خارجی شعار خود فکر کرده‌اند؟ آیا «می‌دانند که بعد از تجزیه‌ای که ایشان امروز ترویج می‌کنند، فردا ایجاد اتحاد را می‌شود عملی کرد؟»^{۲۶} پیشه‌وری خطاب به سید ضیا و یارانش می‌نوشت: از این قبیل شعارها و توطئه‌ها دست بردارید؛ «ایرانی فقط یک اتحادیهٔ بزرگ باید داشته باشد که آن هم اتحادیهٔ ملت ایران است که در شکل حکومت قانونی مرکزی ظاهر می‌شود. تمام نیرو، تمام توانایی ملت ایران باید در قوای سه‌گانهٔ مجریه، مقننه، قضائیه مرکزی متمرکز پیدا کند.»^{۲۷}

در مورد به راه انداختن اختلافات قومی که شعبۀ حزب وطن در مازندران به راه انداخته بود، پیشه‌وری به شدت به سید ضیا و حزب وطن او اعتراض می‌کرد که چرا برای پیشبرد مقاصد خود وحدت و یگانگی ملی را به خطر می‌اندازید و به آنها هشدار می‌داد: «نزاع ترک و فارس بسیار خطرناک است. تمامیت و استقلالی را که این همه در اطراف آن هیاهومی کنیم [در] معرض بزرگ-ترین خطرها قرار می‌دهد. این چه حزب «وطنی» است که تیشه به ریشهٔ ملیت ما می‌زند. چرا این کلمات مقدس وطن و میهن باید تا این اندازه مورد سوء استفاده شارلاتان‌ها و دشمنان خلق واقع بشود. دعوای ترک و فارس و نظریۀ نژادی هیتلر - روزنبرگ هر دو از یک ریشه، یعنی ارتجاع آب می‌آورد. این حرف‌ها به هیچ وجه به صرفۀ میهن ما نیست. محرکین و مبلغین آن دشمن ایران و استقلال آن هستند. باید دهان اینها را با مشت محکمی بست که دیگر یارای سخن گفتن نداشته باشند.»^{۲۸} و بر همین اساس، از دولت می‌خواست برای مقابله با این اقدام تفرقه افکنانه اقدام جدی به عمل بیاورد و خطاب به ملت ایران می‌نوشت: «ما باید ثابت کنیم که یک ملت زندهٔ شایستهٔ

استقلال هستیم و تمام ترک‌زبانان و ارمنیان و آسوریان و زرتشتیان و کلیمی‌ها را که در این سرزمین با ما زندگی کرده و در سرنوشت آن با ما شریکند از خود می‌دانیم»^{۳۹}

نکتهٔ حائز اهمیت در این تأکید پیشه‌وری آن است که او به حدّی از طرح مسائل قومی در ایران بیم و هراس داشت که حتی در هنگامی که می‌خواست به اجزاء ملت ایران اشاره کند از اقلیت‌های دینی نام می‌برد و اگر از ترک‌زبانان یاد می‌کند آن هم بنا به ضرورت مقاله است. زیرا به اعتقاد پیشه‌وری سال ۱۳۲۳، «تهران و تبریز از نقطه نظر ایرانی توفیر ندارد»^{۴۰} این نحوهٔ برخورد از مشخصه‌های بارز روزنامهٔ آذیر و مقاله‌های پیشه‌وری، دست‌کم تا پایان اردیبهشت ۱۳۲۴، است. این روزنامه در موارد متعدد بدون تفکیک مردم ایران به اقوام مختلف، همه جا از ملت ایران یاد می‌کند و آنچه می‌خواهد برای ملت ایران است. مثلاً، در ۲۱ آذر ۱۳۲۳ پیشه‌وری در پاسخ به تبلیغات گسترده سیدضیاء و یارانش نوشت: «ایران باید یک دولت مستقل ملّی به تمام معنی داشته باشد و سعی بکند طایفه‌بازی و ایل‌بازی را از بین ببرد. تمام افراد ملت را در زیر یک بیرق و یک قانون تمرکز بدهد. هر کسی برخلاف این رفتار بکند خائن است.» دلیل خیانتش هم در این است که «مردان میهن‌پرست هرگز به تضعیف کشور خود اقدام نمی‌کنند و هیچ وقت راضی نمی‌شوند برخلاف قوانین کشور خود رفتار نموده و هم‌میهنان خود را آزار بدهند و مرکزیت مملکت خود را متزلزل سازند.» پیشه‌وری تأکید می‌کرد: «مردان شرافتمند [...] از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه به هم نمی‌زنند. در خطرناک‌ترین موقع‌ها برعلیه دولت مرکزی برنمی‌خیزند و برای احقاق حقوق مشروع و یا ادعای نامشروع خود از راه دزدی و غارتگری و شورش و بلوا اقدام نمی‌کنند»، زیرا، آنها می‌دانند که «ارتجاع بین‌المللی از وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در پیکر ایران دولت‌های کوچک کوچک به وجود بیاورد» تا از این طریق راحت‌تر به مقاصدش دست یابد.^{۴۱}

مخاطرات فرهنگی

پیشه‌وری، سید ضیا و نظریات او را از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز برای جامعهٔ ایران خطرناک می‌دانست و در این زمینه هم او را افشا می‌کرد. خطر را در این می‌دید که سیدضیا از طریق عوام فریبی بتواند بخش قابل توجهی از نیروهای سنت‌گرا و با نفوذ جامعه را به طرف خود جلب کند و از آنها برای مقابله با مشروطیت و جبههٔ آزادی خواهان استفاده کند. در این باره می‌نوشت: سیدضیا با آنکه «لامذهب» است اما «صرفاً برای گول زدن مردم و سوءاستفاده از احساسات مذهبی عوام»، «رژیم دموکراسی اسلامی» را تبلیغ می‌کند. پیشه‌وری که با مداخلهٔ مذهب «در سیاست روزانه» مخالف بود، تبلیغات سیدضیا را در این زمینه «خطرناک‌ترین تبلیغات» می‌دانست و دربارهٔ عواقب

آن برای استقلال کشور هشدار می‌داد. همچنین، تبلیغات سیدضیا برای برگرداندن «لباس و آداب و رسوم عهد دقیانوس»، مخالفت با حق رأی زنان و مشارکت آنها در حیات سیاسی و اجتماعی و ... را دارای «جنبه ارتجاعی بسیار شدید» و مخالف ترقی مردم ایران و الزامات جهانی ارزیابی می‌کرد.^{۴۲} پیشه‌وری شیوه اصولی و کارساز مقابله با سید ضیا از نظر اجتماعی و فرهنگی را دراین می‌دانست که «از یک طرف به دعاوی حقه توده‌های وسیع خلق ترتیب اثر داده شود و وضعیت آنان را بهبود بخشید و از طرف دیگر، به مردم فهماند که چگونه ارتجاع بیست ساله اخیر، امروز دوباره از زیر نقاب کلمات عوام‌فربانه سید و همراهان او خودنمایی می‌کند و دست به فعالیت زده است.» تظاهرات دین‌خواهانه او را افشا و مردم را متوجه کرد که سیدضیاء «هیچ وقت خادم این کشور نبوده و امروز هم نیست»^{۴۳} باید آن قدر توضیح داد و افشاگری کرد تا مردم متوجه شوند که «سید ضیا و اطرافیان او برای آزادی کشور ما حال همان غارتگران و دزدان را دارند که همه افراد کشور به هر وسیله‌ای که باشد باید متحد شده جلوی شورش و بلوایی را که آنها آغاز کرده‌اند، بگیرند.»^{۴۴}

قاعده بازی

پیشه‌وری جبهه آزادی‌خواهان را محور مبارزه ملت ایران با سیدضیا و دیگر مخالفان آزادی و مشروطیت می‌دانست. معتقد بود که این جبهه از یکسو باید توطئه‌ها و اقدامات آنان را افشا و بی‌اثر کند و از سوی دیگر با مشارکت همه جانبه در حیات سیاسی و اجتماعی کشور زمینه و امکان تحول و نوسازی جامعه ایران را بر اساس برنامه‌های سنجیده و اصلاح‌طلبانه فراهم سازد. در مورد شیوه مبارزه و نحوه فعالیت جبهه آزادی‌خواهان و هر یک از نیروهای آن، پیشه‌وری برخلاف برخی احزاب و جراید که دم از «انقلاب» و «انقلاب خونین» می‌زدند^{۴۵} پیشه‌وری بر این باور بود که جامعه ایران برای انقلاب آماده نیست^{۴۶} و شیوه اصولی مبارزه در ایران، مبارزه مسالمت‌آمیز در چارچوب دموکراسی پارلمانی است. وی توضیح می‌داد که در دموکراسی پارلمانی همه احزاب و شخصیت‌های سیاسی برای اینکه به هدف‌های خود دست یابند ناگزیرند به قواعد و مقررات این شیوه از مبارزه گردن بگذارند و بر روی یک پایه و بنیان با یکدیگر توافق کنند و آن را به عنوان «قاعده بازی» سیاسی بپذیرند و از آن تخطی نکنند. پیشه‌وری قاعده بازی سیاسی در ایران را قانون اساسی مشروطیت می‌دانست و تأکید می‌کرد: «اگر ما به قانون اساسی خودمان پایبندیم، ناگزیریم قاعده بازی را مراعات بکنیم.»

رعایت قاعده بازی «نه تنها در عمل بلکه در الفاظ هم» لازم است. پیشه‌وری به آزادی‌خواهان کشور متذکر می‌شد که اگر چه «برای ما قانون اساسی مشروطیت واجب‌الرعايه است» و «ما به بازی

دموکراسی ایمان داریم و به طور کلی آن را قبول می‌کنیم» اما ارتجاع و جبهه دیکتاتوری طلبان اهمیتی به آن نمی‌دهند و برای اینکه به هدف‌هایشان برسند همیشه قاعده بازی را نقض می‌کنند.^{۴۷} بنابراین، یکی از وظایف عاجل جبهه آزادی‌خواهان باید تحمیل قاعده بازی سیاسی به طرفداران دیکتاتوری و اجرای قانون اساسی باشد. علاوه بر این، نباید اجازه بدهیم «عناصر منفعت‌جو و مرتجع» از طریق قانونگذاری به روح قانون اساسی خدشه وارد کنند.^{۴۸} «امروز کشور ما باید کاملاً یک کشور قانونی باشد. سرنوشت ملت را قانون تعیین بکند. قوه سه‌گانه مقننه و مجریه و قضایی از هم به طور جدی و قطعی سوا و مجزا باشد. [...] هیچ کس حق نداشته باشد یک دینار برخلاف قانون از هزینه دولت به مصرف برساند و هیچ کس قادر نباشد حق قانونی کوچک‌ترین و ضعیف‌ترین افراد ملت را تضییع نماید.»^{۴۹}

پیشه‌وری دولتهایی را که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران تشکیل شده بودند مطلوب نمی‌دانست و از آنها به عنوان دولتهای «دیمی» یاد می‌کرد که «بدون اتکای حزبی روی کار می‌آیند» و در نتیجه، برنامه مشخص و معینی برای اداره و پیشرفت کشور ندارند و تجربه نشان داده است که از این قبیل دولتها نباید زیاد انتظاری داشت.^{۵۰} با این حال، پیشه‌وری نحوه برخورد با دولت را در چارچوب قاعده بازی سیاسی تعریف می‌کرد و شیوه صحیح را شیوه حمایت و انتقاد می‌دانست و آن را چنین توضیح می‌داد: «امروز وظیفه ما است از هر قدم مترقی، از هر تدبیری که برای منافع مادی و معنوی توده با کمک هر کسی برداشته شود حمایت بکنیم. ولی این را به حمایت و طرفداری که در میان مردم مرسوم است نباید تعبیر کرد. این طرفداری‌ها و مخالفت‌های مغرضانه را مذموم، زشت بلکه خیانت می‌پنداریم. ما به عمل و کار نگاه می‌کنیم؛ مثلاً، اگر دولت بخواهد علاوه بر اجرای لایحه تعلیم اجباری یک لایحه دیگری برای تعمیم وسایل بهداشت تهیه کرده به جلوگیری از امراض گوناگونی که اکثریت توده را احاطه کرده است قیام بکند ما از این قبیل اقدامات جداً طرفداری خواهیم نمود.»^{۵۱}

پیشه‌وری حل مشکلات کشور را در گرو تشکیل دولت مقتدر ملی و مشارکت آگاهانه مردم در امور سیاسی و اجتماعی می‌دانست. منظور وی از دولت مقتدر ملی، دولت مبتنی بر قانون بود که وظیفه داشت قانون را بر کشور حاکم کند تا حقوق هر یک از افراد ملت محفوظ بماند و «ناامنی و بی‌عدالتی و زورگویی از میان افراد ملت برچیده شود» و همه ایرانیان در برابر قانون مسئول باشند.^{۵۲} دموکرات و حزبی بودن دو ویژگی دیگر دولت مقتدر ملی بود.^{۵۳} این دولت باید نه تنها به «عدم امنیت» و «عدم توانایی حکومت مرکزی» که مهم‌ترین موانع اصلاح و پیشرفت کشور محسوب می‌شود خاتمه دهد بلکه برنامه اصلاح و نوسازی را با اقتدار کافی در کشور اجرا کند.^{۵۴} چون در

دموکراسی پارلمانی تعیین دولت با نظر و رأی مجلس شورای ملی است، بنابراین، برای تشکیل دولت مقتدر ملی، باید نمایندگان جبهه آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان به مجلس شورا راه یابند تا ضمن پاسداری از قانون اساسی و تصویب قوانین به نفع مردم، بتوانند دولت مقتدر ملی را تشکیل دهند. پیشه‌وری در زمانی ضرورت تشکیل چنین دولتی را مطرح می‌کرد که انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورا رو به پایان بود و نمایندگان اکثر مناطق کشور انتخاب شده بودند. با اینکه در مورد این نمایندگان می‌نوشت «وکیلانی که تا به حال انتخاب شده‌اند به استثنای دو یا سه نفر، از عناصری هستند که برای منافع خصوصی خود را به بهارستان انداخته‌اند [و] اینها هدف و آرمان سرشان نمی‌شود» اما ناامید هم نبود و خطاب به جبهه آزادی‌خواهان می‌گفت در این دور «از اکثریت نباید حرف زد ولی تهران می‌تواند یک اقلیت ملی، یک عده بسیار محدود و کوچک میهن‌پرست و آزادی‌خواه را به مجلس بفرستد تا بدین واسطه اقلاً بتواند حرف‌های حسابی خود را به گوش ملت برساند و نیات سوء خائنین را در نظر مردم مجسم کنند».^{۵۵} در حقیقت، پیشه‌وری انتظار نداشت جبهه آزادی‌خواهان در آینده نزدیک بتوانند در مجلس اکثریت پیدا کنند و دولت مقتدر ملی را تشکیل دهند و از این رو، آن را به عنوان یک «آرمان و هدف» مطرح می‌کرد.^{۵۶}

علاوه بر مداخله دولت و ملاکین در انتخابات به منظور تحمیل نماینده مورد نظر خود به مردم، پیشه‌وری معضل اساسی را در این می‌دانست که جبهه آزادی‌خواهان و ترقی‌طلبان پیوند منظم و سازمان یافته‌ای با توده مردم، به ویژه با روستائیان و اهالی شهرهای کوچک ندارند. این وضعیت موجب شده است تا از یکسو: «ما امروز هر چه داد بزنیم، هر چه فریاد بکشیم حرفمان به گوش کسی فرو نمی‌رود. مابین ملت و طبقه منور[الفکر] سد بسیار ضخیمی کشیده شده است» و آن، سد «جهل و بیسوادی» است. نود درصد مردم ایران سواد ندارند و نمی‌توانند روزنامه بخوانند و در نتیجه، «نوشته‌ها و افکار بالا بلند ما از محیط محدود و تنگ طبقه منور[الفکر] تجاوز نمی‌کند و این بزرگترین بدبختی ما است».^{۵۷} از سوی دیگر، ضعف ارتباط با توده مردم موجب شده است تا «ماها که مدعی هدایت جامعه هستیم آن را به خوبی شناخته به احتیاجات و آمال و آرزوهای او پی نبرده‌ایم. [...] آری، از اوضاع خارج از تهران اطلاع نداریم. ساکنین خارج از تهران نیز ما را نمی‌توانند بشناسند. مثل اینکه ما در یک کره مخصوص زندگی می‌کنیم و مردم واقعی ایران هم در کره مخصوص. نه ناله‌ای که از دل آنان بیرون می‌آید به ما می‌رسد و نه ما می‌توانیم حرف‌های خود را به گوش آنها برسانیم. [...] گفته‌ها و نوشته‌های ما همه بی‌مورد است. همه بی‌ربط می‌نویسیم. همه مصنوعی و غیرطبیعی سخن می‌گوئیم. [...] مردم ایران گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست. او نه برنامه می‌خواند نه از پروگرام‌های عریض و طویل دستجات سردر می‌آورد. او در احتیاجات و

زندگی روزمره خود گم شده است. [...] شاید محرک اصلی بیشتر از ما قوه ایمان و عقیده باشد. این قابل انکار نیست ولی بدبختانه به طور کلی از مرحله بسیار پرت هستیم. گفته‌ها و نوشته‌های ما با حقایق زندگی مردم وفق نمی‌دهد. [...] اصول کارها، طرز تفکرها، روش مبارزه روزانه ما پایه و اساس محکمی ندارد. ما در واقع بالای جامعه قرار گرفته و از مردم حقیقی کشور طوری مجزا شده‌ایم که [...] ملت حقیقی خود را نسبت به ما بیگانه تصور می‌کند.^{۵۸} پیشه‌وری نتایج انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و ناکامی احزاب سیاسی را حاصل و گواه این وضعیت می‌دانست و رهبران احزاب را به بازنگری در عملکرد و استراتژی و تاکتیک‌های خود فرا می‌خواند. خطاب به رهبران احزاب (البته بدون نام بردن از حزب یا اشخاص) می‌نوشت: «اگر قدری تعصب حزبی را کنار گذاشته، دفاتر حزب را با آرایی که به دست آورده‌اند مقایسه بکنند ناچار این حقیقت را تصدیق خواهند کرد که شکست خورده‌اند.^{۵۹} اگر عملکرد خود را از سال ۱۳۲۰ به بعد بررسی کنند متوجه می‌شوند «از میدان سیاست دور افتاده، دارند کارهای مجامع بی‌طرف مانند باشگاه‌ها و سازمان‌های تعلیم و تربیتی را انجام می‌دهند.»^{۶۰} حال آنکه وظیفه حزب سیاسی تأثیر گذاشتن بر سیاست روزانه و بلند مدت کشور، در سرنوشت جامعه، دستیابی به قدرت و مشارکت در کارهای دولت است.^{۶۱}

پیشه‌وری از بدو انتشار روزنامه *آزیر*، همواره بر ضرورت آگاهی مردم از اختیارات و وظایف قانونی خویش و سازماندهی آنها در یک «تشکیلات ملی» تأکید می‌کرد و به اشکال مختلف می‌نوشت: «ملت را باید طوری تربیت کرد که به میهن و آزادی و حق و اراده خود علاقمند شده بتواند از نزدیک در کارهای کشور رأی داشته باشد.»^{۶۲} در این زمینه، نه تنها از احزاب و جراید بلکه از دولت و مجلس شورا نیز می‌خواست برای آگاه کردن مردم اقدام کنند و هر عملی را که انجام می‌دهند، هر تصمیمی که می‌گیرند، هر قانونی را که تصویب می‌کنند به اطلاع مردم برسانند. دلایل خود را برای اتخاذ یا اجرای آن تصمیم یا اقدام به صراحت توضیح دهند و تأثیرات آن را در زندگی مردم و سرنوشت کشور به طور مشروح و به زبان ساده و همه فهم بیان کنند تا زمینه برای مشارکت مردم و نظارت آنها بر امور کشور فراهم شود.^{۶۳} پیشه‌وری طریقه اصولی مشارکت دادن مردم در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور را در اجرای قانون اساسی و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌دانست و از دولت و مجلس شورا می‌خواست در این زمینه اقدام کنند.^{۶۴}

از نظر پیشه‌وری، ضرورت مشارکت مردم در امور کشور تنها به عرصه سیاست محدود نمی‌شد و همه امور جامعه را در برمی‌گرفت. بر این اساس، تأکید می‌کرد که «همه چیز را از دولت نباید انتظار داشت.»^{۶۵} باید مردم در تشکلهای مختلف گردهم بیایند و برای حل معضلات و نابسامانی-

های اجتماعی اقدام کنند. مثلاً در زمینه مبارزه با مفاسد اجتماعی توضیح می‌داد که دو روش وجود دارد: روش دیکتاتوری و روش دموکراتیک. «زمامداران دیکتاتوری که همه مسائل اجتماعی را خیال می‌کردند با زور و فشار و حبس و زجر و زندان و اعدام می‌شود حل کرد، در سیاست خود کوچکترین پیشرفتی ننموده غیر از پر کردن زندان‌ها حاصلی به دست نیاوردند.» برخلاف روش دیکتاتوری، در روش دموکراتیک اصل بر آگاه کردن، تربیت و از بین بردن شرایط محیطی بروز نابسامانی قرار دارد. «در عمل هم ثابت شده که تا اقدامات اساسی و علمی و تربیتی در بین نباشد، تا ریشه فساد از بین نرود اعمال زور و سایر تدابیر مندرس فایده‌ای ندارد»^{۶۶} و باید «از نیروی علم و تبلیغ و تشویق» استفاده کرد. علاوه بر دولت که وظایف خاص خودش را دارد و باید آنها را انجام دهد، افراد آگاه و دلسوز باید «انجمن‌های عمومی» تشکیل دهند و در عرصه‌های مشخص شروع به فعالیت کنند. مثلاً برای مبارزه با اعتیاد می‌نوشت: «به عقیده ما در این کار پزشکان و آنهایی که با بهداشت و تندرستی مردم سر و کار دارند باید پیشقدم شوند. مخصوصاً بانوانی که شوهران و برادرانشان گرفتار این مصیبت هستند می‌توانند اقدامات مؤثر و کمک‌های مفیدی نمایند. این مساعدت و کمک باید به واسطه یک تشکیلات وسیع و منظم انجام بگیرد. به عبارت مختصر، باید هر چه زودتر انجمن ضد تریاک تشکیل بشود [...] تمام اشخاص خوب و بصیر و خیرخواه علاقمند را به دور خود جمع کرد از روی یک نقشه صحیح به مبارزه جدی قدم بگذارند.»^{۶۷}



معیار صلاحیت

روز ۲۲ تیر ۱۳۲۳، اعتبارنامه پیشه‌وری نماینده تبریز در دستور کار مجلس شورای ملی قرار گرفت. حاصل رأی یکصد نماینده حاضر چنین بود: ۵۰ رأی مخالف، ۴۷ رأی موافق و سه رأی ممتنع.^{۶۸} علیرغم تأکید دکتر معظمی که می‌گفت طبق اصل هفتم قانون اساسی «برای اعتبارنامه باید بیش از نصف حضار رأی موافق یا مخالف بدهند» پس اعتبارنامه پیشه‌وری تایید شده است،^{۶۹} اکثریت مجلس اعتبارنامه پیشه‌وری را رد شده تلقی کرد و اعتراض و پیگیری‌های بعدی تشکل‌ها و جراید آزادی‌خواه به نتیجه نرسید.^{۷۰}

پیشه‌وری که اقدام جناح راست مجلس را به عنوان نقض قاعده بازی تلقی می‌کرد، برآشفته از رد اعتبارنامه خود، با حروف درشت در صفحه اول روزنامه آذیر نوشت: «ما افتخار می‌کنیم که نمایندگان زور، پول و نیرنگ و تزویر ما را از خود ندانستند، برعلیه ما مهره سیاه دادند. ما این عمل خائنه را یکی از تظاهرات گوناگون مبارزه اجتماعی می‌دانیم. قضاوت ما در حق مخالفین خود بیطرفانه ولی قضاوت ملت نسبت به آنها شدید و بیرحمانه و مرگبار خواهد بود. [...] این شکست ظاهری که پیروزی واقعی است ما را از جهاد مقدس که بر علیه ارتجاع آغاز کرده‌ایم باز نخواهد داشت. یأس و ناامیدی کار مردمان عاجز است. ما به نیروی توانای اتحاد عناصر آزادی‌خواه ملی و روزنامه‌های متین و میهن‌پرست کاخ ظلم و زور و استبداد و خیانت و دورویی را برانداخته جای آن بیرق مشروطیت و آزادی واقعی ملت ایران را مستقر خواهیم نمود. ما بیدی نیستیم [که] از این بادها بلرزیم. ما امتحان خود را داده‌ایم. هدف و آرمان ما ریشه‌کن نمودن ظلم و بیدادگری است.»^{۷۱}

پیشه‌وری تا هفته اول مرداد ماه ۱۳۲۳ تمام هم و غم خود و صفحه‌های روزنامه آذیر را به اعتراض و انتقادهای تند و گاه اهانت‌آمیز از نمایندگان جناح راست مجلس اختصاص داد و به گفته خودش، به شیوه «کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است» عمل می‌کرد.^{۷۲} با این حال از پنجم مرداد ماه تا حدودی آرام گرفت و روزنامه آذیر تقریباً به روال سابق خود بازگشت. چنانکه در روز ۸ مرداد ماه در صفحه اول روزنامه آذیر این اطلاعیه با حروف درشت به چاپ رسید: «اظهار تسلیت [...] روزنامه‌های تهران خبر دادند که رضا شاه پهلوی در اثر یک نوع بیماری جلدی در روز چهارشنبه چهارم مرداد ساعت ۹ صبح ۱۳۲۳ در یوهانسبورگ فوت نموده است. ما قضاوت اعمال نیک و بد و افکار زشت و زیبای این مرد مرموز فوق‌العاده را به قلم موشکاف و بی‌طرف مورخین واگذار کرده، اعلیحضرت شاه را به مناسبت این حادثه اندوهناک تسلیت می‌گوئیم. انجمن نویسندگان آذیر.»^{۷۳}

این عمل پیشه‌وری اقدامی بیسابقه در تاریخ چپ است. تا آن زمان یک شخصیت موجه و معتبر چپ چنین عملی انجام نداده بود و پس از او هم چنین اقدامی صورت نگرفت. پیشه‌وری موقعی این «اظهار تسلیت» را منتشر کرد که کمتر روزنامه‌ای جسارت چنین اقدامی داشت و حتی

روزنامه‌های غیرتوده‌ای «جبهه آزادی» هم به کمتر از «دیو مهیب» و «عفریت خونخوار» نامیدن رضا شاه رضایت نمی‌دادند؛ می‌نوشتند جز لعنت و نفرین بازماندگان کشتگان او چیزی بدرقه راهش نیست^{۷۴} و اعتراض می‌کردند که چرا دربار سه روز عزای عمومی اعلام کرده، پرچم ایران نیمه افراشته شده و ...^{۷۵}.

کنگره اول حزب توده ایران در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ رسماً کار خود را آغاز کرد. پیشه‌وری نیز یکی از نمایندگان کنگره بود. در مورد اینکه پیشه‌وری از چه موقع دوباره عضو حزب توده شد، اطلاع موثقی در دست نیست. مطمئناً او در زمستان ۱۳۲۳ عضو این حزب نبوده است؛ زیرا، در تبلیغات انتخابات مجلس شورا پیشه‌وری تنها به عنوان مدیر روزنامه آذیر معرفی شده است و اگر عضو حزب توده بود کمیته ایالتی آذربایجان حزب توده از ذکر آن خودداری نمی‌کرد.^{۷۶} احتمالاً پیشه‌وری پس از اینکه به نمایندگی مجلس انتخاب شد مجدداً به عضویت حزب توده درآمد. مقاله «حزب درست و حسابی کدام است؟» که در خرداد ماه ۱۳۲۳ در پنج شماره آذیر منتشر شد، مشخص می‌کند که در آن موقع او عضو حزب توده بوده و خود را برای حضور فعال و تأثیرگذار در کنگره اول این حزب آماده می‌کرد. در هر حال، پیشه‌وری نتوانست به کنگره حزب توده راه یابد و اعتبارنامه او در کمیسیون اعتبارنامه‌ها رد شد. بهانه رد اعتبارنامه پیشه‌وری همان «اظهار تسلیت» بود. در کمتر از بیست روز این دومین بار بود که صلاحیت پیشه‌وری رد می‌شد. بار اول در مجلس شورا و از سوی جناح راست فاقد صلاحیت شناخته شد و اینک جناح چپ بود که او را بی‌صلاحیت اعلام می‌کرد و عملاً بر تصمیم جناح راست مهر تأیید می‌زد.

پیشه‌وری که از سوی توده‌ای‌ها به «ارتجاعی شدن» و «خیانت» متهم شده بود،^{۷۷} در واکنش به رد صلاحیتش - که ضربه‌ای سنگین بر حیثیت سیاسی او بود - بدون آنکه از حزب توده نام ببرد، با حروف درشت در صفحه اول روزنامه آذیر نوشت: «؟ وقتی که در اثر تلقین دیگران بر ضد دوستان خود عصبانی شدید از خود پرسیدید آیا آلت دست غیرمستقیم ارتجاع واقع نشده‌اید؟ وقتی که در اثر احساسات آنی بر ضد یکی از مبارزین راه آزادی اقدام می‌نمائید آیا تصور نمی‌کنید که عملاً به ارتجاع خدمت کرده‌اید؟»^{۷۸} در همین شماره روزنامه آذیر بدون نام بردن از افراد یا حزب توده به اتهاماتی که توده‌ای‌ها به او زده بودند، پاسخ داد. پیشه‌وری ضمن توضیح سوابق خود در مبارزه با رضاشاه، نوشت: «شاید در نظر بعضی‌ها لحن تسلیتی که ما به شاه گفتیم یکی از اشتباهات ما باشد یا حتی از نقطه نظر بعضی‌ها لازم نبود این تسلیت گفته شود.» اما این تنها یک «سوء تفاهم ساده» است. توضیح داد که در «اظهار تسلیت»، کلمات «فوق‌العاده» و «مرموز» جابجا شده و این ناشی از خطای چاپخانه است، که البته چنین نبود و پس از غلطگیری نهایی آن را تغییر داده بودند.^{۷۹} البته پیشه‌وری با مطرح کردن غلط چاپخانه‌ای نمی‌خواست مشکل به وجود آمده را به گردن چاپخانه بیندازد.

گو اینکه جابجایی آن دو کلمه تغییری در نفس امر نمی‌داد. در حقیقت اظهار تسلیم به شاه در چارچوب همان چیزی بود که پیشه‌وری به عنوان قاعده بازی سیاسی مطرح می‌کرد؛ آنچه که نه جناح راست ارزشی برای آن قائل شده بود و نه جناح چپ آن را درست دانسته و حاضر به پذیرفتنش بود. با این حال، پیشه‌وری توضیح داد: «امروز کشور ما در مرحله‌ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلاً برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجود را لازم دانسته‌اند.» این رژیم و قانون اساسی آن مشخصاتی دارد. «طبق قانون اساسی مقام سلطنت باید باشد و ما تا بر علیه قانون اساسی قیام نکرده‌ایم در این اصل هم لازم نمی‌دانیم کاری بکنیم و سوءتفاهمی پیش بیاید؛ یعنی ما نمی‌خواهیم مانند دسته ماجراجویان از قبیل سیدضیاءالدین و همکاران او با نیرنگ و حقه‌بازی روی اغراض خصوصی خود قاعده بازی را به هم بزنیم. علاوه بر این ما از مرگ دشمن خصوصی یا عمومی آن وقت اظهار بشاشت می‌کنیم که خودمان او را در نبرد از بین برده باشیم. متأسفانه از شاه سابق، پیشامدها به ما اجازه نداد انتقام یاران خود و ملت ایران را بکشیم و او با اجل طبیعی فوت کرد. بنابراین، در مرگ او ما کاری نکرده‌ایم که برای کسب افتخار آن اظهار شادمانی کنیم.» علاوه بر این، یکی از اخلاق ستوده ایرانی این است که از دوست و دشمن، اشخاص مصیبت‌زده را هنگام عزاداری آزار نمی‌دهند و مخصوصاً در مرگ طبیعی که سرزنش و بدگویی موضوع ندارد. وانگهی، اگر ما بخواهیم فرزند را مسئول جنایت پدر بدانیم که از شاه سابق هم در بیدادگری جلوتر رفته‌ایم.» پیشه‌وری از کسانی که او را به «ارتجاعی شدن» متهم می‌کردند، می‌پرسید: «مبارزه و هدف اجتماعی ما در جای خود محفوظ است. آن را هیچ کس نمی‌تواند تغییر بدهد ولی اگر بدون نظر خاص و منظور سیاسی معین، برای حفظ نزاکت و آداب مرسوم، یک روزنامه ملّی به شاه مشروطه تسلیم گفته باشد، چه جنایت بزرگی کرده است؟»^{۸۰}

روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای مشتمل بر یک مقدمه و ۱۲ ماده (به فارسی و ترکی) موجودیت و هدف‌هایش را اعلام کرد. رهبر این فرقه، میرجعفر پیشه‌وری بود. در مقدمه بیانیه، هدف فرقه را خودمختاری آذربایجان در چارچوب کشور ایران مطرح می‌کرد و در قطعنامه کنفرانس ۲۹ شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات تصریح شده بود: «می‌خواهیم که ضمن برقراری اصول دموکراسی در سراسر ایران به مردم آذربایجان آزادی داخلی و خودمختاری ملّی داده شود تا بتواند سرنوشت خود را به دست خود تعیین نمایند.»^{۸۱} علیرغم این، در همان زمان نغمه‌های دیگری نیز از فرقه دموکرات آذربایجان شنیده می‌شد: «شعار، آذربایجان مال آذربایجانی‌ها است باید عملی شود. ما تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت.» «آذربایجان ترجیح می‌دهد به جای اینکه با بقیه ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد باشد.» «چنانچه

تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خداحافظ. راه در پیش. بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهد. اینست آخرین حرف ما»^{۸۲}؛ و

گوینده این سخنان کسی نبود جز میرجعفر پیشه‌وری. همان که یک سال قبل به میان کشیدن «... پای همسایگان را در مبارزه اجتماعی و داخلی...» از اسم آنها سوء استفاده کردن...» را خیانت دانسته و به سید ضیا حمله می‌کرد که چرا می‌خواهد با «شعارهای تاریک»، «وحدت و یگانگی ملی» را متزلزل کند. از ضرورت تشکیل دولت مقتدر ملی سخن می‌گفت و می‌خواست «با مشیت محکم» دهان کسانی را که به دنبال راه‌انداختن «نزاع ترک و فارس» بودند، ببندد. از «ارتجاع بین‌المللی» می‌گفت که از «وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در پیکر ایران دولت‌های کوچک کوچک به وجود بیاورد» و بر این اعتقاد بود که «مردان شرافتمند از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه به هم نمی‌زنند. در خطرناک‌ترین موقع‌ها بر علیه دولت مرکزی بر نمی‌خیزند و برای احقاق حقوق مشروع یا ادعای نامشروع خود از راه دزدی و غارتگری و شورش و بلوا اقدام نمی‌کنند.»

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴، «حکومت ملی آذربایجان» با حمایت ارتش شوروی، در تبریز اعلام موجودیت کرد به نخست‌وزیری پیشه‌وری؛ در این پیشه‌وری دیگر هیچ نشانی از آن پیشه‌وری مهر ماه ۱۳۲۰ تا مرداد ماه ۱۳۲۳ باقی نمانده بود.

مفتی ۱۰۵

یادداشت‌ها:

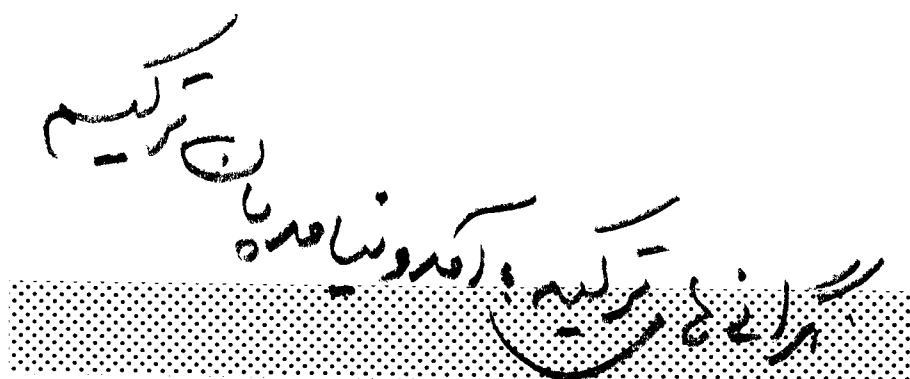
۱. روزنامه ایران، شماره ۶۶۷۵، ۲۷ شهریور ۱۳۲۰.
۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۵۲، ۲۷ شهریور ۱۳۲۰.
۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۵۳، ۲۸ شهریور ۱۳۲۰. متن فرمان عفو عمومی در همین شماره به چاپ رسیده است.
۴. «نسیم آزادی و دود مسموم کننده تبلیغات قلدرمآبی»، روزنامه آذیر، شماره ۴۴، ۲ مرداد ۱۳۲۲. در این مقاله به فرمان عفو عمومی اشاره نمی‌کند و مدعی است که آزاد شدنش از زندان نتیجه «مبارزه شدید» خود او بوده است.
۵. خاطرات ایرج اسکندری، تهران، موسسه اطلاعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۸.
۶. روزنامه سیاست، شماره ۱، ۳ اسفند ۱۳۲۰.
۷. برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: «حزب درست و حسابی کدام است؟» روزنامه آذیر، شماره‌های ۱۶۰-۱۵۶، ۲۳ خرداد - ۱ تیر ۱۳۲۳.
۸. برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: خاطرات اردشیر آوانسیان، به کوشش علی دهباشی، تهران، شهاب ناقل، ۱۳۷۸، صص ۵۵-۵۳ و ۶۲-۵۷؛ انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، صص ۲۶۰-۲۵۵.
۹. بنگرید به: همان منابع.
۱۰. «سه مسئله در یک مصاحبه»، در: ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۲۶۳-۲۶۲ و ۲۶۵ و ۲۶۶.
۱۱. «ما و احزاب سیاسی»، روزنامه آذیر، شماره ۷، ۸ خرداد ۱۳۲۲.
۱۲. پیشه‌وری در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۲ چندین بار از «دسته آذیر» به عنوان یک تشکل سیاسی نام می‌برد. برای نمونه بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۴۷، ۲ خرداد ۱۳۲۳. تا آنجا که یاقه‌ام سلام‌الله جاوید، باقر امامی، کریم کشاورز و ... از اعضای «دسته آذیر» بودند.

۱۳. نامه ۱۳۲۲/۱/۱۷ وزیر فرهنگ به اداره کل شهربانی، در: اسناد مطبوعات/ایران (۱۳۲۰-۱۳۲۲)، ج ۲، به کوشش محسن روستایی و غلامرضا سلامی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، صص ۵۹-۶۰.
۱۴. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۱۵. همان، شماره ۷، ۸ خرداد ۱۳۲۲.
۱۶. همان، شماره ۱۱، ۱۲ خرداد ۱۳۲۲.
۱۷. همان، شماره ۶۹، ۲۱ مهر ۱۳۲۲.
۱۸. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۷، ۲۲ مرداد ۱۳۲۳، متن مندرج در شماره ۷۷ دارای غلط‌های چاپی است و متن تصحیح شده در شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳ چاپ شده است.
۱۹. «سال دوم آذیر»، شماره ۱۴۷، ۲ خرداد ۱۳۲۳.
۲۰. روزنامه آذیر، شماره ۵۵، ۲۷ مرداد ۱۳۲۲.
۲۱. همان.
۲۲. روزنامه آذیر، شماره ۷۹، ۱۳۲۲/۸/۱۷.
۲۳. روزنامه آذیر، شماره ۱۴۳، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۲۴. همان، شماره ۴۰، ۲۸ تیر ۱۳۲۲.
۲۵. همان، شماره ۴۳، ۳۱ تیر ۱۳۲۲.
۲۶. همان، شماره ۵۴، ۲۵ مرداد ۱۳۲۲؛ شماره ۴۰، ۲۸ تیر ۱۳۲۳.
۲۷. همان، شماره ۱۴۳، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۲۸. «آیا سید ضیاء فاشیست است؟»، روزنامه آذیر، شماره ۲۱۵، ۲۸ آبان ۱۳۲۳.
۲۹. «به/قدم شاد باش می‌گوئیم»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۳، ۱۶ خرداد ۱۳۲۳.
۳۰. روزنامه آذیر، شماره ۶۹، ۲۱ مهر ۱۳۲۲.
۳۱. همان، شماره ۷۹، ۱۷ آبان ۱۳۲۲.
۳۲. همان، شماره ۲۶۴، ۱۹ فروردین ۱۳۲۴.
۳۳. «در اطراف اعلامیه کلاه پوستی»، روزنامه آذیر، شماره ۷۵، ۸ آبان ۱۳۲۲.
۳۴. «اساس مخالفت ما»، روزنامه آذیر، شماره ۷۸، ۱۷ آبان ۱۳۲۲.
۳۵. «مواظب قدم‌های خود باشید»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۳۶. «در اطراف اعلامیه کلاه پوستی»، پیشین.
۳۷. «مواظب قدم‌های خود باشید»، پیشین.
۳۸. «دعای ترک و فارس در مازندران»، روزنامه آذیر، شماره ۹۳، ۲۴ آذر ۱۳۲۲.
۳۹. همانجا.
۴۰. «نطق آقای پیشه‌وری بر سر قبر سردار ملی»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۴۱. «چرا سیدضیاءالدین را خائن ایران می‌دانیم؟»، روزنامه آذیر، شماره ۲۴، ۲۱ آذر ۱۳۲۳.
۴۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۷۸، ۱۷ آبان ۱۳۲۲؛ شماره ۲۱۵، ۲۸ آبان ۱۳۲۳.
۴۳. «ارتجاع وطنی و پیشوای آن»، روزنامه آذیر، شماره ۱۲۱، ۷ اسفند ۱۳۲۲.
۴۴. روزنامه آذیر، شماره ۷۳، ۱ آبان ۱۳۲۲.
۴۵. یکی از احزابی که مرتباً از ضرورت انقلاب و خونریزی‌های آن سخن می‌گفت، حزب پیکار و ارگان‌های آن روزنامه-های ایران ما و تیرد بود.
۴۶. «فقر و مذلّت و بیچارگی از کجاست؟»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۱، ۱۱ خرداد ۱۳۲۳.
۴۷. «قاعده بازی»، روزنامه آذیر، شماره ۹۵، ۲۷ آذر ۱۳۲۲.
۴۸. روزنامه آذیر، شماره ۵۴، ۲۵ مرداد ۱۳۲۲.
۴۹. «خائنین ایران را بشناسید»، روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.

۵۰. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۱. همان، شماره ۵، ۵ خرداد ۱۳۲۲.
۵۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۵۳. «یک خبر شوم، یک حرکت ابلهانه»، روزنامه آذیر، شماره ۱۹۶، ۱۱ مهر ۱۳۲۳؛ شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۴. همانجا.
۵۵. «دشمنان خود را به مجلس نفرستید»، روزنامه آذیر، شماره ۸۱، ۲۲ آبان ۱۳۲۲.
۵۶. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۷. همان، شماره ۸، ۹ خرداد ۱۳۲۲؛ شماره ۴۹، ۱۱ مرداد ۱۳۲۲.
۵۸. «ما چه می‌گوئیم - ملت چه می‌خواهد»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۰، ۹ خرداد ۱۳۲۳؛ شماره ۱۵۴، ۱۸ خرداد ۱۳۲۳.
۵۹. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۷، ۲۵ خرداد ۱۳۲۲.
۶۰. همان، شماره ۱۵۹، ۳۰ خرداد ۱۳۲۳.
۶۱. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۵۷، ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.
۶۲. روزنامه آذیر، شماره ۶، ۶ خرداد ۱۳۲۲.
۶۳. برای نمونه بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۸، ۹ خرداد ۱۳۲۲.
۶۴. روزنامه آذیر، ۱۳۲۲/۱۰/۲۹ و ۱۰/۱۹ و ۱۳۲۳/۱۱/۲۹.
۶۵. روزنامه آذیر، شماره ۲۴، ۸ تیر ۱۳۲۲.
۶۶. همان، شماره ۲۸، ۱۴ تیر ۱۳۲۲.
۶۷. همان، شماره ۲۴، ۸ تیر ۱۳۲۲.
۶۸. روزنامه مهر/ایران، ۲۳ تیر ۱۳۲۳.
۶۹. همانجا.
۷۰. برای نمونه بنگرید به: روزنامه‌های داد، دماوند، ایران ما و ... ۲۳ الی ۳۰ تیر ۱۳۲۳.
۷۱. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۹، ۲۵ تیر ۱۳۲۳.
۷۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۷۱، ۱ مرداد ۱۳۲۳.
۷۳. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۳، ۸ مرداد ۱۳۲۳.
۷۴. روزنامه ایران ما، شماره ۱۸۰، ۶ مرداد ۱۳۲۳.
۷۵. همان، شماره ۱۸۱، ۸ مرداد ۱۳۲۳.
۷۶. برای اعلامیه کمیته ایالتی آذربایجان حزب توده ایران در معرفی کاندیداهای این حزب در تبریز، بنگرید به: روزنامه آذیر، ۱۸ دی ۱۳۲۲.
۷۷. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۷۸. همان.
۷۹. گویا جایجایی این دو کلمه توطئه آرداشس آوانسیان بوده است. به گفته ضیاءالموتی، آرداشس، از طریق یکی از کارگران چاپخانه داد از موضوع و متن «اظهار تسلیت» خبردار می‌شود و به دستور او کلمات مرموز و فوق‌العاده را جایجا می‌کنند. پاسخ ضیاء الموتی به پرسش‌های نگارنده.
۸۰. «اما راجع به تسلیت به شاه حاضر»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۸۱. به نقل از: گذشته چراغ راه آینده است، پاریس، جبهه آزادی مردم ایران، ۱۹۷۷، ص ۲۵۴.
۸۲. همان منبع، صص ۲۷۱-۲۶۱.



محمد علی بهمنی قاجار



اگر چه تلاش در جهت تعریف یک هویت غیر ایرانی برای مردم ترک زبان آذربایجان و به سامان رساندن مجموعه‌ای از تحرکات سیاسی جدایی‌طلبانه بر این اساس، به گونه‌ای که در فراز و فرود حکومت مستعجل فرقه دموکرات آذربایجان نیز شاهد آن بودیم، خمیر مایه اصلی سیاست منطقه‌ای دولت شوروی را در یک مقطع مهم از تاریخ معاصر ایران رقم زد، ولی از لحاظ تاریخی حق امتیاز این ابداع و نوآوری سیاسی به نام ترک‌ها و سیاست‌های پان‌ترکیستی ثبت شده بود که از سال‌های نخست قرن بیستم در ترکیه عثمانی شکل گرفت.

در واقع مدت‌ها پیش از آنکه روسیه شوروی برای پیشبرد منافع منطقه‌ای خود به فکر بهره‌برداری از این عامل برآید، این محافل ترک‌گرای عثمانی - و به دنبال آن جمهوری ترکیه - بودند که با تبلیغ اندیشه ترک بودن مردم ترک زبان ایران، برای پیشبرد سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود زمینه‌سازی‌هایی را آغاز کردند.

مع‌هذا اقدام دولت شوروی در بهره‌برداری از این عامل - اگر چه به زبان سیاسی و عقیدتی خاص خودش - مقامات آنکارا و ترک‌ها را در موقعیت دشواری قرار داد. زیرا از یک سو با تبلور و به ثمر نشستن تلاش و تحرکی روبرو شدند که خود بانی اصلی و صاحب امتیاز آن بودند ولی از

سوی دیگر آن را به کام یک دشمن دیرینه و تاریخی خود یعنی روسیه شوروی یافتند که دقیقاً در همان ایام، اگر چه به نام جمهوری شوروی گرجستان ولی با لحن و زبانی مشابه آنچه که در ایران بر پا داشته بودند خواسته‌هایی ارضی را در قبال قارص و اردهان در قلمرو ترکیه مطرح کرده بود.

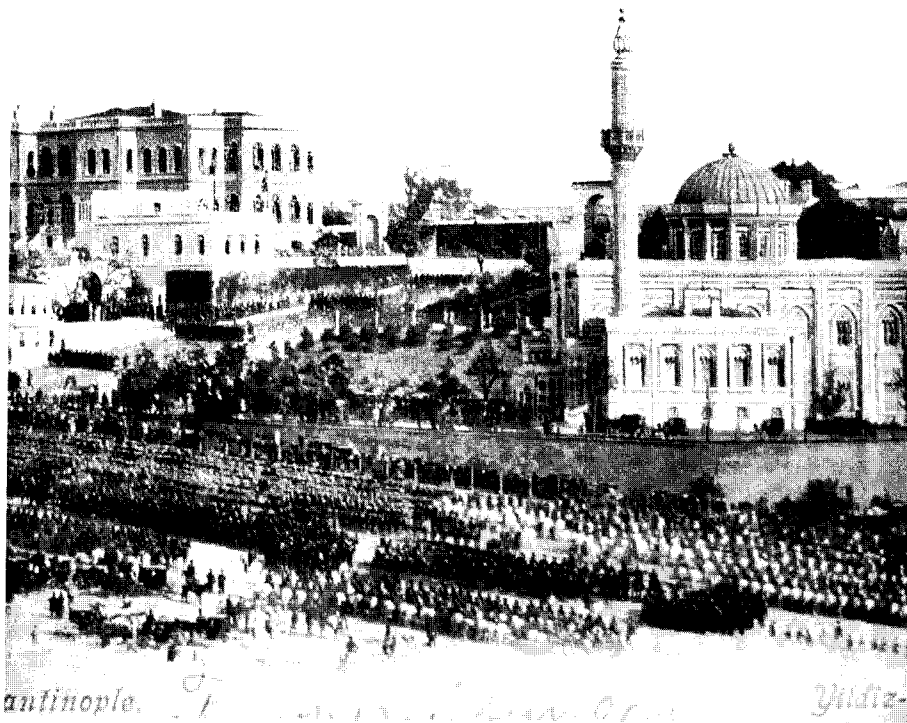
اگر چه تحولات جاری در آذربایجان بر همان بستری جریان داشت که ترک‌گرایان خود زمینه آن را فراهم آورده بودند ولی نقش تعیین‌کننده اتحاد شوروی در این عرصه و سمت و سوی که داشت، بسیاری از ترک‌گرایان ترکیه را نگران ساخت. یکی از این ترک‌گرایان حسین جاهد یالچین مدیر روزنامه طنین و وکیل مجلس ترکیه بود. او که به نوشته مکرّم نورزاد، سرکنسول ایران در استانبول «... قبل از اعلان جمهوریت از زعمای حزب اتحاد و ترقی و همکار نزدیک طلعت پاشا و انور پاشا...» و کسی بود که «... بارها راجع به ایرانیان ترک زبان مقالاتی علیه ما نوشته و از طرفداران جدّی پان‌ترکیسم و یکی از لجام گسیخته‌ترین جریده‌نگاران راجع به موضوع فوق...» بود، ولی از آنجایی که در کنار تعصب ملّی «... یکی از ترک‌های متعصب و پر جرأتی است که جدّاً مخالف سیاست روس‌ها است و همواره قلمش را در روزنامه یا جراید دیگر علیه آنها به کار می‌برد.» اینک «... چندی است که مقالاتی به نفع ایران منتشر می‌نماید»^۱

یکی از این مقالات، نوشته‌ای بود تحت عنوان «طمع و احتراصاتی که زنجیر خود را شکست است» که در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ / ۹ تیر ۱۳۲۴ در روزنامه طنین منتشر شد. او که در اقدامات اخیر روسیه شوروی، تلاشی را می‌دید در جهت آنکه «... ما - [ترکیه] - با ایران هم مرز نباشیم و آنها ما را از سر حد خاور نیز احاطه و محاصره کنند...» کل این تحولات را آمیزه‌ای تلقی کرد از «طمع و حرص دوره تزاری و دینامیزم بلشویک» و نشانی از «نیت جهانگشایی و روح جهانگیری روس».^۲

در نمونه‌ای دیگر از این تعارض و دوگانگی به مقاله‌ای می‌توان اشاره کرد از کاظم نامی دورو به نام «کشور برادر ایران» که در شماره ۲۹ مارس ۱۹۴۵ / ۹ فروردین ۱۳۲۴ روزنامه سون پستا منتشر شد. در این مقاله روایتی از تاریخ ایران و همبستگی ملّی آن ارائه شد که در مقایسه با اکثر نوشته‌های مرسوم و معمول در جراید ترکیه، نادر و استثنایی بود. او در توصیف هویت ملّی ایران نوشت با آنکه از دیرباز «... به ایران ملّی آمده و در آنجا اثرات و تأثیرات نسلی باقی گذاشته و گذشته‌اند و بعد از اسلام هم به اندازه ترک‌ها، عرب‌ها و سایر اقوام که از حیث نژاد دیگرند با فارس‌ها آمیزش کرده‌اند ولی دیانت، زبان، آموزش و پرورش و تمدن ایران آنقدر قوی بود که تمام این عناصر بیگانه و کلیه این طوایف و دسته‌های خارجی که وارد ایران شده و با ایرانی‌ها آمیخته‌اند، ایرانی شده‌اند.»^۳

ولی از سوی دیگر در کنار این دیدگاه منصفانه - و فوق‌العاده نادر - از نوشته‌هایی متفاوت و فوق‌العاده مکرر می‌توان یاد کرد چون مقاله‌ای که چندی بعد تحت عنوان «آذربایجان ایران» در ۲ دسامبر ۱۹۴۵ / ۱۱ آذر ۱۳۲۴ در روزنامه‌ی تصویر منتشر شد. در این مقاله که امضاء «شرقلی» نامی را داشت، آمده بود «... سیاست تند فارس‌ها که مخصوصاً از بدو سلطنت رضا شاه شروع شده و به وسیله‌ی اعلان پادشاهی رضاشاه که به همه فهمانده شده است که سلطنت و خاندان فارس‌ها ادامه دارد باعث عدم رضایت اهالی آذربایجان گشته و بالاخره کار منتهی به عصیان در آن صفحات گردیده است...».^۴

با در نظر داشتن مجموعه‌ی آرای از این دست است که در این یادداشت سعی می‌شود با استفاده از بازتاب اخبار تحولات آذربایجان در جراید ترکیه جوانبی از این دیدگاه دوگانه مورد بحث قرار گیرد. به دنبال پاسخ‌هایی هستیم بر این پرسش‌ها که در ترکیه چه دیدگاه‌هایی نسبت به ماهیت فرقه دموکرات آذربایجان وجود داشت و آیا فرقه دموکرات پدیده‌ای وابسته به شوروی تصور می‌شد یا مستقل از آن؟ میزان استقلال یا وابستگی این فرقه از دیدگاه روزنامه‌نگاران ترکیه به چه اندازه بود؟ همچنین بررسی می‌گردد که آیا در ترکیه مطالبات مطرح شده از طرف فرقه دموکرات به عنوان خواست‌های طبیعی مردم آذربایجان تلقی گردیدند و یا مطالباتی مصنوعی و ساخته و پرداخته اتحاد جماهیر شوروی؟ افزون بر این نقش مردم آذربایجان در حمایت یا در پایان دادن به حکومت فرقه دموکرات از نظر جراید ترکیه نیز از دیگر پرسش‌هایی است که در این نوشته بدان می‌پردازیم.



فرقه دموکرات آذربایجان، مستقل یا وابسته؟

دیدگاه غالب در ترکیه فرقه دموکرات آذربایجان را نه تنها وابسته و دست‌نشانده روسیه شوروی می‌دانست بلکه برای این فرقه هیچ‌گونه اصالتی قائل نبود و آن را دست‌پخت دولت شوروی می‌پنداشت. در اینجا به نمونه‌هایی چند در مورد نظر روزنامه‌نگاران ترکیه درباره موضوع مستقل یا وابسته بودن فرقه دموکرات آذربایجان و جنبش ایجاد شده به وسیله این فرقه اشاره می‌گردد. نظام‌الدین نظیف از روزنامه‌نگاران ترکیه در مقاله‌ای که در روزنامه گنج‌پستاسی در ۲۴ اوت ۱۹۴۵/۲ شهریور ۱۳۲۴ منتشر کرد استدلال‌های ارائه شده از سوی دولت شوروی را در مورد عدم وابستگی رخدادهای مورد بحث به سیاست‌های این دولت نفی کرد. نظیف در این مقاله که عنوان آن «شکنجه و زجری که ایران می‌کشد، دیگر باید به پایان برسد» بود درباره ماهیت رخدادهای ایران نوشت: «این اقدامات را نمی‌توان به حساب غلیان و هیجان ایده‌آلیستی کاسبان فقیر ایرانی گذاشت. این واقعه همان نقش فجیعی است که در قلب بالکان، یعنی در بلغارستان در صورت ظاهر و به نام دموکراسی بازی می‌شود. یعنی وضع و تابلوی فیجع ایران به لوحه دراماتیک بلغارستان اضافه می‌شود.»^۵

عمر رضا دوغان یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز در مقاله‌ای با عنوان «آذربایجان و ایران» که در ۲۱ آوریل ۱۹۴۶/اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه جمهوری انتشار یافت به ماهیت وابسته فرقه دموکرات اشاره کرده و رخدادهای آذربایجان را به طور کامل محصول سیاست امپریالیستی شوروی عنوان کرد. دوغان در این مقاله تصریح می‌نماید: «بیگانه اشغال ایران را فرصتی مناسب دانسته و سعی کرده که تیشه به ریشه تمامیت ارضی ایران بزند.»^۶ دوغان در ادامه این مقاله به نوع مطالبات مردم آذربایجان از دولت مرکزی نیز اشاره‌هایی دارد که در بخش بعدی این یادداشت بدان اشاره می‌گردد.

سلیم ثابت یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه با صراحت بیشتری به ماهیت غیرمستقل فرقه دموکرات و آلت دست قرار گرفتن پیشه‌وری رهبر این فرقه اشاره می‌نماید. وی در مقاله‌ای به نام «در ایران با سورپریزی مواجه نشدیم» که در شماره ۲۱ مه ۱۹۴۶/۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه تصویر به چاپ رسید، سیاست‌های شوروی را در ایران با سیاست‌های توسعه‌طلبانه آلمان نازی مقایسه کرده و از پیشه‌وری به عنوان همانند کیسلینگ رئیس دولت وابسته به آلمان در نروژ یاد می‌کند.^۷

همان‌گونه که اشاره شد یکی از دلایل اصلی عدم استقبال ترک‌ها از این تحولات، به رغم تطابق بسیاری از جوانب آن با آمال دیرینه گروه‌های ترک‌گرا، نقش روسیه در این ماجرا بود. حسین جاهد یالچین که پیشتر نیز به او اشاره شد در مقاله‌ای تحت عنوان «موضوع ایران و ترکیه» در شماره ۲۷

نوامبر ۱۹۴۵/۶ آذر ۱۳۲۴ روزنامهٔ *طنین* منتشر شد «شورش و اغتشاش آذربایجان [را] مقدمه- ای...» دانست «... جهت الحاق آن به روسیه». او در ادامه افزود که «... ما نسبت به قضیهٔ ایران از نزدیک علاقمند بوده و مجبوریم آن را با نهایت دقت مورد تعقیب قرار دهیم زیرا مسئله ایران و موضوع ترکیه و بغازها با یکدیگر ارتباطی دارد و متمم یکدیگر است و سر و صورتی که موضوع آذربایجان به خود خواهد گرفت کم و بیش علامت و اشاره خواهد بود در قسمت جبههٔ ترکیه...»^۸

«م.ح. زوال» نیز در مقاله‌ای به نام «معنای عصیان وخیم ایران» که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵/۳۰ آبان ۱۳۲۴ در روزنامهٔ *وطن* منتشر شد، بر همین باور بود. به نوشتهٔ او «... ممکن است عوامل محلی هم در عصیان اخیر مؤثر واقع گشته است ولی علت عمدهٔ تشویق و تحریک خارجی است. موقع نزدیک شدن تخلیه ایران روس‌ها به عوض احترامگزاری نسبت به استقلال ایران، حتی به عوض اینکه سرمشق و نمونه برای انگلیسی‌ها قرار گیرند، مردم را در آذربایجان بر علیه دولت تشویق و تحریک کردند...»^۹

برخی از دیگر صاحب‌نظران ترک نیز آراء مشابهی را ابراز داشتند. ادهم عزت بنیچه در مقاله- ای به نام «وضعیت فجیع و فلاکت‌آمیز ایران» که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵/۳۰ آبان ۱۳۲۴ روزنامهٔ *سون تلگراف* منتشر شد، خاطر نشان کرد اگر چه «... موضوع ظاهراً عبارت است از آزادی آذربایجان ولی در باطن و در حقیقت عبارت از الحاق آن به روسیه است. این یک قدمی است در راه امپریالیسم دولت تزاری برداشته شده است منتها این قدم توسط آذربایجانی‌ها برداشته می‌شود. مطالب صریح است و چگونگی امر واضح و آشکار می‌باشد...»^{۱۰}

چگونگی سقوط حکومت خودمختار فرقه دموکرات، نیز خود نشان دیگری تلقی شد در تأیید وابستگی کامل این فرقه به دولت شوروی. زیرا به محض روشن شدن تصمیم مسکو مبنی بر قطع حمایت از آن، به فوریت حکومت این فرقه ساقط شد. این موضوع در ترکیه نیز بازتاب داشت و روزنامه‌نگاران ترکیه در مقالاتی که پیرامون اعاده اقتدار دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کردند در ضمن تجزیه و تحلیل نحوهٔ سقوط حکومت فرقه، بر این موضوع که فرقه دموکرات تنها ابزاری در دست شوروی بود، تأکید نهادند. نجم‌الدین ساداک در مقاله‌ای به همین مناسبت که با عنوان «حادثه‌ای که دنیا را حیران کرده است» در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۶/۵ دی ۱۳۲۵ در روزنامهٔ *آکشام* منتشر کرد به وابستگی فرقه دموکرات به دولت شوروی اشاره کرده و با صراحت ایجاد این فرقه، تشکیل حکومت به وسیله آن و حتی ادارهٔ امور حکومت فرقه دموکرات را منتسب به شوروی عنوان می‌کند. ساداک در این مقاله دربارهٔ موارد یاد شده می‌نویسد: «یک سال پیش روس‌ها، هنگام تخلیه آذربایجان در آن خطه یک جریانی ترتیب داده و با تشکیل یک حکومت خودمختار به دست نیروی محلی نمی‌گذاشتند که دولت ایران در کار آنجا مداخله نماید، تمام تشبثات حکومت تهران

برای سازش با آذربایجان نتیجه‌ای نداد و در آذربایجان حکومتی بر پا شده بود که از شوروی پیروی می‌کرد و از سوی آنها اداره می‌شد.^{۱۱}

نظام‌الدین نظیف نیز در مقاله دیگری که در روزنامه گنجیه پستاسی در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶/۲۲ آذر ۱۳۲۵ در مورد بازگشت حاکمیت دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کرد بر همین نکات تأکید نهاد: «مسکو تصور می‌کرد که آنها (پیشه‌وری، فرقه دموکرات و حزب توده) منبع قدرت سیاسی هستند ولی مدتی قبل از این پیشامد اخیر، مانند تهران متوجه شده بود که آنها فاقد مشروعیت سیاسی هستند. این حادثه ثابت می‌کند یک دولتی که پی امتیاز نفت می‌گردد، باید از خیالات دست کشیده پی به حقیقت ببرد. دولت شوروی همین که ملتفت شد که پیشه‌وری و حزب توده مورد استفاده نبوده و از آنها کاری ساخته نیست، بازی را به وسیله کارت آنها نمی‌توان پیشبرد، نقشه خود را برای متزلزل کردن یگانگی ایران وداع گفت و پیشه‌وری و امثال او را مانند پوست لیمو که آبش گرفته شده دور انداخت.»^{۱۲}

همان‌گونه که پیش از این نیز بیان شد حتی پان‌ترک‌ها نیز بر وابستگی فرقه دموکرات به شوروی اذعان داشتند. از جمله عابدین داور یکی از روزنامه‌نگارانی که به اندیشه‌های پان‌ترکی نیز تمایل داشت در مقاله‌ای به نام «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» که در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶/۲۲ آذر ۱۳۲۵ روزنامه جمهوری به چاپ رسید در حالی که از خودمختاری در آذربایجان پشتیبانی می‌کرد اما بر ماهیت وابسته فرقه دموکرات نیز تصریح داشت. عابدین داور در این مقاله در مورد فرقه دموکرات و رهبری آن یعنی پیشه‌وری نوشت: «همین که یاغیان آذربایجان اسلحه را به زمین گذاشتند، پیشه‌وری، رئیس آنها که به هوچیگری پرداخته بود، مفقودالامر شد و از میدان در رفت. بدیهی است به کجا رفته. از مرز خارج شده نزد آقایان خود رفته است...» او سپس در ادامه و بر اساس باورهای خود افزود «... چون اکثریت اهالی آذربایجان ترک هستند، در درخواست خود راجع به نائل شدن به خودمختاری اداری ذیحق بوده‌اند ولی آنهاپی که پیشقدمی در این باره می‌کردند، دست نشاندۀ شوروی‌ها بودند و به نام و به حساب روسیه کار می‌کردند. به همین جهت هم به نظر ایرانی و هم به نظر آذربایجانی خائن به میهن شمرده می‌شدند و چون آذربایجانی‌ها ملتفت و متوجه آن بودند، لذا از نامبرده پیروی نکردند. از روی این اصل است که باوجود رسیدن پول، اسلحه و مهمات از کشور شوروی و وارد شدن آذربایجانی‌های شوروی، دار و دسته پیشه‌وری تنها توانستند یک ارتش مرکب از هفت هزار نفر تشکیل دهند و چون آن هم به زور بود لذا پس از مختصر زد و خورد متفرق گشتند. به این ترتیب سرکرده‌های هوچی و سرخ آذربایجان که چند روز پیش مدعی بودند به سوی تهران پیش‌می‌روند در اسرع وقت ممکن به طرف شمال فرار کردند. از قرار معلوم

پس از اینکه روس‌ها سربازان خود را عقب کشیدند پیشه‌وری در آنجا به بلوف فرمانروایی می‌کرده است.^{۱۳}

بدین ترتیب باید گفت از دیدگاه روزنامه‌نگاران ترکیه، فرقه دموکرات آذربایجان یک سازمان سیاسی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و فاقد هر گونه استقلال و ارادهٔ سیاسی تلقی می‌گردید و چنین دیدگاهی در فضای مطبوعاتی ترکیه عمومیت داشت.

مطالبات فرقه دموکرات، طبیعی یا تصنعی؟

فرقه دموکرات از ابتدای تشکیل، یک رشته خواسته‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را از دولت مرکزی طلب کرد. این خواسته‌ها همه از نوع درخواست‌های واگرایانه و در راستای تضعیف حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان نبود بلکه برخی از آنها همچون خواست اصلاحات ارضی، افزایش بودجه آذربایجان و یا اختصاص منبع مالی برای تأسیس دانشگاه در تبریز تقاضاهای سودمندی بودند. در حقیقت می‌توان مطالبات فرقه دموکرات را به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول مطالباتی بودند برخاسته از نارضایتی‌های عمومی که در سرتاسر ایران وجود داشت، دسته دوم درخواست‌هایی در واکنش به برخی سیاست‌های افراط‌گرایانه دههٔ دوم پادشاهی رضاشاه پهلوی و بالاخره دسته دیگر تقاضاهایی که رنگ و بوی تجزیه‌طلبانه داشتند. اما ماهیت فعالیت‌های فرقه دموکرات با اهداف تجزیه‌طلبانه سازگاری داشت. همچنین پاره‌ای از سیاست‌های فرقه دموکرات موجبات نارضایتی مردم آذربایجان را فراهم کرده و خشم آنها را نسبت به این فرقه برانگیخت. از جمله این سیاست‌ها می‌توان به اعمال فشار علیه تاجران، مصادره اموال و املاک، تعدی نسبت به مال و جان و ناموس مردم به ویژه به وسیلهٔ نیروهای قفقازی مهاجر اشاره کرد.^{۱۴}

برخی از روزنامه‌نگاران ترکیه با توجه به ماهیت وابسته فرقه دموکرات و فعالیت‌های واگرایانه و تجزیه‌طلبانه آن، اهداف و مطالبات فرقه را نیز تصنعی و برخاسته از سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی عنوان کردند و عدهٔ دیگری از روزنامه‌نگاران ترکیه این مسائل را تا حدودی ناشی از نارضایتی عادی و عمومی دانسته و تا حدودی حاصل نارضایتی‌های ویژه مردم آذربایجان، ولی تقریباً همگی فرقه دموکرات را برای پی‌گیری این نارضایتی‌ها فاقد صلاحیت دانسته و آن را به فعالیت در راستای منافع شوروی در زیر لوای اعتراض‌های مردمی متهم کردند. البته دسته دیگری از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز این رخدادها را ناشی از اعتراض طبیعی و بر حق مردم این خطه تعبیر کرده و ضمن تلاش برای ارائه یک تصویر غیرایرانی از آذربایجان، از موضوع وابستگی فرقه نیز عبور کرده و بدون پرداختن به این مسئله سیاست‌های دولت ایران را مورد انتقاد قرار دادند.

از جمله روزنامه‌نگارانی که خواسته‌های فرقه دموکرات را ساختگی و بدون ارتباط با اراده مردم آذربایجان عنوان می‌کرد، آ.ریازار بود. یازار در مقاله‌ای به نام «آذربایجان ایران، آگاهی‌های وابسته به این منطقه که تجزیه آن از ایران موضوع بحث است» که در ژوئیه ۱۹۴۵ / تیر ۱۳۲۴ در روزنامه *طنین* انتشار یافت. بخش مهمی از مقاله خود را به توضیح نقش سیاسی آذربایجان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران اختصاص داد. او در ابتدای مقاله‌اش نخست در مورد جایگاه آذربایجان و آذربایجانی‌ها در ایران از مساحت و جمعیت این خطه نوشت که با «... مساحت ۱۰۴۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت ... بین ۳ تا ۴ میلیون نفر... یک سوم جمعیت ایران ...» را تشکیل می‌داد که «... که بیشتر آنها ترک و شیعه هستند. این ترک‌های شیعه اخلاف و احفاد قزلباش‌ها هستند که ارتش صفوی را تشکیل داده و دولتی را که امروز ایران می‌نامیم تأسیس کرده‌اند. از آن روز تا به حال دولت ایران را همین ترک‌ها، یعنی آذربایجانی‌ها اداره کرده‌اند و همواره جهت ایران و جهت پایداری دولتی که نیاکان و پدران خود آن را به وجود آورده‌اند، خون خود را ریخته‌اند و در فدای جان خود مضایقه نداشته‌اند.»^{۱۵}

یازار با اشاره به این داده‌های تاریخی، اقدام‌های واگرایانه فرقه دموکرات را زیر سوال برده و تبلیغات آنها در مورد آذربایجان نفی کرد. او در پایان مقاله‌اش در مورد نقش آذربایجانی‌ها در اداره ایران، نوشت: «دولت ایران از آغاز تأسیس از طرف آذربایجانی‌ها اداره شده است و امروز هم از طرف آذربایجانی‌ها اداره می‌شود. نخست‌وزیران ایران در زمان ما از قبیل محمد ساعد مراغه‌ای، محمود جم و از وزیران: قره‌گوزلو، دکتر رضازاده شفق، صدیق، اردلان، تقی‌زاده، داور، سپهبدی و عدل و ... آذربایجانی هستند. ستارخان و باقرخان از بانیان و بنیانگذاران مشروطیت که در راه مشروطه خود را فدا کردند، آذربایجانی بودند...»^{۱۶}

عاصم اوس یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه‌ای که مطالبات فرقه دموکرات را ساختگی می‌دانست در مقاله‌ای به نام «حقیقت مطلب در آذربایجان» که به دنبال پایان حکومت فرقه دموکرات بر آذربایجان ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه *وقت* منتشر شد تأکید می‌کند که مطالبه خودمختاری برای آذربایجان ساخته و پرداخته روس‌ها بود و به مجرد کنار کشیدن روسیه شوروی پایان گرفت.^{۱۷}

همان‌گونه که اشاره شد گروهی از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز خواسته‌های ابراز شده از طرف فرقه دموکرات را با مجموعه‌ای از ناراضی‌های عمومی در ایران همسو می‌دانستند. عمر رضا دوغرول یکی از این نویسندگان بود وی در مقاله‌ای به نام «آذربایجان و ایران» که پیش از این نیز به آن اشاره گردید در مورد این موضوع، تصریح کرد: «بیگانه برای تشویق عده‌ای از ناراضیان، آنچه که از دستش برآمده خودداری نکرده است در صورتی که این عدم رضایت، محلی و موضعی نبوده،

عمومی است. یعنی هر آنچه را که آذربایجانی‌ها شاکی‌اند بقیه نقاط ایران نیز شکایت دارند و می‌خواهند اسبابی فراهم شود تا گرفتاری‌ها حل شده و شکایت در بین نباشد. به همین مناسبت تمامی افراد و عناصر ملت باید یگانگی به خرج داده و با نهایت مساوات باید کشور خود را آزاد سازند و آن را قویتر کنند و گر نه تجزیه همه را تضعیف کرده، منتهی به این می‌شود که یگان یگان طعمه طمع دیگران شوند.^{۱۸}

گروهی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه افزون بر اینکه به ناراضیتهایی عمومی مردم ایران اشاره می‌کنند، وجود ناراضیتهای ویژه‌ای در آذربایجان را نیز یادآور می‌گردند ولی این روزنامه‌نگاران نیز بر بهره‌برداری غیرصادقانه فرقه دموکرات از این خواسته‌های ویژه تأکید داشتند. از جمله این روزنامه‌نگاران، می‌توان از عابدین داور نام برد که در مقاله «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» همان گونه که پیش از این اشاره شد به تلاش بی‌حاصل فرقه دموکرات برای بهره‌برداری از مواردی که از دیدگاه وی خواسته‌های مردم آذربایجان بودند، می‌پردازد.^{۱۹} یکی دیگر از این روزنامه‌نگاران، آکشم‌چی بود که به ناراضیتهای مردم آذربایجان از دولت پهلوی اشاره می‌کند ولی فرقه دموکرات را به دلیل وابستگی به شوروی و داشتن اهداف تجزیه‌طلبانه برای پی‌گیری این ناراضیتهای فاقد صلاحیت می‌داند. آکشم‌چی در مقاله‌ای به نام «یک صدای صمیمی که به نام همسایگی و دوستی تمنا داریم در ایران شنیده شود» که در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه *آکشم* منتشر شد، پس از اینکه فرقه دموکرات را به عنوان یک جریان سیاسی وابسته به دولت شوروی که اهداف این دولت را دنبال می‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دهد در توضیح کم و کیف ناراضیتهای در آذربایجان ابراز می‌دارد: «بر همه کس هویدا است که رژیم ملّی با افراتر رضا شاه پهلوی سعی کرد که ترک‌های آذربایجان زبان مادری خود را فراموش کنند، این قبیل اشخاص باز هم هستند. هنگامی که افکار عمومی در ترکیه از وقایع ناگوار ایران دلسوزی می‌کردند، یکی از جراید ایران زبان ترکی را تمسخر می‌کرد. متأسفانه چنین پیشامدهایی از یادمان نرفته است. ملت ترک که استقلال و تمامیت ایران دوست و همسایه را از ته دل آرزومند است، چشمش حالا به آذربایجان افتاده تا ببیند چه حرکت‌ها و رفتاری از ارتش ایران در آن صفحات سرخواهد زد؟»^{۲۰}

جدای از نظرات یاد شده، دیدگاه دیگری نیز در میان روزنامه‌نگاران ترکیه وجود داشت. بر مبنای این دیدگاه، تلاش می‌گردید تا رخداد‌های آذربایجان به معنای آغاز فروپاشی جامعه ایران توصیف شود. در این راستا با تحریف حقیقت‌های تاریخی و فرهنگی، تصویری غیر ایرانی از آذربایجان و حتی سایر مناطق ایران مانند خوزستان ترسیم می‌گردد. یکی از این روزنامه‌نگاران میرزا بالا یکی از سران حزب مساوات بود که بعد از فروپاشی جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۲۱ میلادی به ترکیه پناهنده شده بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «به مناسبت حوادث اخیر و اتفاقاتی که در ایران

می‌افتد» که در ۱۳ دسامبر ۲۲/۱۹۴۶ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه‌ی تصویر منتشر شد از مساعد بودن زمینه برای تجزیه ایران نوشت. به عقیده‌ی او: «ایران نشیمن اقوام مختلفی بوده است. شمار ترک‌ها و فارس‌ها در آنجا تقریباً مساوی و بر اثر سیاست فارس کردن مردم در آنجا زمینه برای تجزیه فراهم می‌باشد. به همین مناسبت جریان‌های وابسته به مختاریت در آذربایجان از شمال به جنوب منتقل گشته و دو نفوذ بیگانه که تمایلات سیاسی آنها با هم جور در نمی‌آید، با یکدیگر در رقابت و مجادله بود.»^{۲۱}

میرزا بالا در ادامه مقاله خود، با وجود اینکه به نقش بیگانگان در اغتشاش‌های ایران اشاره می‌نماید ولی تأکید را بر زمینه مساعد کار می‌گذارد و پیش‌بینی می‌نماید که روند تجزیه‌طلبی ایران حتی استان فارس را نیز در بر خواهد گرفت. او در نوشته‌ای مشحون از اغلاط و داده‌های نادرست تاریخی و به همین نسبت تحلیل و پیش‌بینی‌هایی کاملاً پرت و هوایی، چکیده‌ای از آراء مغشوش مساواتی‌ها را بیان داشت: «چه از نظر باستان‌شناسی و غیره و چه از لحاظ جمعیت و زبان، آذربایجان ایران متمم و بقیه آذربایجان شوروی است و همچنین خوزستان نیز بقیه و متمم عراق است که زیر نفوذ انگلیس‌ها می‌باشد. اهالی خوزستان عرب هستند حتی قسمتی از ساکنان این منطقه ترک می‌باشند و تاریخ پیش از میلاد مسیح نیز این ادعا را به ثبوت می‌رساند به ویژه خوزستان میهن ایلام یعنی ترک‌ها بوده است. دلیل دیگر این است که زبان آنها فارسی است و نه عربی [؟]. خوزستان افزون بر اینکه حاصلخیز است در عین حال منبع نفت نیز می‌باشد. یکی دیگر از مناطق شورش هم استانداری فارس است. اهالی آن ناحیه نیز کاملاً ایرانی‌الاصل نیستند و مرکب از ترک‌ها و تازیان می‌باشند. مثلاً قشقایی‌ها اصلاً و کاملاً ترک هستند این عشایر ترک که جمعیت آنها در سال ۱۹۲۰ به سیصد هزار نفر می‌رسید، صد هزار نفر سواره نظام داشتند. در سایر بلاد فارس نیز ترک‌ها نشمین کرده‌اند و تعداد آنها خیلی است. مثلاً خانواده قره‌گوزلو و غیره اصالتاً ترک هستند. شانزده سال قبل همین قشقایی‌ها با همکاری خوزستانی‌ها به رضاشاه پهلوی که سیاست مرکزیت را پیگیری می‌کرد، شوریدند. اگر همین سیاست صریح مرکزیت را با سیاست آشکار فارس کردن مردم در نظر بگیریم، نمایان می‌شود که منشاء عصیان در برابر تهران چه بوده است و چرا زمینه برای این امر فراهم بود.»^{۲۲}

نقش مردم آذربایجان در خاتمه دادن به حکومت فرقه دموکرات

مدتی پس از قدرت گرفتن فرقه دموکرات در آذربایجان نارضایی‌های عمومی نسبت به عملکرد فرقه آغاز و مبارزاتی نیز علیه آن صورت گرفت. در این میان در آستانه اقدام نهایی دولت ایران برای پایان دادن به حکومت فرقه این موضوع مطرح گردید که مردم آذربایجان در برابر این

اقدام دولت چه رویه‌ای را در پیش می‌گیرند. آیا مردم آذربایجان از فرقه دموکرات همان گونه که سران فرقه ادعاء می‌کردند، دفاع می‌نمایند و یا از اقدامات جاری برای اعاده حاکمیت ملی ایران. این مسئله در روزنامه‌های ترکیه نیز مورد بحث قرار گرفت از جمله ادهم عزت بنیچه در آستانه سقوط فرقه دموکرات در مقاله‌ای به نام «کارهای خطرناک» که ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر به چاپ رسید، واکنش احتمالی مردم آذربایجان را در قبال ورود ارتش مورد بررسی قرار می‌داد. وی در این مقاله نتیجه‌گیری کرد که به احتمال زیاد مردم آذربایجان علیه فرقه دموکرات موضع‌گیری خواهند کرد. عزت بنیچه در این مورد نوشت: «گمان نمی‌رود که اهالی آذربایجان از کمونیست‌های سرخ راضی باشند. احتمال دارد آذربایجانی‌ها که به بازرگانی و پیشه و هنر پرداخته‌اند و درآمدی داشته و صاحب ثروت هستند، ارتش ایران را ناجی شمرده، از آنها حسن استقبال نمایند.»^{۲۳}

روزنامه تصویر نیز در شماره ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶/۱۹ آذر ۱۳۲۵ خود در مقاله‌ای به عنوان «قوام‌السلطنه آخرین نقش خود را بازی می‌کند» در توصیف بازتاب ورود ارتش ایران به زنجان درباره استقبال پرشور مردم زنجان از ورود ارتش، تصریح کرد که «این یک تصمیم درست است که قدری هم دیر اتخاذ شده است. واقعه زیر ثابت می‌نماید که مردم نیز چنین تصمیمی را تصویب نموده‌اند: هنگام ورود نیروهای دولتی به زنجان، ساکنان شهر که از دموکرات‌ها ظلم دیده بودند، نظامیان تهران را مثل ناجی استقبال و به هیجان آمده خواستند عده‌ای از منسوبان حزب توده را تکه‌تکه کنند و بدینوسیله انتقام خود را بگیرند و سربازان تهران با اشکال توانستند آنان را از چنین عملی بازدارند.»^{۲۴}

از دیگر روزنامه‌نگارانی که موضوع واکنش مردم آذربایجان به سقوط حکومت فرقه دموکرات را مورد بررسی قرار دادند، می‌توان از عابدین داور و آکشام‌چی نام برد. عابدین داور در مقاله «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» که پیش از این نیز به آن اشاره شد پس از آنکه به تفصیل به موضوع عدم همراهی مردم آذربایجان با فرقه دموکرات می‌پردازد، در پایان مقاله‌اش نوشت: «درسی که از این واقعه می‌توان گرفت عبارت از این است که سکنه آذربایجان به اندازه‌ای از ظلم و فشار شوروی‌ها به ستوه آمده و از دست آنان مستأصل گشته بودند که در نخستین فرصت راه نجات را در پیش گرفتند.»^{۲۵}

آکشام‌چی نیز در مقاله «یک صدای صمیمی که به نام همسایگی و دوستی تمنا داریم در ایران شنیده شود» که پیش از این به آن اشاره شد در مورد واکنش مردم آذربایجان نسبت به پایان حکومت فرقه دموکرات، تصریح کرد: «بر همه معلوم است که موضوع آذربایجان به چه نحوی رخ داده و ساکنان آن هدف اغراض چه کسانی قرار گرفته بودند. پیشه‌وری از مرز خارج شده نزد آقایان خود رفت. اهل آذربایجان نیز قیام کرده به ارتش ایران کمک کردند.»^{۲۶}

با توجه به نمونه‌های یاده شده می‌توان گفت که در ترکیه نیز نقش مردم آذربایجان در پایان دادن به حکمروایی فرقه دموکرات با اهمیت ارزیابی شده است.

نتیجه‌گیری

رخداد‌های آذربایجان در سال‌های ۲۲۵-۱۳۲۴ آنچنان تحت تأثیر دخالت‌های روسیه شوروی قرار داشت که این موضوع در تحلیل‌های روزنامه‌نگاران ترکیه نسبت به این رخدادها نیز بازتاب وسیعی پیدا کرد. با آنکه بسیاری از آنها به دلیل گرایش‌های ترک‌گرایانه، با مقداری از خواسته‌های مطرح شده از زبان فرقه دموکرات همدلی داشتند ولی از آنجایی که به فرقه دموکرات به عنوان ابزاری در دست روسیه شوروی می‌نگریستند مطالبات مطرح شده به وسیله این فرقه را نیز پوششی برای پیگیری منافع شوروی و در راستای تجزیه و تضعیف ایران می‌دانستند. با این حال هنوز چند صباحی از کاسته شدن از خطر توسعه طلبی شوروی در این حدود و فروپاشی ابراز این توسعه طلبی یعنی فرقه دموکرات نگذشته بود که وسوسه‌های پیشین از نو مطرح گردید. سرکنسولگری ایران در استانبول در گزارشی که در اواسط بهمن ۱۳۲۵ از مفاد حدود ۱۲۰ مقاله و سرمقاله‌ای که جراید ترکیه راجع به تحولات حاصل از فروپاشی فرقه دموکرات نوشتند، خاطر نشان کرد که ترک‌ها در عین «... دلسوزی... نسبت به ایران...» که آن هم بیشتر «... از لحاظ نگرانی خود [آنها] از روس‌ها بوده [و] ماندن روس‌ها را در آذربایجان صلاح خود...» نمی‌دانستند، از ابراز همراهی با مباحث مطرح شده در آن حوزه نیز مضایقه نداشتند. برخی از این جراید به صورتی معتدل ابراز همراهی کرده، فقط متذکر می‌شدند که «... آمال ملی اهالی آذربایجان به ویژه در قسمت فرهنگ نیز باید در نظر گرفته شود...» و برخی هم به نحوی تند و شدید «... نه تنها سکنة آذربایجان حتی مقیمین خراسان را نیز ترک شمرده ادعای سابق خود را راجع به اینکه اهالی آن دو صفحات از حیث نژاد و زبان ترکند تکرار...» می‌کردند.^{۲۷}

مقاله دو پهلوی روزنامه ملت چاپ استانبول در ۲۱ فوریه ۱۹۴۶ / ۲ اسفند ۱۳۲۵ تحت عنوان «حکومتی که در آذربایجان سازمان یافته است باید جمهوری ترک باشد به علت اینکه در ایران پنج میلیون ترک موجود است» نیز از دیگر نمونه‌های گویای این رجعت به اصل بود. این مقاله ضمن ارائه چکیده‌ای از آراء پان‌ترکی نسبت به ایران و «ترک» بودن کل این سرزمین از دوران قدیم تا امروز، در عین ابراز همدلی با این حرکت - «اگر شورش آذربایجان برای آزادی است، ممکن است حکومت ایران آن را به طور مساعد بپذیرد» - این پرسش را نیز پیش روی داشت که «... ولی در مقابل نقشه ... روس‌ها ... چه باید گفت؟»^{۲۸} پرسشی که تا سال‌ها بعد یعنی تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی و رفع خطر از آن سمت، ذهن ترک‌ها را به خود مشغول داشته و باعث شده بود که تبلیغات پان‌ترکیستی در ایران بیشتر به همان وجه شوروی و معطوف به باکو محدود بماند.



رضا آذری شهرضایی

سازمان پارتی
وزارت پارتی

قطع ارتباط میان بخش‌هایی از حوزه‌های شمالی ایران با دیگر نقاط کشور یکی از پیامدهای اصلی تصرف این حوزه به دست نیروهای ارتش سرخ در خلال وقایع شهریور ۱۳۲۰ بود. اگر چه این سعی و تلاش در جهت قطع ارتباط و گسستن پیوندها در طول دوره پنج ساله اشغال، درجات مختلف داشت - یک صورت تدریجی اولیه و سپس شکلی قطعی و حاد در مراحل نهایی کار - ولی ناشناخته ماندن بسیاری از تحولات و حوادث جاری در حوزه تحت اشغال شوروی یکی از تبعات اصلی این پدیده بود. از نظر دور ماندن بسیاری از مقاومت‌های محلی و مردمی در قبال قوای اشغالگر که آن هم مطابق با درجات فوق‌الذکر - یک مقاومت تدریجی اولیه و یک رویارویی قطعی و حاد در مراحل نهایی کار - خود از عوارض مهم این ماجرا بود.

در توضیح علل پیش آمدن چنین امری دلایل مختلفی را می‌توان ذکر کرد، از جمله مهم‌ترین این علل که عبارت باشد از وضعیت تحت اشغال ایران. این امر باعث شد به رغم یک آزادی نسبی مطبوعاتی، بسیاری از مسائل مربوط به عملکرد قوای اشغالگر امکان طرح و بحث نیابند. کما اینکه در خلال گذر از مراحل تدریجی مداخلات اولیه روس‌ها به شکل قطعی آن در مراحل پایانی کار نیز

دولت مجبور شد برای جلب نظر مقامات مسکو باره‌ای از جرایم را که بیکپ انتشار اخبار آن حوزه‌ها بودند به نحوی جدّی و اساسی تعطیل کند.

راقم این سطور که چندی است تلاش خود را بر شناسایی اخبار و گزارش‌های بر جای مانده از این مجموعه مقاومت‌های محلی و مردمی در حوزه آذربایجان قرار داده، لازم دید تا بیش از طی شدن مراحل نهایی انتشار مجموعه‌ای که فراهم آمده است، بعضی از جوانب آن را در این یادداشت کوتاه مورد اشاره قرار دهد. باگفته بماند که در این نوشته که بیشتر یادآوری قسمتی از تاریخ فراموش شده این سرزمین را مدّ نظر دارد و دعوتی از پژوهشگران دیگر برای توجه بیشتر به این موارد، فقط برخی از اخبار و گزارش‌های منتشر شده در روزنامه‌های وقت تحت بررسی بوده است. حال آنکه در تحقیقاتی از این قبیل به مجموعه‌ای از گزارش‌های دولتی نیز می‌توان - و باید - استناد کرد؛ از جمله بخشی از اسناد رسمی دولت‌های ایران و شوروی که اینک به تدریج در دسترس پژوهشگران قرار می‌گیرند.

تلاش مقامات شوروی از همان بدو ورود و استقرار در آذربایجان برای محو آثار و اقتدار دولت ایران با تشکیل مجامعی چون «جمعیت آذربایجان» که روزنامه‌ای هم به همین نام منتشر می‌کرد، و همچنین با چاپ نشریه‌ای به نام *وطن یولودا* در جهت گسست فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مردم آذربایجان از دیگر مناطق ایران عمل می‌کرد. از همان دوره با عکس‌العمل‌های خودجوش از طرف مردم آذربایجان برای مقابله با اهداف شوروی روبرو شد. از همان مراحل نخست اشغال ایران، تأسیس و فعالیت هر جمعیتی که به نحوی از انحاء «خودی» تلقی نمی‌شد با مخالفت مقامات شوروی و هواداران آنها روبرو گردید. در کنار نمونه نسبتاً معروف و شناخته شده‌ای از این گونه فعالیت‌ها مانند تلاش یوسف افتخاری و خلیل انقلاب‌آذر برای تأسیس یک اتحادیه مستقل کارگری در تبریز که با مخالفت کنسول شوروی روبرو شد،^۱ به مخالفت مشابهی از طرف مقامات شوروی می‌توان اشاره کرد که در اواخر شهریور ۱۳۲۱ نسبت به فعالیت تشکیلاتی موسوم به «سازمان ایران بیدار» در تبریز ابراز گردید. استانداری آذربایجان در پاسخ به پرسش وزارت امور خارجه ایران که در ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۲/۳۰ شهریور ۱۳۲۱ یادداشت اعتراضی را در این زمینه تحت عنوان «عملیات نو عناصر فاشیستی در تبریز» دریافت کرده بود توضیح داد که «... قریب یک سال است جمعیتی به این اسم در تبریز تشکیل یافته [و] مرامنامه آنها غیر از مبارزه با دیکتاتوری و طرفداری آزادی و دموکراسی و فرهنگ چیز دیگر نیست...» و در پایان افزود که بر این اساس «... گزارش نایب کنسول [شوروی] خلاف واقع است.»^۲ بخشی از دیگر خبرهای این گونه مقاومت‌ها را در نشریات طرفداران

شوروی نیز می‌توان دنبال کرد. برای مثال روزنامه رهبر ارگان حزب توده و دستگاه تبلیغی اشغالگران شوروی دربارهٔ مقاومت مردمی در برجی از شهرهای آذربایجان در اواسط فروردین ۱۳۲۳ در سر مقاله‌ای تحت عنوان «شیادها حربه تکفیر برداشته‌اند» دربارهٔ بروز یک شورش مردمی در مراغه از آن نوشت که: «... عوام فریب‌ها در شهر مراغه بلوایی راه انداخته و می‌خواسته‌اند شهردار محل را به جرم اینکه با نگارش‌های فلان نویسنده آشناست و بنابراین کافر است به قتل برسانند و اگر مداخلهٔ اعضای حزب توده ایران نبود نه تنها این مقصود شوم عملی می‌شد بلکه شاید از این حد هم بالاتر می‌رفته‌اند.»^۱ در این سرمقاله نسبت به بروز حرکت مشابهی در اردبیل نیز اظهار گردید: «... در اردبیل یک عده از همین شیادها به کمک کلکی بخشدار جدید اجارود به توطئه دست زده و یک دسته‌بندی به نام حزب انقلابی اسلام راه انداخته‌اند. اینها مسجدها و منبرها را که برای بحث در موضوعات مذهبی است به سفیضه‌های سیاسی و تکفیر آزادخواهان اختصاص داده‌اند. اینها بر بالای منابر حکم تکفیر آزادخواهان را صادر می‌کنند و اعضاء حزب ما [یعنی حزب توده] را متهم به بی‌دینی می‌نمایند.»^۲ انتشار این قبیل گزارش‌ها از زبان طرفداران قوای شوروی علیرغم ادبیات خاص آنها که مخالفان شوروی‌ها را «شیاد، عوام‌فریب» می‌خواند، به هر حال از وجود یک رشته مقاومت‌ها در بین مردم آذربایجان حکایت داشت. به نوشته همین روزنامه سر ریز مقاومت‌های از همین قسم در میانه، مرنند و تبریز نیز موجبات نگرانی عوامل حزب توده و اشغالگران را فراهم آورده بود.^۳



البته روزنامه رهبر و دیگر جراید حزب توده از عکس‌العمل‌های مقامات شوروی در قبال این گونه فعالیت‌ها گزارشی منتشر نکردند. برای مثال نوشتند که چگونه در «... روز سه‌شنبه ۱۳۲۳/۸/۲۳ در استان چهارم، در شهر رضائیه از طرف کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی به استاندار محل جناب سرهنگ زنگنه ابلاغ زیرین را می‌نمایند: آقایان احتشام واعظ، ابراهیم صمصامی وکیل دادگستری و حاجی میرزا غلام فقهی (که از متنفذین رضائیه می‌باشند) حسب‌الامر کنسولگری شوروی باید به فوریت از آذربایجان تبعید بشوند. استانداری هم بلادرنگ آنها را از رضائیه اخراج و اینک آقایان تبعید شدگان رضائیه وارد تهران شده‌اند. از قراری که شایع است یک عده‌ای هم که تعدادشان معلوم نیست بعد از آقایان نامبرده از رضائیه تبعید شده‌اند که هنوز به تهران وارد نشده‌اند...»^۶

این جراید همچنین توضیح ندادند که چرا و به چه دلیل در همین ایام حجت‌الاسلام میرخاص روحانی جوانی که در اطراف اردبیل فعالیت می‌کرد، بنا به دستور مقامات شوروی و «... برخلاف پیمانی که خودشان امضاء نموده‌اند و عدم مداخله در امور ایران را متعهد گشته‌اند... ابتدا از گرمی - قریه‌ای در محال شاهسون - به اردبیل و از اردبیل به تبریز و از تبریز به تهران تبعید نموده‌اند...». علت این امر را روزنامه سرگذشت می‌بایست توضیح دهد که چگونه در پی آغاز رشته فعالیت‌هایی از سوی نیروهای هوادار شوروی در آن حدود و مقابله حجت‌الاسلام میرخاص با این تلاش‌ها، وی تبعید گردید.^۷

اهداف تجزیه‌طلبانه مقامات شوروی از همان بدو ورود آنان به ایران در آذربایجان کاملاً مشهود بود و دولت‌مداران ایرانی همواره نگران این معضل بودند. کما اینکه علی سهیلی وزیر امور خارجه وقت نیز طی تلگراف رمزی که در دی ماه ۱۳۲۰ به سفارت ایران در آنکارا مخابره کرد، از نشانه‌های اولیه این نگرانی، نوشت: «... روس‌ها نمی‌گذارند قوای لشگری و یا امنیه و پاسبان به قدر کفایت به آنجا اعزام داریم اگر این رویه ادامه پیدا کند آذربایجان از دست ما می‌رود...»^۸ و این نکته‌ای نبود که از دیده ناظرین خارجی به ویژه نیروهای ذینفعی چون ترکیه - که خود نیز بدین حوزه نظر داشت - پنهان باشد. روزنامه رهبر در سرمقاله‌ای تحت عنوان: «تبلیغات مسموم بر علیه دوستی ایران و ملل اتحاد جماهیر شوروی» بعد از حملات گسترده به آنچه که از آن به عنوان تحریک و تفتین در روابط ایران و شوروی نام می‌برد، «... یکی از بارزترین نمونه این قبیل تحریکات...» را خبری دانست «... که اخیراً در رادیوی آنکارا نقل از خبرگزاری فرانسه راجع به آذربایجان ایران انتشار یافته است...» روزنامه رهبر در ادامه نوشت «... اگر چه ما هنوز نمی‌دانیم این خبر واقعا از چه منبعی انتشار یافته است لیکن چون از سنخ تبلیغات مسمومی است که به وسیله

عمال ارتجاع در ایران می‌شود می‌توانیم حدس بزنیم که قطعاً دست عوامل استعماری در آن دخالت داشته است. بنابراین خبر جعلی انجمن استالینی آذربایجان! تقاضای الحاق خود را به دولت شوروی کرده است! ملاحظه کنید باید تحریک و جعل به کجا رسیده است. اولاً آذربایجان انجمن استالینی ندارد و ثانیاً اگر هم داشته باشد نمی‌تواند چنین تقاضایی را کرده است.^{۱۱} این خبر که در آن زمان در زمره شایعات بود و بی‌سبب از یک سئال به واقعیت پیوست موضوعی نبود که در آن ایام آلمانی‌ها هم از طریق رادیو برلین مطالبی را در مورد آن منتشر و مطبوعات ترکیه و رادیو آنکارا نیز آن را بارها تکرار می‌کردند.

بعد از پیروزی متفقین بر آلمان در اردیبهشت ۱۳۲۴ مساعی خروج متفقین در دستور کار دولت ایران قرار گرفت. اما دولت شوروی علیرغم آنکه دیگر خطر آلمان نازی به کلی رفع گردیده بود نه تنها حاضر به ترک ایران نبود بلکه با دخالت‌ها و بازگذاشتن دست نیروهای هوادار خود در آذربایجان برنامه تجزیه‌طلبانه‌ای را نسبت به قلمرو ایران در دستور کار قرار داد که ابعادی از آن پیشتر نیز در کار بود. با شروع این دور جدید از تحولات مقامات شوروی و گروه‌های هوادار آنها، بار دیگر مردم آذربایجان در مقام مقابله با آن درآمدند. مثلاً در مرداد ماه ۱۳۲۴ در خلال انتخابات شهرداری تبریز، شوروی‌ها به کمک توده‌ای‌ها آمده و آرای را به نفع آنان به صندوق‌ها ریختند. امری که باعث بروز زد و خورد بین آرادای خواهان و توده‌ای‌ها گردید.^{۱۲}

به محض آنکه مشخص شد که شوروی‌ها قصد ندارند همانند قوای بریتانیا و ایالات متحده خاک ایران را ترک نمایند در تیر ماه ۱۳۲۴ رادیو آنکارا و مطبوعات ترکیه اعلام کردند شوروی قصد دارد آذربایجان ایران را به خاک خود ملحق نماید و با این طریق ارتباط ایران با ترکیه قطع شده و شوروی‌ها در جوار سرزمین‌های کردنشین قرار گیرد. خبری که حزب توده ایران نیز مطابق معمول آن را کذب و ساخته دشمنان شوروی دانست.^{۱۳} هر چند که مطابق با اسنادی که اخیراً منتشر شده‌اند، در همان ایام استالین فرمان تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان را صادر کرده بود و این خبر اهمیتی بیش از یک شایعه داشت.^{۱۴}

صدور فرمان استالین در این زمینه به فعالیت‌های توده‌ای‌ها و تجزیه‌طلبان شتاب بیشتری بخشید، گردآوری اسلحه از نواحی مختلف ایران از جمله این فعالیت‌ها بود که با کشف اتفاقی مقدار زیادی اسلحه در کلیسای آرامنه تبریز در اوایل مرداد ۱۳۲۴ جنبه‌ای آشکار یافت. با افشاء‌گری‌های یک عضو مستعفی حزب توده مشخص گردید که بعدها روشن شد از اعضای کمیته استالینی حزب توده آذربایجان بوده است. اخبار مربوط به نقش حزب مزبور در خرید و گردآوری این سلاح‌ها از

نقاطی چون خراسان، سمنان، مازندران و گیلان و انباشت تدریجی آنها در جایی مطمئن مانند کلیسای ارامنه در این دوره در سطحی وسیع منتشر شد.^{۱۴}

فعالیت کمیته ایالتی حزب توده از تیر ماه تا اعلان موجودیت فرقه دموکرات بر حول دو محور قرار گرفت یکی ایجاد جو ارباب و وحشت در بین مردم و دیگری نیز تسخیر و کنترل ادارات دولتی.^{۱۵} موجی که اخراج و تبعید و سرکوب مخالفین حزب توده و نیروهای اشغالگر در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان یکی از تبعات اصلی آن بود. پیش آمد واقعه خشونت بار ليقوان در اواخر مرداد ۱۳۲۴ که به مرگ حاجی احتشام و پسرش از یکسو و چهار نفر از اعضای حزب توده از سوی دیگر منجر شد از شروع یک گام سریع و خشن حکایت داشت. ضرب و شتم دادستان تبریز و داماد حاجی احتشام در انتظار عمومی در تبریز توسط بزن بهادرهای حزب توده از تشدید حرکت در جهت ارباب مردم نشان داشت.^{۱۶} اخراج و تبعید سید محمد باقر کروی مدیر روزنامه/خبر شمال، از مجاهدین صدر مشروطیت در مرداد ۱۳۲۴ فقط به جرم اینکه در روزنامه اش از پایان مدت حضور متفقین در خاک ایران ابراز شادمانی کرده بود، نیز از دیگر نشانه های شدت گرفتن کار بود.^{۱۷}

اعلان «استقلال» مراغه در اواخر مرداد ماه که پیش در آمدی بر تحولات بعدی آذربایجان بود توسط شعبه محلی حزب توده به رهبری عدل الدوله کبیری باعث گردید فرمانداری نظامی مراغه او را دستگیر و به پادگان مراغه منتقل کند اما مأمورین نظامی شوروی پادگان مراغه را محاصره و کبیری و همراهانش را آزاد کردند. در پی آن فرماندار نظامی مراغه نیز از دخالت در امور آن حوزه توسط مقامات شوروی منع شد.^{۱۸}

از شهریور ماه تا آذر ماه ۱۳۲۴ که پس از صدور فرمان استالین حکومت خودمختار فرقه دموکرات آذربایجان اعلام موجودیت کرد،^{۱۹} اقتدار نیمه بند دولت مرکزی روز به روز تحلیل رفت. استانداری و شهربانی در دست فرقه قرار گرفت و بخشی از مسئولین منصوب دولت نیز که باقی مانده بودند به ناچار از فرقه اطاعت کردند.^{۲۰}

به رغم مساعی پیشین مقامات شوروی در زدودن هر گونه نشانه مقاومت و ایستادگی و بیشرافت سریع تحولاتی چون تشکیل نخستین کنگره فرقه در مهر ماه، برقراری مرز گمرکی بین آذربایجان با دیگر استان ها، سانسور پست، برقراری پست های بازرسی، کنترل ورود و خروج مسافری، مقاومت های مردمی نیز بالا گرفت. برخی از این مقاومت ها نیز به رغم تمامی مخاطرات از حالت انفرادی فراتر رفته و شکلی جمعی به خود گرفت.

تلگراف فرقه ای ها خطاب به گردهمایی وزرای خارجه متفقین در لندن مبنی بر اعلان خودمختاری باعث گردید بیش از چهارصد نفر از بزرگان و رجال آذربایجان در تلگرافی به لندن

تلگراف فرقه‌ای‌ها را متعلق به آذربایجانیان ندانسته و آن را رد نمایند.^{۲۱} و در ادامه این نوع اقدامات تشکلهایی تحت عنوان مجمع سلحشوران آذربایجان ایران^{۲۲}، هیئت وطنخواهان آذربایجان ایران^{۲۳}، هیئت فداکار مقیم تهران^{۲۴} ... و میهن‌پرستان سراب آذربایجان شرقی ایران^{۲۵}، به وجود آمده و هر کدام با صدور بیایه‌ها و اطلاعیه‌های مختلف در مقابل تحولات جاری موضع گرفتند.

اعلام حضور فرقه و تشکیلات نوپای آن با ترور و اعدام در شهرهای مختلف آذربایجان توأم شد. به نوشته حمیل حسینی «... بر اساس قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵، در نیمه اول ماه نوامبر ۸۰ نفر مأمور امنیتی که آموزش‌های ویژه دیده بودند به آذربایجان اعزام شدند و یک سری عملیات تروریستی انجام دادند: در میانه انصاری مالک معروف، در زنجان، رهنما یکی از افراد نزدیک به محمود ذوالفقاری و احمد آقا الهیاری مالک روستای نقدوز به وسیله اعضای این گروه تروریستی به قتل رسیدند.^{۲۶} ولی این امر فقط به گروهی «فتودال و مالک» محدود و منحصر نماند به عنوان مثال پاییز ۱۳۲۴ در تبریز چهارده نفر را ترور کردند. محمد امین امیر مالک کارمند شهربانی تبریز و سیدمصطفی طباطبایی رئیس دادگاه تبریز که توسط یک آسوری عضو فرقه ترور شد از این جمله بودند.^{۲۷} این ترورها در شهرهای دیگر منجمه مرنند و مراغه هم صورت گرفت.^{۲۸} اعدام پانزده تن از بزرگان و رؤسای ادارات میانه^{۲۹} و قتل عام بیست و دو زاندارم از ابوابجمعی گروهان سراب آن هم به خدعه و تزویر از دیگر نمونه‌های این سیاست جدید بودند.^{۳۰}

در حوزه‌های عشایری نیز مقاومت‌هایی جریان داشت؛ از جمله شاهسون‌های آذربایجان که در واکنش به این رخدادها سعی کردند شهر سراب را از دست فرقه‌ای‌ها گرفته و ادارات را به مأمورین دولت بازگردانند.^{۳۱} مع‌هذا این گونه کشاکش‌ها نمی‌توانست تداوم پیدا کند. به رغم رسیدن گزارش‌های دیگری در توصیف این گونه مقاومت‌های پراکنده در رضائیه، اردبیل، مشکین‌شهر، زنجان، اهر و پاره‌ای از دیگر شهرها با توجه به حمایت کامل نیروهای شوروی از فعالیت‌های فرقه و ممانعت آنها از رسیدن نیروهای تقویتی ایرانی در شریف‌آباد قزوین، راه برای استقرار و تثبیت فرقه دموکرات هموار شد.

در بهمن ۱۳۲۴ دولت قوام‌السلطنه که به جای دولت حکیمی بر سر کار آمد، بر آن شد که در کنار سیاست‌های پیشین دولت برای مقاومت در برابر چیرگی فرقه، با تصمیم‌گیرنده اصلی این تحولات یعنی شخص استالین نیز مذاکراتی را آغاز کند. قوام‌السلطنه به مسکو رفت و علیرغم ناکامی‌های اولیه مذاکرات در پایان با توافق بر سر تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی مقدمات خروج نیروهای شوروی از آذربایجان را آماده کرد. اولین نتیجه این تحول دیپلماتیک تغییر

موضع‌گیری و اعلام آمادگی فرقه دموکرات برای گفتگو با دولت مرکزی بود. اما برای هزاران نفر از آوارگان آذربایجانی که در تهران پناه گرفته بودند که نه از تحولات دیپلماتیک پشت پرده آگاهی داشتند و نه نسبت به نتیجه مذاکرات امیدوار بودند، اقدامات دیگری ضروری نمود. تشکیل «جمعیت نجات آذربایجان» از سوی جمعی از این آوارگان و آذربایجانی‌های مقیم مرکز بعد از چهار جلسه بحث و مذاکره، یکی از این اقدامات بود. جمعیت مزبور در اعلان مواضع و موجودیت خود مقرر داشت «... تا زمانی که آذربایجان زیر سلطه اجنبی و فرقه دموکرات قرار گرفته به نام جمعیت نجات آذربایجان...» فعالیت کند و آنگاه «... بعد از استخلاص به جمعیت آذربایجانیان مقیم مرکز» تغییر اسم دهد. هدف جمعیت «... انتشار اسناد و مدارک مستند و ارائه آن به سازمان‌های جهانی و روشن ساختن افکار عمومی دنیا نسبت به تجاوز و فجایع اعمال اجنبی [بود] که تحت پوشش حزب دموکرات آذربایجان و حکومت جمهوری در آن استان و حزب دموکرات کردستان در استان کردستان حکومت...» می‌کردند. لزوم تشکیل سازمان مقاومت ملی برای ثبت نام از داوطلبانی که قصد مقابله مسلحانه را با فرقه داشتند از جمله اهداف این جمعیت تعریف شد. برای سرپرستی این امر «... ستادی از جمعیت تشکیل داده و تصدی آن را به عهده همایون امیراحمدی واگذار ...» شد. جمعیت نجات آذربایجان ضمن اعلان طرفداری از قانون اساسی و استقرار حکومت دموکراسی از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سطح مملکت نیز پشتیبانی کرد «... سرپرستی و مسئولیت موقت جمعیت تا سقوط حکومت غیرقانونی جمهوری آذربایجان و کردستان به عهده رحیم زهتاب فرد واگذار شد و نامبرده به عنوان «دبیر جمعیت نجات آذربایجان» اختیار یافت که با «مقامات قانونی مملکت و شخصیت‌های حقوقی در راه تحقق اهداف اصولی جمعیت وارد مذاکرات و مکاتبه شود». مسئولیت انتشار هر گونه نشریه‌ای که جمعیت صلاح بداند نیز به عهده دبیر جمعیت گذاشته شد.^{۳۲}

در پی تشکیل «ستاد دفاع ملی» جمعیت و ثبت نام از داوطلبین گروه‌های چریک به نواحی مختلف اعزام شدند.^{۳۳} زهتاب فرد که به ساماندهی چریک‌ها نیز مشغول بود در توصیف فعالیت‌های نظامی جمعیت خاطر نشان ساخت که «اولین طرح فعالیت‌های پارتیزانی در مرزهای طالش و آذربایجان، ماسوله و خلخال، رودبار طارم» آماده گردید و بهرام‌خان فرزانه، حاجی خان و یونس‌خان کلاتری مأمور اجرای عملیات شدند. آنان با حملات ایزدایی پاسگاه‌های فرقه را مورد حمله و سپس خلع سلاح می‌کردند.^{۳۴}

در حدود زنجان و خمسه ذوالفقاری‌ها، هدایت‌الله یمینی، یدالله خان اسلحه‌دار باشی، نیز رشته زد و خوردهای پارتیزانی را با فرقه‌ای‌ها آغاز کرده بودند. زهتاب فرد و گروه‌اش از شمال همدان،^{۳۵}

محمدحسن خان امیرافشار از ناحیه تکاب و میاندوآب به عملیات پارتیزانی می‌پرداختند. در نواحی داخلی آذربایجان به دلیل کنترل شدید فرقه‌ای‌ها تشکیلات مقاومت برای ارتباط خودشان با مرکز و بیرون از حدود آذربایجان با مشکلاتی مواجه بود. بنابراین تعدادی کارت سفید عضویت فرقه دموکرات با امضاء و مهر پیشه‌وری در اختیار مبارزین قرار گرفت تا آنان پیام‌ها و جراید را به وسیله افراد مطمئنی که توسط علی‌اصغر شرکاء مدیر گاراژ میهن‌تور از بین رانندگان و شاگرد رانندگان اتوبوس انتخاب و معرفی می‌شدند به محل برسانند و سپس در سطح استان آذربایجان و کردستان به دست مبارزین و رؤسای عشایر و ایلات می‌رسانند.^{۳۶}

پس از عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران، که بعد از مدتی به پیشروی واحدهایی از ارتش به آذربایجان منجر شد، در کنار فروپاشی سریع تشکیلات فرقه، در بسیاری از نقاط مردم منتظر نشست و چند روزی قبل از ورود ارتش برای تصرف مراکز مربوط به فرقه و دستگیری فرقه‌ای‌ها وارد کار شدند. هسته بسیاری از این تحرکات را گروه‌های مقاومتی تشکیل می‌دادند که از مدت‌ها پیش مترصد چنین فرصتی بودند. «در میانه مردم با سربازان با یک حالت وجد و شعفی گرد آمده و برای پیدا کردن دموکرات‌هایی که مخفی شده‌اند به ارتش ملحق گردیده‌اند در کلیه نقاط خانه‌های دموکرات‌ها از طرف مردم جستجو می‌شد و عده زیادی زندانیان را مردم به خارج شهر می‌بردند.»^{۳۷} و در اردیبهشت نیز با انتشار خبر پیشروی قریب‌الوقوع ارتش، در حالی که مسئولین فرقه‌ای شهر قصد داشتند برای مرعوب کردن مردم حکومت نظامی برقرار و دویست نفر مالکین و خوانین و رؤسای ایلات شاهسون را دستگیر و اعدام کنند بسیاری از افراد مزبور بلافاصله از شهر خارج و برخی نیز پنهان شدند و سپس با همکاری مردم به نیروهای فرقه حمله کرده و آنان را خلع سلاح و دستگیر کردند.^{۳۸} در گزارش‌های این دوره از نقش فعال آقابالا فرشی در رهبری مردم برای حفظ امنیت در شهر تا رسیدن مأمورین دولتی یاد شده است.^{۳۹} آستارا قبل از تخلیه فرقه‌ای‌ها به شدت غارت و تخریب شد. قتل عام خانواده سیزده نفره ضرغام در زمره تراژدی‌های این مرحله ثبت شده است.^{۴۰} در مشکین شهر مردم فرقه‌ای‌ها را دستگیر و خلع سلاح کرده تعدادی از آنها که مرتکب قتل شده بودند در وسط شهر اعدام و بقیه را با ورود نیروهای ارتشی تحویل آنان دادند.^{۴۱} بدین طریق اکثر شهرهای آذربایجان توسط مردم و قبل از ورود ارتش از وجود فرقه‌ای‌ها پاک شد و مردم آذربایجان مقاومتی را که از ابتدای اشغال کشور توسط شوروی‌ها شروع کردند به اتمام رساندند.

همان‌گونه که در مقدمهٔ این نوشته خاطر نشان شد، هدف اصلی نگارنده از اشاره به نمونه‌هایی چند از مقاومت‌های محلی آذربایجانیان بر ضد تلاش و تکاپوی نیروهای بیگانه در آن سامان، بیشتر یادآوری از لزوم پرداختن به قسمتی از تاریخ ایران در این دوره است که معمولاً به دلیل سایه انداختن مجموعه‌ای از تحولات «مهم‌تر» - سیاست قدرت‌های جهانی یا تحولات عمده در سطوح عالی سیاسی - کمتر مورد توجه بوده‌اند. شناسایی این حوادث و رخدادها به ویژه از لحاظ ارزیابی عملکرد واقعی حرکتی که به نام دموکراسی و آزادی، پا در عرصهٔ سیاست نهاد ولی عملاً برای هیچ نیروی مخالف و متفاوتی حق حیات باقی نگذاشت، مهم و ضروری است.

گفتگو ۱۳۳

یادداشت‌ها:

۱. یوسف افتخاری، *خاطرات دوران سپری شده*، تهران: ۱۳۷۰، انتشارات فرودس، ۱۳۷۰، ص ۲۱۱-۲۱۵
۲. اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، سال ۱۳۲۳، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۸۲
۳. رهبر، ش ۲۵۵، ص ۱، پنج‌شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۲۳.
۴. همان
۵. رهبر، ش ۵۲۹، ص ۱، سه‌شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۲۴، سرمقاله «در پیرامون قضایای تبریز»
۶. نسیم صبا، ش ۳، ۱۹ آذر ۱۳۲۳
۷. سرگذشت، ش ۲۳، اول بهمن ۱۳۲۳
۸. وزارت امور خارجه نمایندگی آنکارا سال ۱۳۲۱، کارتن ۷۷، پرونده ۱۶۶۷، تلگراف نمره ۲۰۸۶، همچنین رجوع شود به: جمیل حسنی، *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۲۳
۹. رهبر، ش ۵۹۷، ص ۱ و ۲، سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۲۳
۱۰. همان، ش ۶۰۲ و ۶۰۳، ص ۱ و ۲، ص ۴، سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۲ و ۱۳ تیر ۱۳۲۴
۱۱. نسیم صبا، ش ۱۳، شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۲۴
۱۲. رهبر، ش ۶۰۲، ص ۳، ش ۶۰۷، ص ۱، سه‌شنبه ۱۹ تیر و دوشنبه ۲۵ تیر ۱۳۲۴
۱۳. گفتگو، ش ۴۰، ص ۱۳۹
۱۴. هور، ش ۳، جمعه ۱۲ مرداد ۱۳۲۴ و ش ۵، سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۲۴ و *کانون*، ش ۴۵، ص ۳۰۱، دوشنبه ۹ مهر ۱۳۲۴
۱۵. هور، ش ۱۸، ص ۲، پنج‌شنبه اول شهریور ۱۳۲۴، نسیم صبا، ش ۴۲، ص ۴ دوشنبه دوم مهر ۱۳۲۴.
۱۶. *کانون*، ش ۱۱۳۰، یکشنبه ۸ مهر ۱۳۲۴، هور، شماره ۱۲، ص ۱ و ۴، چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۲۴.
۱۷. رحیم زهتاب فرد، *خاطرات در خاطرات*، تهران، ویستار، ۱۳۷۳، ص ۱۱۰ و هور شماره ۱۴، ص ۱، یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۲۴.
۱۸. نسیم صبا، ش ۲۶، ص ۳، سه‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۴
۱۹. جمیل حسنی، صص ۶-۶۵
۲۰. *کانون*، ش ۴۸، ص ۴، پنج‌شنبه ۱۲ مهر ۱۳۲۴

۲۱. کانون، ش ۵۶، صص ۱ و ۴، یکشنبه ۲۲ مهر ۱۳۲۴ و رحیم زهتاب فرد، صص ۲-۱۸۱
۲۲. کانون، ش ۶۰، ص ۴، پنجشنبه ۲۶ مهر ۱۳۲۴.
۲۳. نسیم صبا، ش ۴۳، ص ۴، سه‌شنبه ۳ مهر ۱۳۲۴، کانون، ش ۶۲، ص ۲، یکشنبه ۲۹ مهر ۱۳۲۴.
۲۴. نسیم صبا، ش ۴۳، ص ۴، سه‌شنبه ۳ مهر ۱۳۲۴ و ش ۹۹، ص ۲، سه‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۲۴.
۲۵. نسیم صبا، ش ۹۲، ص ۲، دوشنبه ۵ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۰۵، ص ۱، سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۱۱، ص ۴، پنج-شنبه ۲۹ آذر ۱۳۲۴.
۲۶. جمیل حسینی، پیشین، ص ۶۷
۲۷. نسیم صبا، ش ۱۰۰، ص ۲، چهارشنبه ۱۴ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۰۲، ص ۳، جمعه ۲۶ آذر ۱۳۲۴.
۲۸. نسیم صبا، ش ۹۶، ص ۲، جمعه ۱۹ آذر ۱۳۲۴
۲۹. نسیم صبا، ش ۱۰۵، ص ۳، سه‌شنبه ۲۶ آذر ۱۳۲۴
۳۰. نسیم صبا، ش ۱۰۲، ص ۲، جمعه ۱۶ آذر ۱۳۲۴
۳۱. نسیم صبا، ش ۹۵، ص ۱، پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۲۴
۳۲. رحیم زهتاب فرد، پیشین، ص ۳۱۲ و ۳۱۳
۳۳. همان، ص ۳۱۴
۳۴. همان، ص ۲۱۸ و ۲۱۷
۳۵. همان، ص ۲۵۸
۳۶. همان، صص ۱۹۹ و ۲۰۰
۳۷. دموکرات ایران، ش ۳۷، ص ۲۰۱، یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۲۵
۳۸. همان
۳۹. فانوس، ش ۳۹، ص ۱ و ۴، ۲۸ اسفند ۱۳۲۵
۴۰. فروغ ایران، ش ۲۴، ص ۲۰۱، دوشنبه ۲۳ دی ۱۳۲۵
۴۱. دموکرات ایران، ش ۸۱، ص ۱ و ۴، پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۲۵

برخورد فرقه‌ای و غیردموکراتیک با موسیقی دانان

ماجرای برخورد کارگزاران فرهنگی فرقه دموکرات آذربایجان با موسیقی دانان آذربایجانی شاغل در رادیو تبریز، یکی از جذاب‌ترین موضوع‌ها برای تحقیقات تاریخ معاصر موسیقی ما است که تا به حال بدان پرداخته نشده است. علل این بی‌اعتنایی، حداقل امروز دیگر چندان مهم نیست. چرا که این بی‌اعتنایی، عادت ثانویه و بلکه عادت اولیه محققان موسیقی ایرانی شده است که در انتخاب موضوعات مورد پژوهش خود، یا درگیر چارچوب‌های محدود کننده هستند و یا اصلاً این وقایع برایشان اهمیتی نداشته است. تاریخ‌نگاری جدی و اندیشیده در موسیقی ما هنوز هم نوزاد، بلکه نازاد است و آنچه که مهم است، از بین رفتن منابع زنده‌ای است که شاهد وقایع بوده‌اند. از آن بین، فرد قابل توجه محمدحسن نمذاری (۱۳۵۲-۱۲۸۰) موسیقی-دان مشهور تبریزی است که کتابی هم در شرح حال خود و وضعیت موسیقی در زادگاه خود نوشته و هنوز هم خواندنی‌ترین مطلب، همان است که در کتاب او می‌توان خواند. افراد دیگر، عزیز شعبانی (متولد ۱۲۹۹ و مقیم آمریکا) است که دوران کسالت و استراحت را می‌گذارند و اهل مصاحبه نیست. نفر آخر، آقای محمدحسین عزیز عرب از مدیران رادیو

تبریز در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ است که تا چند سال پیش حیات داشت و اکنون خبری از او نیست. موسیقی دانان دیگری هم که در قید حیاتند، با این موضوع درگیر نبوده‌اند، از این رو، یادداشت حاضر عملاً محدود می‌شود به آنچه که زنده‌یاد نمذاری نوشته است و یادآوری آن برای این شماره، کافی می‌نماید. آنچه که موضوع برخورد فرقه دموکرات با موضوع موسیقی در رادیو تبریز را قابل اهمیت می‌سازد، سرنوشت هنر «موسیقی» نیست. اتفاقاً تنها بخش موضوع که قبل و بعد از حضور فرقه دموکرات در آذربایجان مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت همان موسیقی بود. در اینجا، موسیقی را به معنی مجموعه‌ای از اصوات مدوّن و قابل تعریف در یک فرهنگ معین و قابل اجرا با سازهای انتخابی و مخصوص بدان فرض می‌گیریم و بر جنبه کلامی آن (یعنی جنبه درجه دوم آنکه موسیقی بی‌کلام را به حوزه ترانه و تصنیف می‌کشاند و آن را مردم پسند می‌کند) کاری نداریم. این همان قسمتی است که مورد نظر فرقه دموکرات بود و همان بخشی که در خدمت اهداف آنان بود یعنی تکیه و تأکید روی زبان ترکی در تقابل و رویارویی با زبان فارسی که لسان حکومت غاصب شمرده می‌شد. پس آنچه که مهم بود، موسیقی آذری (به قول خودشان قفقازی) یا فارسی نبود چرا که موسیقی بی‌کلام جنبه تبلیغاتی و فرقه‌ای نمی‌

توانست داشته باشد. آنچه که مهم بود، کلام و کلماتی بود که بدان اضافه می‌شد. دستور این بود که فارسی نخوانند و ترکی بخوانند. زبان ترکی یعنی استقلال از مرکز. و بعد هم موسیقی ففقازی به عنوان دوری از فرهنگ مرکزی.

جنبه مهم این اتفاق این است که برای اولین بار در ایران، چنین اتفاقی دیده می‌شد. ایران مستحون از اقوام مختلفی است که فارسی زبان اول آنها نیست ولی آنها به زبان فارسی بسیار مشتاق و مسلطند و شاعران و موسیقی-دانان بزرگی را به این زبان هدیه کرده‌اند. شهریار از آذربایجان، نیما از مارندران و اخوان ثالث از خراسان، نمونه‌های این همزیستی و تبادل فرهنگی هستند.



برجسته‌نمایی زبان اقلیمی به جای زبان رسمی، به عنوان اعلام استقلال از مرکز، اولین بار در اوایل دهه ۱۳۲۰ در تبریز انجام شد، و این استقلال‌طلبی در حالی است که بدانیم آذربایجان و تبریز، از مراکز جنبش مشروطیت و آغازکننده حرکت تجددخواه و تمامیت‌خواه ایرانی در تمام مظاهر فرهنگی آن است. این اقلیم، ابوالحسن اقبال آذر (۱۳۵۰ - ۱۲۴۲) را داشت که در زبان فارسی و آذری خود خواننده‌ای مسلط و استاد و دارای وجهه‌ای به شدت «مردمی» بود که او را به عنوان «صورت مثالی» خواننده هنرمند در ذهن مردم آذربایجان نقش کرده بود. داستان مواجهه او با دموکرات‌ها که پیشتر نیز در همین فصلنامه بدان اشاره شد را بیشتر اهل موسیقی و اهل مطالعه در تاریخ‌نگاری معاصر، می‌دانند.^۱ اقبال آذر کهنسال، بنا به دستور دموکرات‌ها مجبور شد فقط به «ترکی بخواند»، خواننده پیر زیر بار نرفت و گفت: «عقدنامه مادرم به زبان فارسی نوشته شده و از من نخواهید که فارسی نخوانم». در یکی از شب‌های کنسرت که گویا به زور و جبر روی صحنه آمده بودند ناگهان شروع کرد به خواندن غزلی از عارف که:

بگو به مجلس شورا نمی‌کند معلوم

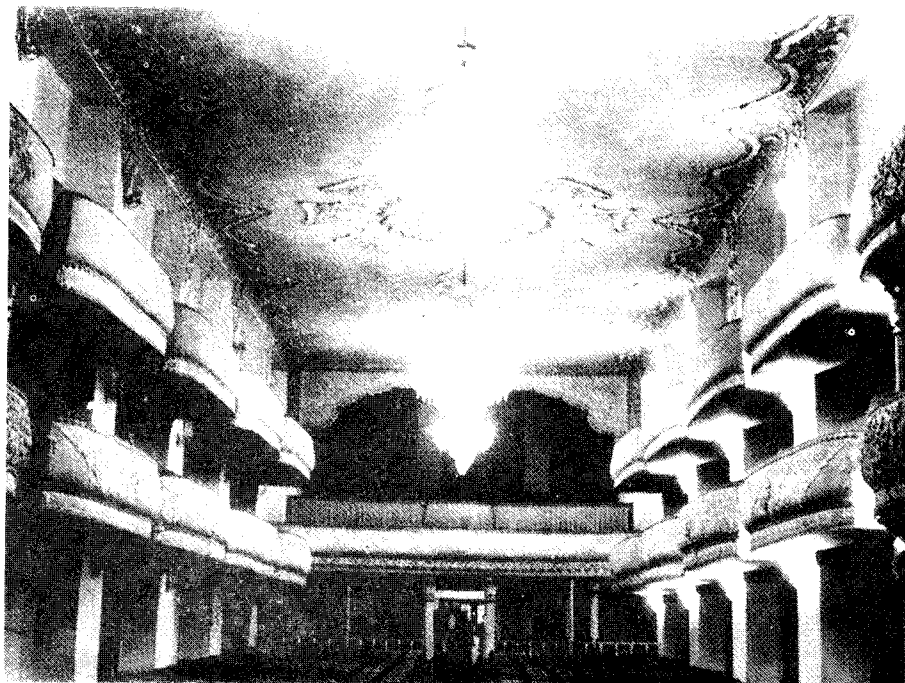
که خانه خانه غیر است یا که خانه دوست؛
و متعاقب آن خواند: «خاک وطن که رفت چه
خاکی به سر کنیم» و در میان هلهله مردم و
خشم دموکرات‌ها و هراس موسیقی‌دان‌های

روی صحنه برنامه را تا آخر به پایان برد و به روایتی، شبانه از شهر او را فراری دادند تا غائله تمام شد و اقبال با تکریم و تحسین به زادگاه خود برگشت.

اما خاطره‌ای که محمدحسن نمداری نوشته، ظاهراً مربوط به قبل از این اعلام شجاعت پیرانه سر اقبال است. نمداری، نوازنده و معلم تار و شاگرد ارشد محضر استاد علی-اکبر شهنازی در تبریز، در همان سال‌های ۱۳۲۰ نیز در تبریز مورد احترام و مراجعه هنرمندان بود و تنها روایت نوشته شده از حوادث آن روز را می‌توان از قلم او خواند:

«... از اول بهمن ماه ۱۳۲۴، دموکرات‌ها [اداره امور مربوط به] هنرهای زیبا [یا] [اینجه صنعت را در دبیرستان فردوسی ترتیب دادند و رشته‌های نقاشی، هیکل‌تراشی، آواز و غیره ایجاد کردند. به من پیشنهاد کردند که تعلیم کلاس‌های تار را به عهده بگیرم.

البته تار ایرانی ولی من حاضر نشدم. بعد از سه مرنیه پیشنهاد در پیشنهاد [برای] چهارمین [دفعه] تهدیدم کردند اگر همکاری نکنی هر چه دیدی از [چشم] خودت دیدی. من چند شب و روز مطالعه و فکر کردم که خدایا، چه کار کنم. با مصلحت [اندیشی] دوستان و روی [حساب] اینکه موسیقی [هنری] بین‌المللی است و یعنی مربوط به همه ملت‌ها [است] و ضمناً حد و حدودی نمی‌شناسد و با سیاست هرگز قاطی نمی‌شود، از طرفی فکر کردم که موسیقی ایرانی را تعلیم می‌دهم و باز هم خدمتی است به کشورم. پیشنهاد نمودم که غیر از [موسیقی] ایرانی در موسیقی دیگر [ای] کار نکرده‌ام و متخصص موسیقی ایرانی هستم. اگر مایل باشید که [موسیقی] ایرانی تعلیم دهم حاضرم. و الا از من صرف‌نظر نمایید.



«بعد از چند روز گفتند خیلی خوب. باشد و از ۲۰ بهمن ۱۳۲۴ سرکلاس حاضر شده به تعلیم موسیقی ایرانی مشغول شدم. [کلاس] آواز ایرانی که توسط من و مرحوم اقبال اداره می‌شد، ده نفر شاگرد داشت. در کلاس من هم ۲۲ نفر مرد و زن به تعلیم مشغول شدند. مرحوم اقبال و من به دموکرات‌ها بد و بیراه و فحش می‌دادیم. [دموکرات‌ها] می‌گفتند به وجود شما احتیاج داریم، والا باید شما را معدوم می‌کردیم.

«اداره رادیو [تبریز] در اردیبهشت ۱۳۲۵ توسط مهندسین آمریکایی و روسی پیاده شد و در ضمن جهانگیر جهانگیرآف، تمام نوازندگان را از تبریز و حتی اردبیل جمع کرد و از سایر شهرستان‌های آذربایجان نیز هنرمندان را جمع کردند و ارکستری کامل از ۴۵ نفر ترتیب دادند. در صحنه دبیرستان فردوسی، فیلارمونیا را افتتاح کردند و من را هم معاون فیلارمونیا کردند. هر شب ارکستر دایر بود. [بهای] بلیط را از پنج تومان تا یک تومان تعیین کردند. بعد از دو ماه پیشنهاد نمودند که در رادیو یک ارکستر ترتیب بدهم. گفتم تخصص من موسیقی ایرانی است، موسیقی قفقازی نمی‌دانم. بعد از دو سه روز بحث و گفتگو، خود ایشان قبول نمودند که [برنامه شامل] موسیقی ایرانی باشد. گفتم موسیقی ایرانی باید با شعر فارسی پخش شود. گفتند نمی‌شود! موسیقی ایرانی، قبول، ولی با شعر ترکی.

«مرا مجبور کردند که به هر وسیله [شعر] باید ترکی باشد. من هم یک نقشه بخصوص طرح کردم. خانمی به اسم بانو اعتمادی، در موسیقی و آواز ایرانی صدای خوبی داشت ولی اهل تهران بود. [زبان] ترکی را خیلی خوب بلد نبود و با سختی ترکی حرف می‌زد. دموکرات‌ها همه اسناد و حتی عقد و نکاح و همه نوشتنی‌ها را در محضرها به ترکی نوشتند. فارسی به کلی غدغن بود و در مدارس هم کتاب‌های ترکی [تدریس می‌شد] و معلمین و استادان باید با زبان ترکی درس می‌دادند.

بانو اعتمادی می‌گفت: آقای نمداری من نمی‌توانم با اشعار ترکی دستگاه‌های ایرانی را اجرا کنم. گفتم: باشد من مقصودی دارم. بعد از دو روز یک ارکستر ایرانی ترتیب دادم و مشغول اجرای برنامه در رادیو تبریز شدم. برنامه‌ها همه زنده بود و از ضبط صورت خبری نبود. بعد از سه روز در وسط اجرای برنامه یک دفعه دیدم برنامه را از پشت [اطاق] فرمان قطع نمودند. تعجب کردم و علت را پرسیدم. گفتند آقای پیشه‌وری گوش می‌داده و با تلفن دستور داده که این چه مسخره‌بازی است؟ مردم هم به من [نمداری] می‌گفتند: برنامه‌های شما خیلی خنده‌دار است. می‌خواهید زبان فارسی را هجو کنید؟ گفتم: دستور است و من مخصوصاً این کار را می‌کنم.

«فردا مرا به باغ گلستان دعوت [کردند] و جلسه محاکمه تشکیل دادند و گفتند: آقا این چه برنامه‌ای بود؟ عرض کردم: [آوازخوانی در] موسیقی ایرانی اول باید با زبان فارسی باشد. بعدا گفتند: خیلی خوب، اشعار فارسی باشد ولی از سعدی و حافظ باشد و [قبل از] اجرا هم اشعار باید کنترل شود. قبول کردم. ولی در مقابل از من خواستند موسیقی قفقازی را از یک نفر به نام یعقوب، مهاجر بی‌وطن که تار قفقازی می‌زد یاد بگیرم. من هم امروز و فردا کردم تا اینکه ۲۱ آذر رسید و مرا [از آن مشکلات] راحت کرد. بی‌وطن‌ها فرار کردند (و مخفی‌نماند که به هنرمندان خیلی توجه داشتند. به من ماهیانه ۱۲۰۰ تومان حقوق تعلیم و [اجرای] برنامه رادیو می‌دادند). وقتی که روز فتح و ظفر رسید، دموکرات‌های انقلابی شروع به فرار کردند. نوازندگان و خوانندگان، آلات موسیقی را کنار گذاشتند و در عوض، تفنگ و فشنگ از مرحوم آقای محسنی معروف به اصغر بقال (که با کمک میهن‌پرستان، فدائیان [دموکرات] را خلع سلاح نموده بودند) تحویل گرفته و مشغول مجادله با باقیمانده جنایتکاران بودند. [اینان] تا رسیدن سربازان فدakar دولتی در فرماندهی تیمسار هاشمی، چهار روز اداره رادیو را با رفقایشان محافظت کردند. تا قشون [دولت] ایران رسید و [اداره رادیو] را تحویل دادند و دوباره آلات

موسیقی خود را برداشته و برای جشن و سرور، ملت و مردم را شادمان نمودند...»^۲

سیدعلیرضا میرعلی‌نقی

یادداشت‌ها:

۱. سیدعلیرضا میرعلی‌نقی، «اقبال مکتب هنری تبریز»، گفتگو، ش ۱۸، زمستان ۱۳۷۶، صص ۶۱-۵۵
۲. نمذاری، محمد حسن، تاریخچه پنجاه ساله هنرمندان موسیقی ایرانی در آذربایجان، تبریز، چاپخانه علمیه، مرداد ۱۳۵۲، ۲۵۷ ص، مصور: ۱۷۳-۱۷۶

مکتبو ۱۳۸

روسیه پوتین

سرکوب شدید و خشونت‌بار جمع محدود و بی‌اهمیتی از مخالفین حکومت پوتین در مسکو و سن‌پترزبورگ در ماه گذشته در مورد وضعیت سیاسی روسیه که اصولاً وضعیت چندان روشنی هم نیست، پرسش‌های جدیدی را مطرح کرده است. سانچو مارگولینا، روزنامه‌نگار روس‌تباری که اینک در برلین زندگی می‌کند، از جمله صاحب‌نظرانی است که با انتشار مقاله‌ای در روزنامه فرانتفورتر راندشاور درصدد ارائه تحلیل‌هایی بر این امر برآمد.^۱

مارگولینا نیز در آغاز نوشته خود از جنبه شگفت‌آور و دور از انتظار این واکنش می‌نویسد و پرسشی که امر به وجود آورد: «کرم‌لین از چه می‌ترسد؟» آن هم در وضعیتی

PDF BY:

<http://mypersianbooks.wordpress.com/>